

از جمله مسائل مهمی که صحبت میشد، مشارکت دانشگاهها بود در امور مملکتی و منجمله مشارکت دانشجویان و مسئله گفت و شنود دانشجویان و استاد، در حالیکه احتمالاً این مسئله گفت و شنود در کل مملکت بصورت صحیحی انجام نمیگرفت، چطور امکان داشت که گفت و شنود استاد و دانشجو در نتیجه صورت غیرطبیعی بخودش نگیرد و آیا عواملی که در کل جامعه مانع این گفت و شنود میشدند بطریق اولی و حتی شدیدتر در دانشگاهها وجود نداشت؟

دکتر اعتماد: اولاً مسئله گفت و شنود در سطح مملکت میدانیم که وجود نداشت و میدانیم که نبودن گفت و شنود در سطح مملکت بنظر من بر اساس یک پیش فرضی بود در مغز اعلیحضرت و آن این بود که در مغز اعلیحضرت همیشه این تصویر بود که در هر صورت مملکتی که دارد باین سرعت پیش میرود و سیستمی که تا این حد خدمت میکند و میسازد و درست میکند برای مردم، لزوماً این سیستم حمایت مردم را دارد، لزوماً مردم با این سیستم داد و ستد فکری دارند و لزوماً این سیستم مقبول مردم هست، اینرا بارها بطرق مختلف میشد از صحبتهای اعلیحضرت یا برداشتهای ایشان استنباط کرد و حال آنکه مفهوم گفت و شنود محدود در این نمیباشد میبود که مردم بیآیند و سیستم رانفسی بکنند، مفهومش در این بود که مردم بگویند چگونه به پیشرفت و گسترش سیستم میتوانند کمک بکنند. حالا اگر این پیش فرض را در سطح مملکتی قبول بکنیم که بنظر من اینطور بود بر میگردیم به دانشگاهها. من خودم بخاطر دارم که بکرات و بارها آنچه که از اعلیحضرت شنیدم در این مورد فوق العاده روشن و مشخص است ولی من یکبارش را که بطور مشخص میتوانم اینجا ذکر بکنم، اول میگویم و بعد بر میگردم که مسئله گفت و شنود را بررسی بکنیم. در یکی از کنفرانسهای ارزشیابی انقلاب آموزشی در رامسر یادم هست که یکدفعه نمیدانم که به چه علت یا به چه ترتیبی این مسئله مطرح شده بود که اعلیحضرت برگشتند و با عصبانیت تمام از آقای پهلبدکه وزیر فرهنگ و هنر بودند پرسیدند که یک سؤال دارم که اینرا باید صریح جواب بدهید، فوق العاده خشن و با عصبانیت: کی به شما اجازه داده که در مملکت ما نسور بکنید؟ سؤال فقط این بود بعد البته چون جوابی نیامد یکمقداری اعلیحضرت صحبت هائی فرمودند که حالا آن صحبتها را من صد درصد در مغز ندارم ولی آنچه که در مغز من مانده یکمقدارش اینها بود که اعلیحضرت فرمودند که شما فکر میکنید که اگر ما نسور بکنید، یک مقداری مسائل هست که دانشجویان نمی بینند و نمیخوانند، در حالیکه اشتباه میکنید. من خودم میدانم که آن کتابهایی که شما ما نسور میکنید زیر پالتو و عبا و قبا میچرخد و اینها راهم در دانشگاه میخوانند و من خودم میدانم که آنچه که زیر عبا و قبا میچرخد و بخوانند تاثیرش صد دفعه بدتر است از آنچه که یک نفر برود در کتابخانه دانشگاه پیدا کند و بخواند. چرا آن کتابی را که او میبرد و از جاری دیگر پیدا میکند و میخواند و بعد نتیجه غلط میگیرد، شما نمیباید که بگذارید در کتابخانه دانشگاه، صد نسخه هم بگذارید که همه دانشجویان آنرا به بینند و بخوانند، چرا اینکار را نمیکنید؟

اولاً" کی بشما گفته که اینکار را نکنید و چرا جلوی شما را گرفته‌اید، من چنین دستوری تا حالا هیچ جا ندادم، این مطلبی بود که اعلیحضرت جلوی روی نخست وزیر و مسئول کا در آن جلسه گفتند. بعد فرمودند که اگر شما خیلی دلتان میسوزد، اگر خیلی میخواهید از سیستم دفاع بکنید راهش این نیست که نگزارید مردم بخوانند، بگذارید بخوانند و شما بروید جوابشان را بدهید، بروید در دانشگاهها، آقای وزیر فرهنگ و هنر شما بسیج بکنید نیروهای مملکتی را و بروید در دانشگاهها و با دانشجویان صحبت بکنید و جوابشان را بدهید، بگوئید که ما رگس اینرا میگوئیم، انگلس اینرا میگوئیم، ما فوئسه تونگ اینرا میگوئیم، ولی ما اینرا میگوئیم و جواب ما اینست و ما اینکار را داریم میکنیم و توضیح بدهید و دانشجویان قانع کنید، دانشجویان فقط با درک مسائل قانع میشود نه با اینکه سانسور بکنید. حالا یک مقدار زیادی در این زمینه واقعا " با عصانیت شدید صحبت فرمودند که جاهای دیگر هم من نظیر این صحبتها را شنیده بودم خیلیها حتما " شنیده اند و ما میدانیم که در اعلیحضرت یک نا راحتی عمیق بود نسبت به این سیستم سانسور و ما ست مالی کردن مطالب و نگذاشتن اینکه دانشجویان کتاب بخوانند و حرف بزنند، این مطلقاً " بعقیده من روشن است که اعلیحضرت میل داشتند که دانشجویان، جوانان مطالب را بفهمند و بحث کنند ولی مشروط با اینکه در یک فضای درست و باز و صمیمانه بحث بشود و جوابشان هم داده بشود نه اینکه تریبون درست بشود برای طرفداران حزب توده یا کمونیستها که صبح تا عصر بنام آزادی و نبودن سانسور هر چه میخواهند بگویند و از اینطرف هم عکس العمل نباشد، یعنی کار مشروط بود و مشروط اساسی آن هم این بود که شما باید بروید و حرفتان را بزنید، یعنی دولت را موظف میکردند که حرفش را بزند یا مردم یا طرفداران سیستم و هر کس در هر سطحی که بود باید حرفش را بزند، اینرا بنده شاهد بودم و البته مطلقاً " جوابی اعلیحضرت آنروز نشنیدند، نه از نخست وزیر، نه از وزیر مسئول، هیچ نوع جوابی نشنیدند، پس این نشان میدهد که نیت اعلیحضرت از مسئله گفت و شنود یک گفت و شنود خیلی وسیعی بود و مجوز کردن دولت برای اینکه با دانشجویان وارد بحث و مذاکره بشود نسبت به زندگی آنها و نسبت به مملکت و نسبت به سیستم و فراتر از اینکه فلان درس را فلان استاد خوب میدهد و یا فلان مدیر دانشگاه خوب کار میکند و سروز وقت میآید و اینها که اعلیحضرت با اینگونه مسائل توجهی نداشتند و بیشتر توجهشان به آموزش اجتماعی دانشجویان بود حالا چطور در آن سیستمی که حتی خود ماها هم که فرضاً برای بود که حرفها را نمیی توانیم بزنیم برای اینکه بنده اینرا با این ترتیب میگویم که فرضاً ما برای بود و صد درصد معتقد نیستم که نمیشد حرف زد و صد درصد معتقد نیستم که راهی برای گفت و شنود نبود ولی فرضاً اغلب افراد این بودند که نیست برای اینکه این یک فرض خیلی ساده‌ای است و خیلی آدم را راحت میکند همه افراد این کلاه شرعی را روی روابطشان با دولت و روابطشان با سیستم و با اجتماع میگذاشتند و خودشان را راحت میکردند که انشاء الله گریه است و نمیشود حرف بزنیم و بس تمام شد و رفت، بنده با این مخالفم و بالاخره چون واقعیت داشت، چون روحیه‌ها اینطور بود، حالا در آن وضع روحی

چطور بود که اعلیحضرت توقع داشتند که در دانشگاهها دانشجویان بخودشان اجازه بدهند که بیآیند و صحبت کنند، توقع اعلیحضرت ناشی از یک چیز بود که واقعیت داشت و آن این بود که دانشجویان جسارت و کشش واقعی را که برای بحث و گفتگو داشت، در ماها شاید نبود، در کارمندان دولت شاید نبود یا مردمی که در بار کار میگردند یا در کار میگردند، نبود. واقعا " در دانشجویان همه جای جرات و جسارت میلی هست برای اینکه مسائل اجتماعی را آنالیز بکنند و بحث بکنند که در اشخاص دیگر نیست و شاید اعلیحضرت فکر میگردند که حالا برای شکستن این یخ اجتماعی چه بهتر که از دانشجویان استفاده بکنیم برای اینکه دانشجویان میگویند و نمیترسند، چون نان و آبی ندارند که بریده بشود، دکانی که ندارد تا بسته بشود، او میگوید و اینقدر روی این اصرار میگردند که البته هر دفعه فوری دولت در جهت عکس این کار اقدام میکرد. این مسلم بود یعنی دقیقا " آن چیزی که اعلیحضرت میفرمودند عکس آن فردا اجرا میشد. اینهم حالا یکی از اسرار سیستم مملکتی در آن روز بود که بنده شایستگی قضاوت در آن مورد را ندارم — برای اینکه درست وارد نیستم. امر مسلم اینست که گفت و شنود با دانشجویان هیچوقت — راه نیفتاد. بنده یک خاطره دارم که برای من خیلی جالب بود، یک دفعه آنوقت که من معاون وزارت علوم بودم آمدند و گفتند که خبر رسید که در مشهد دانشجویان اعتصاب کرده اند و وزیر علوم از من خواست که فوراً بروم به مشهد و به بینم که داستان از چه قرار است. رئیس دانشگاه مشهد عبدالله فریاد بود، عبدالله فریاد ضمن اینکه بسیار آدم خوبی بود آدم فهمیده با حسن نیت ولی شجاعت و شهامت مدیریت دانشگاه را نداشت بعقیده من، دقیقا " در آنروز ما به افراد جسور و با شهامت در دانشگاه احتیاج داشتیم نه به افرادی که خیلی حسن نیت داشته باشند. من حسن نیت را نمیفهمم مفهوم چیست. باید یکی میبود که با مسائل دانشجویان روبرو میشد. بنده رسیدم به دانشگاه مشهد و مرا بردند به باشگاه دانشگاه، دیدم فوق العاده اتمسفر سنگین، بچه ها از در و دیوار میریزند به داخل و واقعا " یک اتمسفر شورش و طغیان بود، یعنی از در نمیآمدند و از پنجره میآمدند و من چون قرار بود در آنجا شب بمانم اصلاً " با خودم فکر کردم که اینجا چه جایی است که من شب آنجا بخواهم، اینجا همینطور از در و دیوار دانشجویان میریزد، یعنی دانشجویان تحریک شده بودند، بعد فوری رفتم و رئیس دانشگاه را دیدم و مسئله را پرسیدم و بعد معلوم شد که مثلاً " به دانشکده دندانپزشکی مربوط میشود، رفتم رئیس دانشکده دندانپزشکی را دیدم و مسئولین امر را دیدم و اطلاعات لازم را گرفتم و به رئیس دانشگاه گفتم که شما با من بیآئید برویم و با بچه ها صحبت کنیم ولی مشروط باینکه اگر من آنجا حکمیت کردم، چون من دستور نمیتوانستم بدهم و مجبور بودم حکمیت بکنم و اگر حکمیت کردم دیگر شما قبول کنید و جلوی دانشجویان مرا خراب نکنید، اوهم قبول داد و گفت خیلی خوب، من آمدم و همینطور که وارد سالن شدم دیدم دانشجویان همه هستند و جمع بودند. رئیس دانشگاه و من ایستادیم یک گوشه سالن که با دانشجویان صحبت بکنیم، یک دفعه من دیدم که این حلقه ای که دور ما هست یواش یواش دارد تنگتر میشود یعنی همینطور دانشجویان برای اینکه ما را " انتیمیده " بکنند و با اصطلاح ما را

بترسانند همینطور دور ما را گرفتند با فشار همینطور که من داشتم فکر میکردم که در چه موقعیتی قرار میگیریم و چطور با دانشجویان صحبت کنم و ضمناً " داشتم بادو، سه نفر از دانشجویان صحبت میکردم که به مطلب آشنا بشوم، یکدفعه چپ گشتم و راست گشتم دیدم که رئیس دانشگاه نیست، نفهمیدم چطور شد که یکدفعه رئیس دانشگاه ناپدید شد و من ماندم و بچه‌ها، اینموضوع اتفاقاً " بمن جسارت بیشتری دارد که با بچه‌ها درست صحبت کنم. حالا کار ندارم که مطلب و مشکل آنها چه بود، صحبت کردم و چهار ساعت با آنها بحث کردیم و گفتگو کردیم و یکعده از بین خودشان انتخاب کردند و ما دوباره نشستیم و با آنها جلسه کردیم، بهر صورت یک مشکل بسیار کوچکی بود یعنی مشکل درسی بود که چطور نمره بدهند و چطور قبولشان بکنند که فوق العاده مشکل کوچکی بود مشکلی بود که نه میبایستی به تهران میرسید و نه حتی باید به رئیس دانشگاه میرسید.

سؤال: آیا در خاطرتان هست که اینموضوع در چه سالی بود؟

دکتر اعتماد: اینموضوع در سال ۴۸ بعد، خلاصه من با بچه‌ها قرارم را گذاشتم و با آنها گفتم که در این تقاضائی که دارید شما اشتباه میکنید و ثابت کردم که حرف شما درست نیست ولی بعضی از مسائلی که میگوئید درست است و به مسئولیت من، از فردا بروید سر کلاس و من اینها را درست میکنم، گفتند چند روزه؟ من گفتم که چند روزه نمیتوانم بگویم ولی قول میدهم که اینموضوع درست میشود و من باید برگردم به تهران و بر رئیس دانشگاه، دستور از تهران برسد و من که دستور بده نیستم، خلاصه هر چه بود با آنها قول دادم و درست کردم و رفتم و جلسه تمام شد، آنها هم رفتند پی کارشان، بعدیادم نیست فردای آنروز شاید من از مشهد داشتم میرفتم یعنی میبایستی از مشهد برگردم به تهران، وقتی رفتم فرودگاه که طیاره بگیرم و بیایم به تهران یکدفعه دیدم تمام فرودگاه را اشغال کردند و تمام دانشجویان ریختند آنجا، من اول ترسیدم و فکر کردم که میخواهند نگزارند من بروم تهران، علم و کتل و پرچم آورده بودند برای بدرقه من، اصلاً من نمیدانم، اساساً " آنموقع مسئله‌ای وجود نداشت منم کاری برای آنها نکرده بودم و فقط چهار ساعت به حرف آنها گوش داده بودم، باور نکنید یک بدرقه‌ای آنها کردند، بطوریکه دخترها آمده بودند و به پای من افتاده بودند میگفتند اصلاً " شما ما را نجات دادید، آن یکی میگفت خدا همراه شما، آن یکی میگفت آمدیم بدرقه، باور کنید یک اتمسفری شده بود که من هیچوقت در ایران ندیده بودم. این یک تجربه بسیار کوچکی است و من نه شاهکاری کردم و نه کار فوق العاده‌ای و فقط دو مطلب گفته بودم که آنها هم رد کرده بودند ولی اینها برای اولین بار فکر کردند که یک نفر میفهمد و با آنها حرف میزند، این خیلی مهم است برای دانشجویان زیرا بعضی اوقات ما مسائل آنها را درک نمی‌کردیم، او یک چیز دیگری میگفت، ما چیز دیگری را میگفتیم، بعدهم دید که یک نفر نشسته و با حسن نیت با آنها بحث میکنند آن کسی را که موافق نیست به او حالی میکنند و آن کسی را که با او موافق است با او میگویند که این به مسئولیت من و من آنرا حل میکنم، دروغ هم تمیگوید برای اینکه

وقتی از او میپرسند چه روزی حل میکنید، او میگوید نمیدانم. واقعا " صحنه آنروز فرودگاه و بدرقه‌ای که آنها از من کردند برای من یک تجربه بی‌نظیری بود و بمن نشان داد که در همان اجتماع و با همان دانشجویان و با همان سازمان امنیت میشود بحث کرد. حالا سازمان امنیت در آن مورد کجا بود و چه می‌کردنمیدانم، حتما " در بین آنها بود. وقتیکه من آمدم تهران وزیر علوم جریان را پرسید و گفت که چکار کردی؟ گفتم جریان چگونه بود و معاونین وزارتخانه وقتی شنیدند خیلی از آنها گفتند که بد اتفاقی افتاده است، گفتم چرا؟ گفتند این استقبالی که تو می‌گویی در فرودگاه از شما کرده اند خیلی بد است برای اینکه حالا سازمان امنیت پرونده درست میکند که این شخص با دانشجویان چه سازی کرده و چه با آنها گفته است که دانشجویان اینقدر با او خوب رفتار کرده‌اند مثل اینکه مسئولیت ما این بود که در مقابل دانشجویان قرار بگیریم و همیشه دانشجویان از ما بدشان بی‌آید، یعنی مثل اینکه یک چنین چیزی سازمان امنیت را ارضاء می‌کرد ولی اینهم افسانه است و من اینرا می‌گویم برای اینکه افسانه‌ها را گفته باشم. بعد نه سازمان امنیت سراغ من آمد و نه پرونده ساخت و نه جلوی ترقی مرا گرفتند و نه جلوی حرف زدنم را گرفتند و نه اصلا " نتی " بمن رسید و نه اعتراضی بمن شد، پس معلوم میشود که این افسانه‌ها که در مغز ماها بود، خود ما آنها را می‌ساختیم و درست می‌کردیم. یک مدتی در یک مدتی دائما " افسانه ساخت و پرورانید و این افسانه را هم بصورت عینی در آورد و بدیگران تلقین کرد. این افسانه بود که سازمان امنیت همه جا دخالت میکرد، افسانه بود که اصلا " سازمان امنیت همه جا هست، آنروز نمیدانم ولی اگر هم بود دخالت نکرد و یا نبود. در هر صورت این تجربه بمن نشان میدهد که میشود حقیقتا " گفت و شنود کرد یا دانشجویان. دانشجویان آنروز تمایلات سیاسی خیلی حاد داشتند، اینها بعدا " به آنها تلقین شد. این که عرض میکنم مربوط به ۱۳۴۸ است. فوق العاده در حد معمولی بودند، حالا اگر بین آنها چند نفر " آژی‌تاتور " بودند آنها را من نمیدانم ولی کلا " جمعیت دانشجویان آنروز مسائلشان در حدود دانشجویی خودشان بود و یا در حد مسائل رفاهی خودشان یا احیانا " به حکم دانشجویی و جوان بودن شلوغ می‌کردند که همه کردند ما هم کردیم. یعنی این مسائل آنطور نبود که انسان آنها را آنقدر بزرگ بکند و به آن حالت حاد در آورد. بتدریج در مقابل این رفتار دانشجویان و این حسی که در دانشجویان هست که شلوغ بکنند، حتی گاهی میخواهند شلوغ بکنند و دروینجره را بشکنند بعنوان شلوغ کردن ولی دولت اینقدر در قبال اینها با اتوی سیاسی می‌ایستاد و آنقدر شدید عکس العمل نشان میداد که تمام این حرکات کم کم جنبه ضد دولتی گرفت، یعنی رنگ ضد دولتی که دولت با این کارها داد، خود دانشجویان اول نمیدادند بعد کم کم دولت گفت که حالا که شما اینکار را میکنید پس ضد دولت هستید. بنابراین دانشجویان گرفت که اگر دروشیسه بشکنند علیه دولت اقدام کرده است یعنی فرمول و ضابطه راه عملی اقدام علیه دولت را خود دولت در مغز دانشجویان تلقین کرد. شکست گفت و شنود دانشجویان دولت در همین خلاصه میشود در اینکه دولت قبول نکرد که با این جوانها که برادرهای خودمان هستند میشد یکطوری حرف زد، ممکن است بعضی از آنها هم سوء نیت داشتند ولی این

نباید یکدفعه حجم کلی دانشجویان را، دولت در مقابل خودش به بیند. و بعد هم این را داشته باشید حالا یک تجربه دیگر. یکدفعه یک جلسه خیلی محرمانه در وزارت علوم تشکیل شده بود راجع به گفت و شنود با دانشجویان و مسائل دانشجویان، وزیر علوم بود، مسئولین مملکتی بودند، نماینده سازمان امنیت ناصر مقدم بود، در آنجا همه یک چیزهایی را گفتند دو ساعت، سه ساعت راجع به دانشجویان صحبت شد.

سؤال: آیا مقدم بعنوان رئیس اداره دوم ارتش آمده بود، چون چندین سال بعد شد رئیس سازمان امنیت؟

دکتر اعتماد: مقدم در آنوقت رئیس قسمت مربوط به تهران در سازمان امنیت بود که اسم آنرا با خاطرندارم ولی مسئولیتش در سازمان امنیت مسئولیت نسبتاً "کمتری بود، معاون رئیس سازمان نبود. بعد صحبت که شد هر کسی میگفت که به دانشجویان مثلاً بگوئید فلان، بعد دیگری میگفت که به دانشجویان آنطور بگوئید و اینطور بگوئید در مقابل کتابشان اینطور بگوئید و در مقابل معلمشان اینطور بگوئید. یکدفعه یادم است که همین مقدم خیلی خوب گفت که آقایان شما که در این اطاق نشسته اید و میگوئید که به دانشجویان اینطور بگوئیم و خودتان را خیلی زرنگ میدانید، یعنی آنها دروغ می گفتند که مثلاً "میگفتند ما اینطوری میکنیم ولی به دانشجویان میگوئیم آنطور دیگر خواهیم کرد، مثلاً" ما بدان شو میگوئیم که معلم های شما را فلان میکنیم، عوض میکنیم ولی امسال که نمیشود سال دیگر هم که نمیشود مثلاً "اینطوری میگوئیم. این در واقع استراتژی گول زدن دانشجویان بود بجای اینکه استراتژی گفت و شنود را بریزند. یک مرتبه مقدم گفت که آقایان شما فکر میکنید که از آن دانشجویان زرنگ تر هستید و عقل شما بیشتر میرسد، اشتباه شما در همین است و همین چیزهایی که شما در این اطاق میگوئید آنها هم میفهمند، آنها هم میروند و آنالیز میکنند و میفهمند که حرف شما بیخود است. یعنی شما اگر یک لحظه از مغزتان بیرون بیاورید که لزوماً "باید دانشجویان را گول بزنید که لزوماً" شما از دانشجویان باهوش تر و زیرک تر هستید پس میتوانید آنها را گول بزنید تازه اگر هم بخواهید آنها را گول بزنید نمیتوانید. دانشجویان اگر قرار است مسائل علمی را در دانشگاه بفهمد و یاد بگیرد، آنقدر هم بلدهست که فکر کند و جواب شما را بدهد. او راست میگفت یعنی ما همیشه با این دید با دانشجویان صحبت میکردیم که میتوانیم سرش کلاه بگذاریم. اولاً "لزوم کلاه گذاشتن را معلوم نیست که چرا باید باشد اگر هم فرض کنید که دولت فکر میکرد، امکان عمل آن نبود که سردانشجو کلاه برود، شیر بهمالند، اینها همه کارهای کورکورانه بود که در دولت انجام میشد و هیچ جا و هیچ وقت من در تمام مدتی که در وزارت علوم بودم از اعلیحضرت تا نخست وزیر و یا وزیر علوم نشنیدم که بگویند لزوم اینکار هست ولی اینکار هر روز میشد و گرفتاری داستان این بود که بدون اینکه هیچکس بگوید که باید اینطور باشد، اینکار هر روز اعمال میشد و هیچکس هم جلوی آنرا نمیتوانست بگیرد. بنابراین باین نحو گفت و شنود مختل شد و با نظریق منحرف شد تا کار رسید به سالهای آخر که مسئله بصورت حاد سیاسی

درآمد و یکمقداری در آنها نفوذ کردند و سازمان امنیت هم دیگر بهانه بیشتری پیدا کرده هر چه بیشتر با صلاح روابط دانشجویی را خودش در دست بگیرد و بنا بر این کار بجائی رسید که در این اواخر روساء دانشگاهها به محض اینکه با دانشجویان مشکلی پیدا میکردند اول زنگ میزدند مسئول سازمان امنیت را میخواستند و کار را میانداختند در سازمان امنیت یعنی دیگر از دست روساء دانشگاهها هم درآمده بود ولی همه بعلت نداشتن شهادت و حسن رسالت روساء دانشگاهها و مسئولین آموزش مملکت بود که خودشان حاضر نبودند که با مسائل روبرو بشوند و دائما "گردن دستگاه دیگری میانداختند و اگر روبرو میشدند من مطمئن هستم که با استثناء بعضی از موارد که احیانا "اخلال های خیلی شدید سیاسی شایدهشت سرش بوده، بقیه اش اصلا" مسائل کوتاهی بود و بسیار کوتاه که یک مثال دیگر بنده میزنم برای اینکه این مسئله مهم است. وقتی که معاون وزارت علوم بودم آنجا نشسته بودم، مستخدم سراسیمه آمد بالا و گفت دانشجویان الان دارند وزارت علوم را تسخیر میکنند، دانشجویان ریخته بودند در خیابان، گفتم برو و یکی از آنها بگو بیاید که به بینم چه میگوید، یکی آمد بالا و گفت که ما دانشجویان رشته معماری دانشگاه تهران هستیم و یکمقداری تقاضا داریم و چرا دولت اینطوری میکند. من گفتم خوب برو و ده نفر از بچه ها را با خودت بیاور، رفت و ده نفر آورد، گفتم چه میخواهید گفتند که ما اصلا" باین سیستم آموزشی اعتراض داریم و این سیستم غلط است، گفتم چکار باید کنیم، گفتند که بما معماری یونان یاد میدهند و معماری جای دیگر را میگویند که اینها در هوا است و ما آنها را نمی بینیم و فقط عکس آنها را در کتاب میکشند، ما با یاد برویم یونان و اینها را به بینیم، گفتم خیلی خوب اشکالی ندارد اگر میخواهید بروید و اینها را به بینید من برای شما درست میکنم، چند نفر هستید، چطوری است، چقدر وقت دارید و تعطیل تابستان شما چه وقت است؟ خلاصه بروید و همه اینها را بیاورید و من برای شما درست میکنم که بروید و همه اینها را به بینید. بین اینها همانجا جلوی من اختلاف پیدا شد، همانجا چون مقاومت در مقابل آنها نبود بین خودشان دعوا شدند، آن یکی گفت که آقا کجا برویم، دیگری گفت کی برویم و یکی گفت که حالا یونان را به بینیم یا رم را و بین خودشان دعوی شد، خلاصه طولی نکشید که بعد از نیم ساعت دانشجویان بلند شدند و با من دست دادند و قربان و صدقه رفتند و گفتند که آقا معذرت میخواهیم و ما اصلا" کاری نداریم و میخواهیم برویم بخانه. همانجا غائله تمام شد و اشغال وزارت علوم با همین حرف تمام شد. حالا من صدتا از این مثالها میتوانم بیاورم. حالا در قبال اینها میشد طور دیگر عمل کرد مثلا" پلیس را صدا کرد که در خیابان توی سرشان بزنند و یا به نخست وزیر گزارش داد که شب نخست وزیر، وزیر علوم را بخواد و رئیس دانشگاه را بخواد و بعد بروند شب اعلیحضرت را از خواب بیدار کنند، اینها میشد و ما میدیدیم که اینگونه مسائل کوچک بچه ترتیبی بزرگ میشد. همین مسئله ممکن بود بصورت یک داستان برود بشورای امنیت مملکت و بصورت یک داستان عجیبی در بیاید که دانشجویان ریخته اند که وزارت علوم را اشغال بکنند ولی کار تمام شد و دانشجویان رفت بنا بر این من همه آن چیزها را تقصیر دولت میدانم یعنی دولت یا با "نگیزان" و عدم آگاهی باین مسائل برخورد میکرد و خوب نقش سازمان امنیت که آن یک داستان دیگر است.

سؤال: اگر مطالب قبلی تمام شد شاید از تجربه شما در دانشگاه بوعلی سینای همدان بتوانیم سؤال بکنیم؟

دکتر اعتماد: قبل از اینکه مطلب دانشگاه بوعلی سینا مطرح بشود بنده یک چند کلمه راجع به موسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی باید بگویم برای اینکه آنجا بود که یک مقداری از این ایده ها فرم گرفت و منتج شده تا سپس یک سری از موسسات آموزشی و از جمله دانشگاه بوعلی سینا، موسسه تحقیقات و برنامه ریزی آموزشی دستگاری بود که برای کمک به توسعه کمی و کیفی آموزش در ایران تشکیل شده بود همچنین برای تحقیقات علمی و وظیفه اش برنامه ریزی بود، همینطور وظیفه اش مطالعه بود و وظیفه اش این بود که مطالعه کند و به بیند که چطور میشود به مسائل اساسی آموزش و علوم در ایران پاسخ داد، در ضمن اینکه اینکار را میکرد دو وظیفه مهم دیگر هم داشت که یکی رایج کردن خدمات کتابداری در ایران بود که تا آنوقت وجود نداشت و کتابخانه های ایران بصورت گنجینه های کتاب بود. خدمات کتابداری بعنوان یک سری سرویس های مختلفی که بمحققین و کسانی که با کتاب و مدارک سروکار دارند سرویس بدهند وجود نداشت و اینکار را اول بار مادر ایران کردیم و نشان دادیم که دسترسی به علم لازم اش کتاب و مجله نیست بلکه لازم اش اساسی دسترسی به یک سری سرویس ها است و این سرویسها را ایجاد کردیم و یکی دیگر از کارهایی که در موسسه بود خدمات مربوط به مدارک علمی بود و با آنهم مسئله این بود که چطور اطلاعات با دید با فرد برسد و چطور دستیابی به منابع مختلف اطلاعاتی داشته باشند و یک سری سرویسهای مختلف که آنها کارشان را شروع کردند و این کار نسبت ها در ایران بتدریج پیاده شد و کتابخانه های دیگری ادگر رفتند و بیسک تعداد زیادی برایشان کادر تربیت کردیم و تقریبا " میتوانم بگویم که تمام کتابخانه های ایران کم و بیش هر کدام بنحوی از این کارهایی که ما تربیت کردیم بهره بردند و توانستند که خودشان را ارگانیزه بکنند، از آن قسمت فعالیتهاى مربوط به مدارک علمی و کتابخانه که بگذریم قسمت برنامه ریزی آموزشی کارهای مختلف کرد و از جمله مطالعات بود که در موسسه میشد و مطالعات بصورت گزارش بیرون می آمد که شاید بیش از صد گزارش مختلف با زمینه علمی در مسائل مربوط به آموزش، اقتصاد آموزش، ارتباط آموزش با اجتماع، بعد مسائل فنی، برنامه ریزی آموزشی بیرون آمد که اینها خودش یک پایه اساسی برای تفکر در سیستم آموزشی ایران بود از جمله مثلا " همان که عرض کردم آمار آموزش عالی در ایران که راه افتاد و موفق بود. در این موسسه چندین ایده مختلف نضج گرفت و خود موسسه این ایده ها را تا حد زیادی ادامه داد تا به مرحله عمل رسید. بعنوان مثال ایجاد دو دانشگاه را میتوانم ذکر کنم که یکی دانشگاه آزاد ایران بود که دانشگاهی بود از نوع دانشگاه غیر متمرکز با استفاده از وسائل ارتباط جمعی و مواد مختلف آموزشی، و این دانشگاه هسته های اولیه برنامه ریزی در موسسه شروع شد و بعد هم امیر عباس هویدا فوق العاده باین طرح علاقه پیدا کرد و باین نتیجه رسید که این طرح میتواند کمک بزرگی به گسترش آموزش در ایران بکند و حمایت کرد و دانشگاه



ایجاد شد و عبدالرحیم احمدی که قلائم مقام من در موسسه بود بریاست دانشگاه انتخاب  
 شد و رفت کارش را شروع کرد. فوق العاده کار خوبی شد و بنظر من یکی از طرحهای آموزشی  
 با روری بود که در مملکت نضج میگرفت. یک سری طرحهای دیگر مانند اصلاح آموزش پزشکی  
 و یک سری طرحها در مورد اصلاح آموزش فنی و حرفه ای بود که بنده وارد جزئیات آن نمیشوم  
 ولی یکی از طرحها که بیشتر با خود من ارتباط پیدا میکند که قرار نبود ارتباط پیدا کند  
 ولی بنده عرض میکنم که چطور ارتباط پیدا کرد دانشگاه بوعلی سینا بود. دانشگاه بو  
 علی سینا یک فلسفه بود که بیشتر با زامیر عباس هویدا میتوانم بگویم که منشاء اصلی این  
 فکر بود و نمیدانم که تا چه حد این فکر هم از اعلیحضرت ناشی شده بود یا هویدا خودش پیشنهاد  
 کرده بود ولی در هر صورت من میدانم که هویدا باین مسئله خیلی علاقه داشت چون در آن موقع  
 تا این حد آنطور دسترسی به حضور اعلیحضرت نداشتم که بدانم که این از اعلیحضرت ناشی  
 میشد و یا از هویدا، در هر صورت اصل ایده این بود که در ایران یک دانشگاه ایجاد بشود  
 برای یک میسیون خاصی که آموزش آن باید تعریف بشود ولی با ارتباط نزدیک با زبان  
 فرانسه، بهمان ترتیب که دانشگاه پهلوی شیراز ارتباط داشت با دانشگاههای آمریکا  
 و زبان انگلیسی، مفهوم این عمل هم یک مفهوم سیاسی بود یعنی یک مقداری ایجاد  
 تعادل در برخورد فرهنگها در ایران بود که بعقیده بنده فوق العاده ایده جالبی بود،  
 همه ما شاهد بودیم که در آن زمان ها که فرهنگ آمریکا مخصوصاً " بعلت قدرت اقتصادی و  
 سیاسی و فرهنگی آمریکا و فراگیری کلی زبان انگلیسی در دنیا، کم کم داشت بر همه جا  
 سایه میافکند و برای متعادل کردن این امر دوره در پیش بود، یکی اینکه آدم بکلی  
 بزند زیر فرهنگهای غربی و همه را نفی کند و بگوید که در مملکت را ببندیم و فرهنگ خودمان  
 را تقویت کنیم، یکراهش این بود که نمیگویم بد بود و یکراهش هم این بود که در رابرو  
 فرهنگهای دیگر هم احیاناً " باز کنیم که با برخورد فرهنگهای مختلف هم فرهنگ خود ما  
 یک عرصه ما نوری در این بین داشته باشد و هم آنکه اگر قرار باشد از فرهنگهای دیگر  
 عواملی گرفته بشود این چند بعدی فرهنگی، محیط فرهنگی مملکت را غنی تر بکند بعد  
 هم همینطور که دیدیم یک دانشگاه دیگری با " کانکشن " آلمانی ایجاد شد در گیلان. این  
 فلسفه دانشگاه بوعلی سینا بود ولی بقیه اینکه این دانشگاه چطور باید باشد و به چه نوع  
 آموزشی خودش را باید متعلق بداند اینها دیگر یک سلسله کارهای تئوریک بود که در  
 موسسه میشد که داستان مفصلی دارد که کانسبت دانشگاه چه بود. بعقیده بنده یکی از  
 نوآوریهای اساسی در سیستم آموزشی ایران همان دانشگاه بوعلی بود چون برای اولین  
 بار تمام مبانی داده های عادتت آموزشی ایران را در شک گذاشته بود، نه تنها ایران  
 بلکه جاهای دیگر. یونسکو فوق العاده به آن طرح علاقه داشت و مرتب تعقیب میکرد که  
 به بیندنتا یج این طرح چه میشود، فرانسویها علاقه داشتند، آمریکا ئیها علاقه داشتند،  
 بهر صورت طرح بسیار جالبی بود و او میدواری این بود که آن بیک جایی برسد و من یک  
 مسئله را از لحاظ شهادت تاریخی میخواهم ذکر بکنم و این از لحاظ نحوه کار دولتی مهم  
 است که گفته بشود که چطور شد که بنده بشوم رئیس این دانشگاه و حالا بر میگردیم به آن  
 صحبتهای قبلی، من هیچ خیال اینکه موسسه را ترک بکنم و بروم رئیس دانشگاه بوعلی  
 سینا بشوم نداشتم ولی با زاین ترتیب پیش آمد که حسین کاظم زاده آنوقت وزیر علوم

و آموزش عالی بود و بععلل مختلف ما با هم اختلاف داشتیم و با هم نمیتوانستیم کار کنیم منتهی کاظم زاده در موقعیتی نبود که بتواند مرا از سمت خودم بردارد برای اینکه هم نخست وزیر مرا خوب میشناخت و حمایت میکرد و هم اینکه به اعلیحضرت هم اگر می‌رفت و میگفت بدون دلیل نمیتوانست بگوید برای اینکه در هر صورت اعلیحضرت میشناختند و میدانستند. بنا بر این به حيله متوسل شد، گویا اینکه وزیر علوم نمیتوانست مستقیماً مرا عوض کند چون موسسه هیئت امنا داشت و بایستی میبرد در هیئت امنا و پیشنهاد میکرد و هیئت امنا باید تصویب میکرد تا بعد بتواند عوض کند ولی او به حيله متوسل شد و حيله او هم این بود که هر وقت میرفت راجع به دانشگاه بوعلی سینا گزارش بدهد به اعلیحضرت چون پیشرفت کارش وابسته به موسسه بود لذا گزارش که میداده میگفته است که اینکار را اعتماد میکند بعد یک دفعه حضوراً اعلیحضرت میگوید که من میدانم که خود او مایل است که بشود رئیس این دانشگاه و این زحمتی هم که میکشد و کارهای خوبی میکند حق اوست که بشود رئیس دانشگاه، خوب اعلیحضرت هم طبیعتاً "عكس العملشان این بوده که خوب بله اگر میخواهد خودش رئیس آنجا بشود و اینقدر علاقه دارد، خوب پس خودش بشود رئیس دانشگاه بوعلی سینا و اینکار را انجام بدهد. پس اعلیحضرت نهایت حسن نیت را نسبت به دستگاه دارند و انجام میدهند یعنی یک وزیر میآید و میگوید که یک نفر همکار من اینکار را خوب انجام داده و خودش میخواهد رئیس آنجا بشود و اعلیحضرت هم قبول میکنند. ولی این نحوه کار باریائی که آقای کاظم زاده از بودن بنده در موسسه تحقیقات ناراضی باشد و باین ترتیب بخواهد مسئله را بمن تحمیل بکند، می بینید که چقدر فاصله دارد. البته بعد مسئله به این آسانی ختم نشد یعنی آمد و در هیئت امنا مطرح کرد و بنده را هم عوض کردند ولی آنجائی که ایشان گرفتار شدند سر این بود که وقتی که به بنده پیشنهاد کردند که رئیس دانشگاه بوعلی سینا بشوم رد کردم یعنی کاظم زاده فهمید که حيله ای که بکار برده یک جا گرفتار شده، بنده مصراً رد کردم و گفتم رئیس دانشگاه بوعلی نمیخواهم بشوم، رئیس موسسه نیستم ولی کارشناس موسسه هستم و استاد پژوهش موسسه بودم، گفتم می‌نشینم و تحقیق میکنم. آقای کاظم زاده گیر کرد که بالاخره این مسئله را چکار کند به هویدا متوسل شد و هویدا چند دفعه پیغام داد و مرا خواست و بالاخره من با هویدا شرط کردم و هویدا بمن قول داد که تلافی اینکار را یکطوری بکند و تا به من قول نداد من اینکار را قبول نکردم، گفتم تو این را قبول بکن و بعد من با کاظم زاده ترتیبی میدهم. ولی سه چهار ماه بعد هویدا او را از آنکار برداشت، حالا نمیدانم بآن علت برداشت یا بترتیب دیگر عوض شد ولی اگر من این مطلب را گفتم، که مطلب مهمی هم نیست، برای این بود که بگویم انتصابات بچه نحو مورد تخطئه واقع میشد. بهر صورت بنده بدون علت شدم رئیس دانشگاه بوعلی سینا، گویا اینکه علاقه داشتم به کار و آنکار را با جان و دل کردم ولی هیچ دلیل واقعی وجود نداشت که چرا بنده بشوم رئیس دانشگاه بوعلی سینا و این یک مثال است که گفتم. در مورد آن دانشگاه من در تهران کارم را با یکی دو نفر شروع کردم تا بتدریج برنامه‌ها پیش روشن شد، بودجه‌اش روشن شد و کار ساختمانش را شروع کردیم و به همدان میرفتیم و میآمدیم و کم کم کارش راه افتاد و موضوع خاصی من ندارم که در این زمینه بگویم جز آنکه

در آن موقع فرهاد ریاحی معاون دانشگاه صنعتی آریا مهر بود و یکمقداری مسائل در آنجا داشت که من وارد بودم و فرهاد را خیلی خوب میشناختم و خیلی برایش احترام قائل بودم و هستم بعد از آن خواهش کردم که بیاید و در دانشگاه بوعلی با من همکاری کند و فرهاد هم آمد و بعنوان قائم مقام رئیس دانشگاه شروع بکار کرد و فوق العاده کار باروری کرد و من با فرهاد فوق العاده همکاری خوبی داشتم، بعد از من خواسته شد که سازمان انرژی اتمی را ایجاد کنیم و فرهاد با لطف جای بنده را گرفت و رئیس دانشگاه بوعلی سینا شد و ادامه داد و تا قبل از انقلاب کارش خوب پیشرفت داشت و من معتقد هستم که اگر ده سال باین دانشگاه فرصت داده بودند یکی از طرحهای جالب و طراز اول دنیائی را ما در همدان میداشتیم. این داستان دانشگاه بوعلی سینا بود. یک مطلبی هم که من کمی برگردم به موسسه تحقیقات آموزشی، عرض کنم همانطور که قبلاً" گفتم دولت بطرق مختلف در تصمیماتش بنحوی رفتار میکرد که نتیجه مطالعات و کارهای موسسه را در نظر نمیگرفت و این احساس ممکن بود در شنونده ایجاد بشود که خوب اگر دولت بطور کلی به حرف موسسه گوش نمیداد، پس موسسه چکار میکرد و تاثیر کارش چه بود؟ این توضیح را باید بدهم که همیشه اینطور نبود یکمقدار زیادی از کارهای اصلی وزارت علوم را ما انجام میدادیم و خوب هم انجام میدادیم یعنی نظامی به آن داده بودیم. مثالهای زیادی را میشود در این زمینه ذکر کرد ولی یکی از آنها که خیلی مشخص است نحوه ایجاد موسسات آموزشی عالی بود یا گسترش موسسات مذکور، وزارت علوم یک شورائی داشت بنام شورای ایجاد و گسترش موسسات آموزش عالی، در آن شورا سه نفر از وزراء بودند یک عده دیگر بنام کارشناس بودند و بنده بعنوان رئیس موسسه تحقیقات و تاسیس هر موسسه تازه یا گسترش دانشگاهها و یا موسسات آموزش عالی در هر جهت باید به تصویب آن شوری میرسید تا وزارت علوم اجازه بدهد، تمام کارهای بررسی آن شوری را موسسه میکرد و یک عده کارشناس داشتیم که اینکارها را بررسی میکردند و گزارش میدادند به شوری، بنا بر این آن شوری، تنها شورای منظم وزارت علوم بود که هر هفته تشکیل میشد و هر هفته تصمیم میگرفت و علتش این بود که اطلاعات و بررسیهای موسسه پشت سر آن کارها بود و اینها را بموقع تزریق میکردند و بموقع بشوری میبردند و به نتیجه میرسید و مثالهای دیگری هم هست که بنده حالا از آنها میگذرم. ولی آنچه میخواستم روی آن اصرار بکنم تاثیر طویل المده تر موسسه بود یعنی موسسه یک سری برداشتها داشت که در آنروز حتی کارشناسان موسسه هم متوجه نبودند که نتیجه کارشان بکجا میرسد ولی همینطور که عرض کردم از جمله موسسات بعدی که در مملکت تاسیس شد، دودانشگاه را صرفاً" کارشناسان موسسه تحقیقات طرح ریزی کردند و ایستاده آنرا آوردند و بررسی کردند و بتدریج طرحش را آماده کردند تا به نتیجه رسید و ایجاد شد و این یک بیلان مثبت برای موسسه است که در واقع در مسیر اصلی کار دولتی قرار ندارد. در واقع موسسه باین ترتیب میتواندست کشش واقعی روی تمام سیستم آموزشی مملکت بگذارد با ایجاد موسسات جدیدی برداشتهای جدید در سیستم آموزشی بطرق مختلف. من معتقدم که اگر دانشگاه آزاد کارش راه افتاده بود و چند سال طول میکشید و دانشگاه بوعلی سینا هم کارش راه افتاده بود، بکلی تاثیر میگذاشت روی تمام سیستم آموزشی

ایران. یعنی دیگر دانشگاه تهران نمیتوانست سرپیچی بکنند از بعضی از تغییرات و دیگر دانشگاه اصفهان نمیتوانست بعضی داده های آموزشی را نادیده بگیرد، یا دانشگاه جندی شاپور نمیتوانست در کنکور انتخاب دانشجو بعضی عوامل تازه را در نظر نگیرد. مطمئناً " این تاثیر اساسی موسسه تحقیقات علمی و آموزشی، بردی که در زمان زیساد داشت روی مسائل آموزشی بود و اینرا هم من باید اعتبار اصلیش را به امیرعباس هویدا و مجیدرهنما بدهم که در همان روز اول فهمیدند و قبول کردند که چنین چیزی برای مملکت لازم است و تا حدی که میتوانند حمایت کردند.

سؤال: آقای دکتر فرمودید که دانشگاه بوعلی مقداری کارهای نو تازه کرد، ممکن است که نسبت به این کارهای نو توضیح بدهید؟

دکتر اعتماد: پایه حرکت دانشگاه بوعلی از اینجا شروع شد که ما یک مقدار زیادی مطالعه کردیم راجع به مشکلات و نارسائی های آموزش عالی در ایران و این کاری بود که در عرض چند سال در ایران ادامه داشت. در اثر این سری بررسیها کم کم عوامل مشخصی برای ما دستگیر شد که کجا سیستم آموزش عالی ما گرفتاری دارد و کجا دیگر پاسخگو نیست بطور خلاصه اگر عرض کنم، دو عامل موثر اساسی بنظر ما رسید که بعد رفتیم پی این ایده که به این دو عامل اساسی پاسخ بدهیم. یک عامل این بود که موسسات آموزش عالی ما رویهمرفته در هر صورت از موسسات آموزش عالی کشورهای غرب گرفته شده بود و کپی شده بود و بعد هم بیشتر روی سیستم امریکائی و نوع آموزشهای که در امریکا معمول بود و بتدریج داشت به آن طرف سوق داده میشد. مجموع این آموزشها برداشت این بود که متوجه "سکتور" مدرن است یعنی مجموعاً " این آموزش در خدمت مدرنیزه کردن مملکت به مفهوم کوشش گذاشتن روی سکتور مدرن قرار داشت. مثلاً" فرض کنید که درس طب داشت، پزشکی مدرن، مهندسی، علوم، کشاورزی و اقتصاد. تمام مسائلی که در این دانشگاهها مطرح میشد و برداشت هائی که بود با تصور این بود که ما یک اجتماعی داریم که این اجتماع بطور کلی مدرنیزه شده، بعد در آن اجتماع به مهندس احتیاج داریم به دانشمندا احتیاج داریم، به دکتر طب احتیاج داریم و دانشگاه در این زمینه کار میکرد. حالا در این زمینه دو مشکل ایجاد میشد همانطور که عرض کردم یکی اینکه اولاً همسۀ مملکت ایران بطوریک سکتور مدرن نبود، یعنی قسمت بزرگی از کشورمانه از لحاظ برداشت های اجتماعی و نه از لحاظ زیربنا و نه از لحاظ نوع فعالیت هنوز مدرنیزه نشده بود و بطور کلی بصورت سنتی مانده بود بنابراین، این دانشگاهها و این سیستم عالی پاسخگوی نیازهای آن قسمت از زندگی اجتماعی ما نبود. بعنوان مثال اگر مهندس کشاورزی در دانشگاه درس مهندسی کشاورزی میخواند، ماشینهای کشاورزی را یاد میگرفت، متدهای پرورش دام را یاد میگرفت، متدهای پرورش بذر و متدهای پرورش را یاد میگرفت اینها همه با فرض یک برداشت مدرن از کشاورزی بود و ما میدانیم که قسمت بزرگی از کشاورزی کشور ما، آمادگی اجرای آن نوع تکنیکها را نداشت. دهات مجزی از هم، دور افتاده، بی آب، تکه تکه بودن زمین و بالاخره یک مقدار زیادی مضیقۀهای مختلف

باعث میشد که آن تکنیک‌ها در این "اشل" نمیتوانست پیاده بشود، بعلاوه پخش بودن جمعیت، پائین بودن سطح اطلاعات و حتی بیسواد بودن آنها موجب میشد که اینها به آسانی در بعضی از صنایع هم نمیتوانستند وارد بشوند، برعکس خود این قسمتهای سنتی یسک مقداری با رقبلی داشتند، سنت‌هایی که بارث برده بودند و اینها چیزی بود که در دست آنها بود، بخش مدرن اینها را نادیده میگرفت و آمادگی استفاده از اینها را نداشت از جمله صنایع دستی، از جمله نحوه مشارکت روستائیان در امور خودشان که سابقاً "یسک شمای خاصی داشت که بعداً" بتدریج داشت از بین میرفت و یک سری حالات سنتی که در قسمت اعظم مناطق ایران بود و اینها بکلی نادیده گرفته شده بود و سکتور آموزش عالی نه مطلقاً اینها را میشناخت و نه در آن حدی بود که اینها را در مسیر استفاده قرار بدهد. از طرفی موسسات آموزش عالی ما که متوجه سکتور مدرن بودند حتی وظائفشان را نسبت به آن سکتور هم انجام نمیدادند. وضع در سها تطبیق داده نشده بود با شرایط زمان و مکان، وسائل آنها آنطور که باید آماده نبود، استادشان آنطور که باید حرکت دینامیک نداشتند و بطور کلی میتوانم بگویم که حتی پاسخگوی سکتور مدرن هم نبودند، اگر پاسخگوی سکتور مدرن هم نبودند، بیشتر بعلمت این بود که حرکت آموزشی آنها از خیلی سال پیش شروع شده بود و تحولات اخیر را آنطور که باید نتوانسته بودند در داخل فلسفه آموزشی خودشان بگنجانند. بنا بر این، این دو عیب را که یکی اصلاً نادیده گرفتن سکتور سنتی زندگی ایرانی از طرفی عدم تطبیق آموزش آنها با نیازهای جدید سکتور مدرن باعث شد که ما بفرایین بیفتیم که در دانشگاه بوعلی سینا آنچنان آموزشی ایجاد کنیم که به این دو مشکل پاسخ بدهد. یعنی از یک طرف آموزش منطبق باشد با آن قسمت از نیازهای ملی که آموزش سنتی و آموزش عالی ما با آن پاسخ نمیتوانست بدهد، یعنی در واقع دانشگاه بوعلی سینا هم خودش را مصروف مطالعه و تحول و تکامل سکتور سنتی ایران قرار داد که حالا این سکتور سنتی که عرض میکنم تعریف آن بفرنج است و به این آسانی نیست و بعداً "در مثالهایی که میآورم روشن تر میشود. یکی دیگر این که نه تنها هدف دانشگاه با این طریق روشن شد بلکه متدهایش هم باید بنحوی بود که از آن گرفتاریهایی که در سیستم آموزش عالی ایران ایجاد شده بود پرهیز بشود، با این طریق ما در واقع پی یک آموزشی رفتیم که با آن میگویند که متوجه هدف است یعنی با اصطلاح انگلیسی "میشن اورینتد" و از طرف دیگر همه دربرگیرنده با اصطلاح فرنگیها "اینتر دیسیپلینری"، آنچه که در این دو برداشت هست از لحاظ آموزشی نتایج مختلفی دارد که بنده اینجا فرصت نیست که همه را بگویم ولی فکر میشد که اگر ایسن دو عامل تازه را وارد آموزش ایران بکنیم یک مقدار زیادی از نقائص را از بین میببرد. بنا بر این دانشگاه بوعلی سینا بدنبال اینگونه هدفها میرفت یعنی آموزش را متوجه هدف خاصی کرد و هدف خاص تحول سکتور سنتی بود، یعنی بجای اینکه دانشگاه از اول بیاید و بگوید که هدف من مهندسی راه و ساختمان است، طب است یا مهندسی کشا و رزی یا اقتصاد است، آمد گفت که هدف من تحول و تکامل سکتور سنتی ایران است، حالا هر چه میخواهد باشد. از طرف دیگر بجای اینکه حالا بیاید و بگوید این رشته را درس میدهم برای کسی که علوم میخواند یا ریاضی یا فیزیک یا شیمی درس میدهم و هر چه درس میدهم، برداشت ایسن بود که دانشجو باید علوم را بصورت علم یاد بگیرد بنا بر این در واقع آموزش "انتگره" که

من الان عبارت فارسی صحیحی برایش بنظم نمیرسد، باید ایجاد میشود و علوم اجتماعی بهمین طریق، در علوم اجتماعی بجای اینکه بیایند و بگویند که جامعه‌شناسی درس می‌دهیم، یا اقتصاد درس می‌دهیم یا انسان‌شناسی درس می‌دهیم یا اینطور مطالب که در دانشگاهها بصورت درسهای مختلف مطرح است، برداشت کلی از اجتماع داشتن و یک نگرش کلی به اجتماع داشتن و مسائل اجتماعی را بصورت در بستر و گلوبال دیدن متدی بود که میتواندست یک آموزش علوم اجتماعی انتگره ایجاد کند. یا در زمینه‌های فنی، فن راه و ساختمان را از فن ماشین یا از فن فرض بفرا مائید کشا و رزی یا بعضی صنایع دیگر جدا کردن بآن مفهومی که در دانشگاهها جدا میکنند در سکتور سنتی معنی نداشت، اینها راهم باز بصورت انتگره میبایستی مطرح میکردیم. دانشگاه بوعلی با زهم روی این ایده اصلی ایجاد شد و مطالعات بسیار عمیقی در این زمینه انجام گرفت که اصلاً این نوع آموزش را چطور میشود ایجاد کرد و لوازم و ضوابط آن چیست. دست‌مایه اولیه چه باید باشد، دانشجو چطور باید انتخاب بشود، اینها هر کدام یک نتایجی بسیار می‌آورد که بعضی از وقتها پذیرفتن آن برای سیستم آموزشی مملکت مشکل بود ولی بالاخره بتدریج میبایستی این نوع ایده‌ها در نظام آموزشی ایجاد میشد و با مشکلات موجود هم باید جنگیده میشد تا آن دیوارهایی که در دور هر نوع ایده بطور عادی در سیستم آموزش عالی ایران تنیده شده بود و مردم فکر میکردند که از این دیوارها نمیشود عبور کرد، ما باید این دیوارها را می‌شکستیم و نشان میدادیم که یک نوع دیگر میشود آموزش داد و یک نگاه دیگر به آموزش میشود کرد و این هدفی بود که دانشگاه بوعلی و تا حدی هم دانشگاه آزاد متوجه این هدف بودند و مقدمات کار فراهم شده بود. برنامه‌های درسی ریخته شده بود، رشته‌ها به آن مفهوم رشته‌های قبلی نبود، نوع دیگری به مسائل نگاه میکردند که باز، بنده فرصت نیست که آنرا با زبکنم و باین ترتیب میشود گفت که برای اولین بار در دنیا یک دانشگاه در بستر معطوف این نوع مسائل بود. من فکر میکنم که اگر بیش از این وارد کار دانشگاه بوعلی سینا بشوم از موضوع دور میشویم. یک مطلب دیگر بنظم رسید که بدن نیست یک چند دقیقه راجع بآن صحبت بکنیم و آن نحوه کار نظام آموزشی کشور بود از لحاظ مکانیزم کار. علاوه بر وزارتخانه‌ها و دستگاه‌هایی که مسئول اینکار بودند در ۱۰، ۱۵ سال اخیر یک سری شوراها و مختلف در زمینه‌های مختلف آموزشی ایجاد شده بود، البته این شوراها در هر آن ۵، ۶ یا ۷ شوری با سامی مختلف وجود داشت. بعد بعضی از سالها بعضی از این شوراها عوض میشد و شورای دیگری بجایش می‌آمد یا ترکیب شوری عوض میشد ولی بطور کلی در هر زمان چندین شورای آموزشی وجود داشت که بنده تقریباً "عضو تمام این شوراها در تمام مدت بودم، شاید شورای یادم نیست که در زمینه آموزش بوده که بنده عضو آن نبوده‌ام. این شوراها بعنوان مثال اگر بخواهم عرض بکنم یک شوری بود بنام شورای نظام آموزشی کشور که در واقع وزیر آموزش این شورا را اداره میکرد و یک شورای بود شورای تاسیس و گسترش موسسات عالی که وزیر علوم آنرا اداره میکرد. عرض کنم که یک شورای بود بنام "شورای آموزش کشا و رزی" که وزیر یکی از وزارتخانه‌هایی که یک وقت ایجاد شد بنام اصلاحات ارضی و تعاون روستائی اداره میکرد آنرا و همچنین شورا‌های

دیگر، یکی شورای مرکزی دانشگاهها بود که با وزیر علوم آنرا اداره میکرد ولی با همکاری دانشگاهها و شوراهاى مختلف، مشکلی که این شوراها داشتند همه اش این بود که ضمن اینکه خود وزراء دولت و مسئولین دولت در این شوراها می نشستند که البته کارشناسان مختلف هم بودند ولی هیچوقت مکانیسم درست و قابل اجرائی درست نشد برای اینکه تصمیمات این شوری ها بعداً "تبدیل به یک سری عوامل اجرائی در داخل دستگاه دولت بشود، یعنی وقتی در یک شوری می نشستیم و مسائلی را مطرح میکردیم و نتیجه می گرفتیم این تقریباً "درهوا میماند و دیگر میماند به همت وزیر مربوط که ببرد اینها را به جایی برساند و از آن استفاده بکند، در واقع شوراها صرفاً "جنبه مشورتی پیدا میکرد با آنکه هدف اصلی این نبود و قرار بود شوراها کارهای محکمتری بکنند باین مفهوم که یک سری عواملی را که مورد تصمیم واقع میشد باید خود بخود از یک مسیری وارد تصمیمات دولتی میشد و چون وزراء هم عوض میشدند بالطبع وزن این شوراها هم در هر زمانی عوض میشد اگر یک وزیری باین شورا و تصمیمات آن وزن میداد احیاناً "در اجراء کار آن و یا در تصمیماتی که در دولت می گرفتند یک مقداری به گفته های این شوری وزن داده میشد اگر نه آن وزیر زیاد معتقد به کار این شوری نبود بنا بر این شوری بصورت یک شورای مشورتی بیرون میآمد و یک مدتی حرف میزدیم و نتایج را می نوشتم ولی به نتیجه نمی رسید و حال آنکه واقعاً این اشتباه بزرگی بود و من فکر میکنم در این شوراها اشخاصی که در نظام آموزشی کشور داشتیم معمولاً بودند و اینها یک سری مطالب داشتند که از نتیجه تجربیات آنها ناشی میشد و این مطالب را بحث میکردند و گفتگو میکردند و گاهی اوقات هم بحث های بسیار جدی و بعضی شوراها چند روز صبح تا عصر ادامه پیدا میکرد و نتایج خیلی بنظر بنده مثبتی ایجاد میکرد، باید دولت بیش از آنچه میکرد و بیش از آن وزنی که باین شوراها میداد از نتایج بررسیهای شورا استفاده میکرد و متأسفانه دولت هیچوقت این مکانیزم را درست نکرد یعنی هیچوقت تکلیف را روشن نکرد، بالاخره این شوراها که همه یا طبق قانون یا با تصویب ما هیئت وزیران تشکیل شده بودند هیچوقت دولت دقیقاً "روشن نکرد که تکلیف این شوراها با دستگاههای اجرائی چه خواهد بود و چه باید باشد و این یک مقداری ایجاد دلسردی در بعضی افرادی که در این شوراها زیاد کار میکردند میکرد و این احساس را به بعضی میداد که این بحثها را در شوری ها میکنیم ولی دولت آنکاری را که میخواهد میکند، بعضی وقتها هم مسائل بسیار بزرگ آموزشی یا مسائلی که در سیستم آموزشی تاثیر میگذاشت اصلاً "در شوراها مطرح نمیشد، بعنوان مثال مسئله تغذیه رایگان که مسئله بآن مفهوم آموزشی نبود ولی یک تصمیم مهمی در نظام آموزشی کشور بود، اصلاً "به هیچیک از این شوراها مراجعه نشد و یک دفعه اعضاء شوری فردا از رادیو شنیدند که تغذیه رایگان در مدارس مملکت باید اجراء بشود و اینها تولید تشنگی در کارشوراها میکرد و حال اینکه اگر تغذیه رایگان که بعداً "همه فهمیدند که نه تصمیم بجائی بوده و نه بنحو درستی انجام شده بود، اگر این مورد بحث واقع شده بود و اطراف قضیه را قبلاً "میدیدیم شاید دولت در تصمیم خود تا آن حد عجله نمیکرد و گرفتار نمیشد و تا آن حد شکست نمیخورد، اینهم یک مطلبی بود که راجع به مکانیزم سیستم آموزشی که بطور کلی در مملکت

یادم بود خواستم تذکر بدهم .

سؤال: قبل از اینکه کار شما در دانشگاه بوعلی سینا به نتیجه نهایی برسد مسئله ایجاد سازمان انرژی اتمی در ایران بوجود آمد و این همزمان بود با توسعه فوق العاده درآمد مملکت از ممر نفت و تمام پیش بینی‌هایی که در مورد نفت شده بود و اینکه ایران تا سال دو هزار امکان صادر کردن حدود ۸ میلیون بشکه نفت را دارد و اینکه حتی یک ربع قرن بعد از قرن بیست و یکم یا در قرن بیست و یکم امکان تولید گاز هست ، با وجود این رفتن بسوی انرژی اتمی با چنین وسعتی بجه دلیل بود و از کجا شروع شد و چه عوامل اقتصادی و احتمالا " سیاسی در یک چنین تصمیم‌گیری موثر بود؟

دکتر اعتماد: قبل از اینکه بنده این سؤال را باز کنم و یک مقدار زیادی مطالبی را که در این زمینه دارم عرض کنم ، یک خاطره بد نیست در اول بگویم که چطور اصلا " اینکار شروع شد تا جایی که به بنده مربوط است . دوستم آقای رضا قطبی یک روز بمن زنگ زد و آنوقت من هنوز رئیس دانشگاه بوعلی سینا بودم ، زنگ زد و گفت که من از یک جایی اطلاع پیدا کرده‌ام که اعلیحضرت میل دارند ما بفرمایند که شما بیاید و انرژی اتمی را در ایران در دست بگیرید و راه بیندازید ، فکر را بکن و به بین اینکار را میتوانی بکنی و میخواهی بکنی ، آیا محظوری دارید که اگر لازم هست بتوانیم بطوری بعرض ایشان برسانیم . خیلی هم زود جواب این سؤال را از من خواست شاید در عرض یک روز یا دو روز من یکی دو روز فکر کردم و بعد زنگ زدم و با ایشان گفتم که من حاضرم اینکار را بکنم دلیل آنهم این بود که گفتم من واقعا " به دانشگاه بوعلی سینا علاقه دارم و به کاری که در آنجا میشود علاقه دارم ، به شهر خودم که همدان است علاقه دارم و از طریق دانشگاه بوعلی سینا هدف و نیت من اینست که بروم به همدان و به همدان و همدان آنها خدمت بکنم و شاید تا یک حدی بتوانم تاثیر بگذارم در گسترش و رشد این شهر . بنا بر این اگر با انتخاب شخص من گذاشته میشد این که دلخواه من است اینست که بروم همدان و دانشگاه بوعلی سینا را اداره کنم . طرح ایجاد سازمان انرژی اتمی در ایران طرح بزرگ ، بسیار حساس و مسئله خطرناکی است و تنها چیزی که مرا نا راحت میکرد آن بیمی بود که داشتم که اگر این طرح بدست کسی می افتاد که تمام مظرافات های این فن را نمیدانست و تمام گرفتاریهای این داستان را نمیدانست ، می ترسیدم که با این اسلحه خطرناک یک مقداری آسیب به دولت و بالطبع به ملت ایران زده بشود و بنا بر این هر چه کردم که وجدان خودم را راحت بکنم و رد بکنم این پیشنهاد را و بروم به دانشگاه بوعلی سینا که مورد علاقه من بود ، ولی هر چه فکر کردم که اگر ۵ سال دیگر یا ۴ یا ۳ سال بعد یک سری اشتباهات عظیم در این زمینه بشود و من شاهد داستان باشم و بفهمم که این اشتباهات شده و بعد هم این احساس را داشته باشم که بعلت این که من نرفتم که اینکار را بکنم این اشتباهات شده ، آنروز شاید خودم را نمیتوانستم به بخشم و بنا بر این برای آنکه گرفتار آن وسوسه وجدان نشوم و برای اینکه پاسخ گفته باشم به یک نیاز مملکتی حاضر هستم که از یک میل باطنی خودم که دانشگاه بوعلی سینا است صرف نظر بکنم و اینکار را تم را شروع کنم . بنا بر این شروع



فعالیت در انرژی اتمی از لحاظ شخص من بیشتر پاسخ دادن به یک نیاز مملکتی بود که بنده ایجاد نکرده بودم و از جای دیگر آمده بود که بعد وارد آن میشویم ولی پاسخ به یک میسیون شخصی هم بود یعنی بعثت اینکه من تخصص و کار دانیم بالاخره در این زمینه بوده فکر میکردم که آنرا در این موقع نباید از مملکت دریغ بکنم و علیرغم میل خودم و با مقدار خیلی زیادی ناراحتی در اول کار قبول کردم و وارد شدم. اول من مجبورم یک مقدار از خاطرات بگویم برای اینکه این خاطرات پایه اصلی داستان است. از خاطرات یکی اینکه بعد از آنکه پاسخ مثبت را به آن دوست عزیز دادم و گذشت یکی دو روز بعد امیرعباس هویدا که نخست وزیر بود زنگ زد و بنده را خواست، بنده وقتی رسیدم به نخست وزیر دیدم اسبابهایش را بسته و دارد میرود چون قرار بود یک سفری به آلمان برود و داشت میرفت و گفت من میدانم فقط اعلیحضرت فرموده اند که اعتمادیاید و کار انرژی اتمی را شروع بکنند. از هویدا پرسیدم که کار انرژی اتمی چه هست به بنده بفرمائید که شروع کنم، او گفت من یک کلمه بیش از این نمیدانم، اگر میخواهید الان میروید پیش معینیان و از معینیان بخواهید که اگر اعلیحضرت توضیحی را دارند بفرمایند. بنده فوری رفتم پیش آقای معینیان و از ایشان پرسیدم که چکار باید کرد آقای معینیان فرمودند که اعلیحضرت فرمودند که امروز فوری باید یک فرمان صادر بشود. بعد با ایشان گفتم که فرمان چه باید باشد چون بنده وارد جریان نیستم. معینیان گفت که اعلیحضرت خودشان میدانند که چه میخواهند، گفتم که پس شما اگر میدانید بفرمائید. بالاخره دو نفری نشستیم و متن یک فرمان تهیه کردیم و اینرا قرار شد که بعد از ظهر معینیان ببرد حضورا اعلیحضرت و اگر مورد نظرشان هست صادر بشود. طرف ۴ بعد از ظهر بود که بمن زنگ زد که فوری بیا و اینرا نپسندیدند و فرمودند که اینطوری نمیشود و فرمان خیلی سخت و سفتی میخواهد. بهر صورت آن فرمان اولی را چون خودما تهیه کرده بودیم بنا بر این زیاد سخت و سفت نمیتوانست باشد بعد دو دفعه تاکید کرده بودند و آن نظرات خودشان را اعلیحضرت گفته بودند، بعد فرمان را آنطوریکه اعلیحضرت خواسته بودند آماده کردیم بردند خدمتشان و قبول فرمودند و فرمان صادر شد. آن چیزی که مهم بود حالا سر این مطلب میخواستم اصرار بکنم سر این داد و ستد رفتن پهلوی آقای معینیان. یکروز دو دفعه و ایشان مطالب را بعرض اعلیحضرت رساندن بنده یک چیزی را آنجا گنجاندم و آن این بود که در آن فرمان اعلیحضرت اجازه بفرمائید که یکماه بررسی بشود که چکار باید بشود و در این فرمان اعلیحضرت یکماه وقت داده بودند به دولت که در واقع دولت هم ما موریت به بنده بدهد که یک طرحی آماده کنم و حضور اعلیحضرت ببریم که از کجا باید شروع کنیم. بعد هم بنده تک و تنها شروع کردم به مطالعه چون هیچ دستگاہی در مملکت نبود که بتواند کمک بکند، نیت اعلیحضرت آنروز بر بنده خیلی روشن نبود، خیلی که، هیچ روشن نبود. امیرعباس هویدا کمی میدانست، اصفیا کمی میدانست و من چند دفعه که با آنها صحبت کردم خیلی کمک زیادی نکردند، فقط آنروز بمن گفتند که گرفتاری فکرا اعلیحضرت در مورد آینده انرژی ایران این است که این انرژی را اولاً ما تا چه حد داریم که بتوانیم در سالهای آینده مصرف

کنیم و دوم اگر هم داشته باشیم تا چه حد صلاح است که این انرژی را که مصارف وسیع دیگر صنعتی دارد آیا این اجازه را در قبال تاریخ داریم که این انرژی را با این طریق بسوزانیم و بعد یکروز ملت ایران را از این فرآورده‌ای که فعلاً در اختیارش دارد محروم کنیم آیا لازم نیست که از حالا شروع به مطالعه بشود که اتم جایگزین این انرژیها بشود، این ایده اساسی بود که در مغز اعلیحضرت بود. درست سریکما ه بنده گزارشم حاضر شد و این گزارش عبارت بود از یکمقداری اساس تشکیلاتی شروع کار و قانونی که برای این موضوع لازم است و نحوه عمل سازمان انرژی اتمی. هنوز برنامه کار در این گزارش نبود، چون برنامه کار را بنده تنها نمیتوانستم ایجاد بکنم برای اینکه لازم بود گروهی تشکیل میشد و کم کم برنامه کار را ایجاد میشد ولی آن چیزی که مسئولیت بنده بود راهگشایی جلوی دولت بود که دولت چطور وارد اینکار بشود. از لحاظ دولت قانون میخواست و سازمان میخواست و تشکیلات میخواست که اینها را بنده پیشنهاد کردم. سریکما ه با امیرعباس هویدا شرفیاب شدیم که گزارش را حضوراً اعلیحضرت عرض کنیم چون گزارش تا آنروز هم گزارش دولت بود و هم گزارش بنده طبق فرمان اعلیحضرت و بنا بر این هم هویدا میبایستی میبود و هم بنده. خوب یادم هست که اعلیحضرت با هواپیما از بندرعباس تشریف میآوردند و در فرودگاه شرفیاب شدیم حضورشان و از آنجا هم با هلیکوپتر رفتیم و بعد وقتیکه اجازه فرمودند نشستیم دور یک میز فرمودند یعنی اولین حرفی که زدند این بود که من الان از بندرعباس میآیم و هر وقت که با هواپیما یا هلیکوپتر ایران را میگردم و میبینم هر جا که میروم آثار خرابی است. این کشور بعد از این همه تاریخ و دورانهای سازندگی که داشته تقریباً هیچ چیز در آن نمانده است جز آن چیزهایی که در عرض سالهای اخیر ساخته شده است. یکمقداری کار انجام شده و یکمقداری سازندگی شده تا آن حدی که من میتوانستم (یعنی اعلیحضرت میفرمودند) یکمقداری رشته‌های صنعتی در ایران راه انداختیم که امیدوارم اینها پایه فعالیت‌های آینده ایران باشد، یکمقداری تاسیسات زیربنایی ایجاد شده که امیدوارم گسترش پیدا بکند. در یک زمینه علیرغم تمام مردم ایران من نگران هستم و آن زمینه انرژی است. اینکه میفرمودند علیرغم مردم ایران نه اینکه برضد مردم، یعنی علیرغم آن تصویری که مردم ایران داشتند که همیشه فکر میکردند که آنها از لحاظ انرژی مشکلی نخواهند داشت و روی گنج نشسته‌اند. اعلیحضرت همانروز فوق‌العاده نگران داستان انرژی بودند و فرمودند که این آخرین کار من است یعنی اگر این برنامه را من اجراء بکنم و بسراه بیندازم فکر میکنم که فعلاً تا آن حدی که در مغز ما داشتیم و ایجاد برنامه در مملکت میخواستیم بکنم شده است و بعد دیگر مسئله پیگیری است و ادامه این برنامه‌ها و فرمودند که در اینکار، در هر صورت باید موفق بشویم. خوب حالا بعداً گزارش بنده را مطالعه فرمودند و دستوراتی به هویدا دادند که دولت موظف است که این برنامه‌ها را پشتیبانی بکند و همه امکانات را در اختیار این سازمان جدید قرار بدهد. حالا وارد این جزئیات امر نمیشوم. بعد بیش از پیش این احساس برای من پیش آمد که یک مسئولیت خیلی سنگینی را دارم و اعلیحضرت بعد بنده میگزارند، آیا اصلاً این مسئولیت روشن هست، آیا سوء تفاهمی در این زمینه نیست و آیا دولت که بعداً این امکان را خواهد داشت که مجموع

این برنامه را در متن برنامه‌های گسترش مملکت تا آن حدی که لازم هست وارد نکنند. آیا وارد خواهد کرد و پیگیری آن چطور می‌شود و به کجا باید کشیده بشود، اینها در روز اول برای بنده نامعلوم بود فقط یک ما موریت به بنده داده شده بود و با کمال میل ما موریت را قبول کردم ضمن اینکه بیم آنرا داشتم که مشکلاتی که در راه هست احیاناً " بنده را گرفتار بکنند، ولی خوب بخاطر دارم که همان روز یک شرط با اعلیحضرت کردم اگر کسی اجازه داشته باشد با اعلیحضرت شرط بکند و آن شرط این بود که در کار انرژی اتمی هیچکس و به هیچ عنوان دیگر حق مداخله ندارد مگر از طریق مراجع دولتی و علت این است که این مسائل فنی است و فوق العاده حساس است و جنبه سیاسی خاص دارد، طرحهای بزرگی است و پول زیاد در آن خرج میشود بنا بر این مثل طرح جاده سازی و ساختمان سازی و شهرک سازی و آب دادن و گاو ز دادن به خانه‌های شهر نیست که هر کسی بتواند بیاید و قضاوت بکند، بلکه مطلبی است تازه و بی‌غرنج و باید بگذارد که یک سازمان فنی کارش را بکند مگر اینکه دولت یا مراجع دولتی یا مجلس یا مراجع مملکتی که بعلمت مسئولیتی که دارند باید در اینکار نظر بدهند ولی هر نوع دخالت دیگری را باید بکلی منع کرد که البته اعلیحضرت فرمودند که این طبیعی است و هویدا را ما مور کردند که مواظب این داستان باشد که هیچ نوع دخالت و کارشکنی در کار این دستگاه نشود. بعد از آن روز بنده تک و تنها شروع کردم به ساختن یک سازمان تازه و این دفعه چهارم بود که اینکار را کردم و شروع کردیم به مطالعه و در اول باید مطالعه میکردیم چون هیچ معلوم نبود که چکار میبایستی کرد. اولین مطلبی که پیش می‌آمد این بود که اصلاً در زمینه انرژی اتمی چکار باید بکنیم چون انرژی اتمی بیش از اینست که آدم فکر بکند ایجاد نیروگاه اتمی به فلان مقدار، برای اینکه آدم بتواند یک مقدار قدرت انرژی اتمی را در مملکت ایجاد بکند یک مقدار فعالیت‌های دیگر لازم است که باید انجام بشود این فعالیتها هم یک راه خاصی نیست بلکه هر مملکتی بر حسب ساختش، بر حسب نیازهایش و بر حسب امکاناتش میتواند به راههای مختلفی برود، همینطور که کشورهای دیگر، راههای مختلف رفتند، راهی که هند رفته یا راهی که فرانسه رفته یا راهی که کره جنوبی رفته بکلی متفاوت است برای اینکه هر سه این مملکت شرایط مختلفی دارند، بنا بر این یک راه خاصی برای وارد شدن به انرژی اتمی در دنیا وجود ندارد، هر مملکتی باید فکر خودش را بکند و راه خودش را پیدا کند. بزرگترین مسئله مادر آنروز این بود که مادر ایران با شرایط سیاسی آنروز، با اصرار و عجله اعلیحضرت در پیشبرد صنایع مملکت و صنعتی کردن مملکت هر چه زودتر و با بالا رفتن یکدفعه امکانات مالی مملکت، بالا رفتن بسیار سریع مصرف انرژی در مملکت، همه اینها و باتنگناهایی که در کشور وجود داشت بتوانیم یک راه مناسبی را برای قدم گذاشتن در زمینه انرژی اتمی پیدا بکنیم. بنا بر این شش ماه اول تقریباً " شش ماه تفکر بود، تفکر تقریباً " بادست خالی. مراجعی در مملکت نداشتیم که در زمینه علوم و فنون هسته‌ای آنقدر پیشرفته باشند که به آنها مراجعه بکنیم. متخصص خیلی کم داشتیم و چند نفری که داشتیم پراکنده بودند، حتی روزهای اول من یاد هم هست که امکان عملی کار را هم نداشتیم

بنده دفتر ندا شتم و دفتر و دستکی که من بتوانم کار خودم را بکنم ندا شتم که بالاخره مجبور شدم رفتم و در نخست وزیری نشستم که از امکانات نخست وزیری استفاده کنم و گرنه با یک اطاق که در شهر اجاره بکنم هیچ امکان نداشت. در هر صورت کم کم خیلی زود موفق شدم که سه چهار نفر را دور خودم جمع کنم که اینها متخصص انرژی اتمی بودند و هر کدام در یک دستگاهی کار میکرد، خودشان هم پس از اینکه خیرتشکیل چنین سازمانی را شنیدند تماس گرفتند و آمدند و آماده کار شدند و ما وارد کار شدیم. حالا مشکلات اولیه را بگذرم که حقوق نداشتیم که بآنها بدهیم، وسیله نداشتیم، اطاق نداشتیم و آنها در راه می‌نشستند، حالا بنده از آن خاطرات می‌گذرم که خیلی زود گذر بود و خیلی زود توانستم همه امکانات را بسیج بکنم و الحمد لله بعد هم همه چیز داشتیم. ولی آنچه که مهم بود نحوه برخورد با مسائل مملکتی بود در آن ماههای اول که ما صبح تا عصر تلاش میکردیم که راه خودمان را پیدا کنیم، تضادی که در استان وجود داشت این بود که از یک طرف یکی از فشارهایی که روی ما بود سرعت عمل بود، بنده برمیگردم باینکه سرعت عمل چرا؟ یکی گسترش فوق العاده زیاد برنامه بود که بآن باز میگردم که چرا، یکی تنگدستی خودمان از لحاظ کار و کارشناس و امکانات و وسائل بود که آنهم روشن است، یکی هم وسعت برنامه بود. وسعت برنامه را تا آنجائی که بنده یادم هست هیچوقت تا آخر کار هم روشن نشد یعنی هیچوقت تا آخر کار برنامه انرژی اتمی مملکت بصورت "کوانتیتاتیو"، بصورت مقدار و عدد و رقم وارد برنامه‌های مملکتی نشد. بنا بر این مسئله‌ای بود که بازمانده بود، ولی از یک طرف اعلام سیاستی بود که اعلیحضرت فرموده بودند و یک هدفی گذاشته بودند که در عرض ۲۰ سال در حدود ۲۳ هزار مگاوات قدرت اتمی باید در مملکت ایجاد بشود اینرا در سال ۱۹۷۴ که اگر اشتباه نکنم فرموده بودند که ما را میرساند به ۱۹۹۴ که با ۲۳ هزار مگاوات در مملکت ایجاد نیروی اتمی میشود ولی هیچ نوع بررسی نشده بود که دقیقاً معلوم بشود که این امکان پذیر هست و میشود در عرض این مدت اینکار را کرد یا نه، برعکس یک سری بررسیها شد در وزارت نیرو و سازمان برنامه که آن بررسیها فوق العاده جالب است و آن "پرسپکتیو" مصرف انرژی در مملکت بود ظرف ۲۰ سال آینده که بررسی کرده بودند و رقمی که در آورده بودند فوق العاده جالب بود و این ارقام نشان میداد که در سال ۱۹۹۳ یا ۹۴ که حدود سال آن خیلی برایم مشخص نیست ولی در آن حدود، ایران باید قدرت تولید برقش در حدود ۷۰ هزار مگاوات باشد که اگر فکر کنیم که ۲۳ هزار مگاوات آن اتمی میبود و میتوانست باشد تازه سهم خیلی بزرگی نبود یعنی برخلاف آنهایی که فکر میکنند که برنامه انرژی اتمی با آن هدفی که اعلیحضرت گذاشته بودند بسیار بلند پروازا بود مع هذا بصورت برنامه دولت هیچوقت در نیامد و اینکه میگویند هدفی که اعلیحضرت داشتند بسیار زیاد بلند پروازانه بود، چنین چیزی نبود و بعداً هم معلوم شد که چنین چیزی وجود ندارد و یک چیزی در حدود ۳۰ درصد قدرت مملکتی در آن سال میشد که بعقیده بنده اگر امکان پذیر بود چیز خارج از اندازه نبود. بقیه البته بین تفاوت ۲۳ هزار مگاوات تا ۷۰ هزار مگاوات، قسمت اعظم آن با گاز بود که باید پرمیشد شاید پنجگاه درصد و یا بیشتر یک مقدار کمی هم با نفت بود و یک مقدار کمی هم با انرژی آب، حالا

چطور شد که این برنامۀ بصورت برنامۀ دولت بصورت منجز در نیامد یعنی که بصورت قانون  
 برنامۀ هیچوقت وارد نشد، علتش این بود که در عمل معلوم نبود که ما موفق میشویم که  
 ۲۳ هزار مگاوات را در ۲۰ سال با ریتمی که لازم بود بسازیم یا نه، یک مقداری صبر  
 میکردیم به بینیم که سرعت وارد شدن در برنامۀ چه میشود، بعلمت مشکلاتی که بنده بعداً  
 عرض خواهم کرد، اما خیلی زود معلوم شد که در عمل تقریباً "ممکن نیست که ۲۳ هزار مگا  
 وات را انجام بدهیم و دیگر اینجای برای ما مهم این نبود که دولت چه مقدار انرژی اتمی  
 برای سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ میخواهد، مهم این بود که با تمام امکانات مملکتی  
 بفهمیم که تا آنوقت چه مقدار قدرت اتمی میتوانیم در مملکت داشته باشیم که آن کم کم  
 داشت متبلور میشد که بنده بعداً توضیح خواهم داد. از لحاظ گسترشی که در مغز  
 اعلیحضرت بود از نظر سرعت کار، این عامل مولود خصوصیات ذهنی اعلیحضرت بود که در  
 زمینه های صنعتی اصلاً هیچگونه کندی کار و سهل انگاری را نمی پذیرفتند. اعلیحضرت  
 بدست، بنظر من، معتقد بودند که یا طرحی در مملکت بطور ضربتی انجام میشود و یا  
 نخواهد شد اصلاً" و تجربیات سی و پنج سال نشان میداد که همیشه همینطور بوده یعنی  
 اگر طرحی واقعاً ضربتی و با سرعت انجام نمیشد گرفتار مشکلات بسیار بعدی میشد،  
 گرانت تمام میشد، تا خیر پیدا میکرد، بعضی وقتها اصلاً تمام نمیشد، مسئولین  
 عوض میشدند، بعد طرح را عوض میکردند. بنابراین یکی از آن هدفهای اساسی ایشان  
 در سرعت، ضمانت اجرای طرح بود، یکی دیگر هم شاید اگر برگردیم به آن حرفی که عرض  
 کردم روز اول به بنده زدند که این آخرین برنامۀ بزرگ من است، شاید این عجله که  
 از لحاظ خودشان داشتند فکر میکردند که تا خودشان هستند و قدرت را در دست دارند این  
 برنامۀ مهم بجای برسانند که دیگر کسی نتواند دستکاری بکند و بهم بزند.  
 و ما برای اینکه حالا برگردیم به سوالی که کردید که اصلاً چرا اتم در شرایط آنوقت  
 ایران لازم بود یا این مقدار لازم بود، بنده یک مقدار مطالبی که بعداً کم کم روشن  
 شد ولی در روز اول روشن نبود و با اصطلاح عوامل اصلی برخورد اعلیحضرت با مسئله  
 و اینکه عرض میکنم برخورد اعلیحضرت برای اینکه این داستان بچه اعلیحضرت بود  
 یعنی باید فراموش نکنیم که ایده یک ایده ای بود که در مغز اعلیحضرت نضج گرفته بود و  
 ایشان با اصرار دولت را آوردند با این راه که برود دنبال این راه و قبول بکنند و  
 بنا بر این باید گشت و منطق اعلیحضرت را در این زمینه پیدا کرد که البته از بعد از اینکه  
 بنده وارد کار شدم دیگر منطق دو طرفه بود، یعنی بعلمت عمل و عکس العمل سازمان  
 انرژی اتمی با اعلیحضرت و الهام گرفتن از نیات ایشان بتدریج مطلب روشن شد.  
 نقطه حرکت اعلیحضرت در اصل قبل از اینکه حتی بفکر سازمان انرژی اتمی بیفتند و  
 استفاده از اتم در ایران، از این جا بود که در مذاکراتی که در اوپک شده بود که سوابق  
 آن شناخته شده است و نظراتی که اعلیحضرت در سطح جهانی ابراز فرموده بودند که اصلاً  
 دنیا باید از این ایده صرف نظر بکند که برای تولید انرژی باید از یک سلسله موادی که  
 در دسترس هست و آسان میشود استخراج کرد و سوزاند، اینها را بعنوان منابع انرژی  
 تلقی بکنند و همینطور با آن سرعتی که اینها را مصرف میکردند مصرف بکنند تا یکروز

به بیند که تمام شد. بنا بر این حرکت اصلی اعلیحضرت در این بود که منابع نفتی و گازی دنیا و حتی ذغال سنگ که ذغال سنگ زیاد بما مربوط نمیشد، برای اینکه ما زیاد نداشتیم، باید فوق العاده با ملاحظه بمصرف برسد و باید قبول کرد که اینها ارث و میراث بشریت هست که در طی میلیونها سال تشکیل شده و شاید تا میلیونها سال دیگر بشربا اینها احتیاج داشته باشد. این حرکت اولشان بود، حرکت دومشان اقتصادی بود و در واقع فکرشان این بود که انرژی که از نفت بیشتر حاصل میشد در آنروز فوق العاده ارزان بود یعنی نظرشان این بود که اگر قرار بشود انرژی را که اینقدر ارزان بدست میآید بسرعت مصرف بکنید اصلاً این یکنوع "دستورشن" و عدم سلامت در اقتصاد دنیا ایجاد نمیکند برای اینکه سیستم اقتصادی دنیا بچرخد و راهش را پیدا کند باید عوامل و "اینپوهای" که در این اقتصاد ریخته میشود باید بر اساس ارزش واقعی وارد قضیه بشود و اگر انرژی که یکی از عوامل مهم است روی اصول اقتصادی مصرف نشود، اقتصاد دنیا بکلی "دفرمه" میشود، همینطوری که شد و نتایج آنرا در این روزها در کشورهای صنعتی می بینیم. بنا بر این نظرشان این بود که باید انرژی جای خودش را در اقتصاد دنیا پیدا کند نه بعنوان اینکه یک مقدار مواد را به ارزانترین قیمت از کشورهای دارنده بهره برداری کنند و بدهند به کشورهای صنعتی که مصرف کنند، بلکه باید انرژی در تعادل قرار بگیرد با سایر عواملی که منتج میشوند به تولید، سایر عواملش تکنولوژی و نیروی کار است و مواد اولیه است، از جمله انرژی که بنا بر این دومین عامل اقتصادی بود که هدفشان در اوپک یا همزمان با اقداماتی که در اوپک میفرمودند دنیا گفته بودند و این مطلبی نیست که اینجا من راجع بدان زیاد صحبت بکنم. نفت ارزان بود و ارزانی آن نه تنها به کشورهای که منابع نفتی داشتند ضرر میزد برای اینکه آنچه که حق آنها بود که میبایستی داده شود ولی داده نمیشد که این باعث میشد که فقط فشا ر کشورهای صنعتی با استخراج نفت گذاشته میشد و نفت ارزان را استخراج میکردند و با اندازه کافی زمینه و تمایل برای مصرف سرمایه در جایگزین کردن منابع دیگر انرژی بجای نفت و گاز انجام نمیشد. پس نقطه نظر دوم ایشان اقتصادی بود. عامل سومی که در مغز اعلیحضرت بود، عامل سیاسی بود برای اینکه انرژی را به آن مفهومی که در ایران مطرح بود و در دنیا الان مطرح است از سیاست نمیشد جدا کرد و داشتن تعادل در زمینه تولید و مصرف انرژی میتواندست یک موفقیت بسیار محکم سیاسی به یک کشوری مثل ایران بدهد. یک کشوری اگر مثل ایران صنعتی میشود به مصرف انرژی زیاد احتیاج داشت و بعد منابع کافی در اختیار نداشت و یا به قیمت مناسب و وضع مناسب با تکنولوژی مناسب نمیتوانست بهره برداری بکند بالطبع یک مقداری در راه صنعتی شدن و جای خودش را در دنیای صنعتی باز کردن، گرفتار میشد و بعد هم تا زمانی که ایران به آن حالت صنعتی شدن شدید نرسیده بود میدانیم که نفت برای ایران یک عامل سیاسی مهمی بود، هم از لحاظ منفی و هم از لحاظ مثبت آن و بیگانه بودن نسبت به سایر منابع انرژی و مسامحه در ایجاد عوامل تعادل در سیاست انرژی باعث میشد که ایران هم مثل یک کشور تک تولیدی که در واقع نفت باشد آنقدر در حیطه تسلط کشورهای بزرگ صنعتی قرار بگیرد و آنقدر فقط به نفت وابسته باشد که

بعدیکروز بلحاظ سیاسی گرفتارند و در سر بشود، بنا بر این ایجاد تعادل در تولید و مصرف انرژی در ایران از لحاظ منابع مختلف هم یک جنبه سیاسی داشت و هم یک جنبه اقتصادی داشت و هم یک جنبه جهانی و انسانی و آن این بود که بالاخره این ارث و میراث چندین میلیون ساله را نباید تباہ کرد و در واقع تعهدی بود نسبت به نسل های آینده. این ایده های کلی اعلی حضرت بود. آنچه که از لحاظ همکاران بنده و در سال زمان انرژی مطرح بود آن طرف داستان بود و آن طرف داستان این بود که تجربه کشورهای مختلف نشان میداد که اگر مملکتی بطرف یک تکنولوژی تازه در زمینه انرژی قدم بخواهد بگذارد، حالا اینکه عرض میکنم تازه، لزوماً "اتم نیست و هر انرژی تازه حداقل سی سال طول میکشد تا آن کشور بتواند از ابتدای کار شروع کند و تمام عوامل تکنولوژیک و زیربنائی را درست بکند و درست بگیرد و کادر را تربیت بکند، تاسیسات را ایجاد بکند و از حد برنامه ریزی اولیه و با اصطلاح بار اولیه که از لحاظ اقتصادی هر حرکتی را ناچور میکنند بگذرد و بصورت "کوروازیه" برسد یعنی به جایی برسد که تولید انرژی گرفتار با بعضی فشارهای زیادی نباشد که حالا این فشارهای زیادی فرض بفرمائید که ایجاد زیربناهاست است که لزوماً "به انرژی مربوط نمیشود، تربیت کادر است یا ایجاد صنایع وابسته است که اینها همه فعالیتهاست است که در یک مملکت باید بشود و اگر تمام هزینه آنها را آدم بخواهد بروی قیمت انرژی که در سالهای اول تولید میشود بگذارد البته آن انرژی خیلی گران تمام میشود، میخواهد نیروی اتم باشد، میخواهد نفت باشد، میخواهد ذغال سنگ باشد، میخواهد خورشیدی باشد، یا سایر منابع انرژی، بنا بر این یک مملکتی باید چندین سال سرمایه گذاری بکند تا با درست داشتن آن امکانات بعد بتواند آن انرژی را بنحوی که میخواهد و به قیمتی که باید در بازار مفهوم داشته باشد ایجاد بکند. در فرانسه این کار سی سال طول کشید حتی بیشتر، سی و اندی و شاید میتوان گفت که از دو سه سال پیش انرژی اتمی در سطح وسیع به قیمت اقتصادی تولید میشود و مملکت تکنولوژی و زیربنای آن را دارد و میتواند بگوید که حالا من در آن موقعیتی هستم که میتوانم انرژی اتمی را بعنوان یک منبع انرژی در مملکت تلقی بکنم و در برنامه های شان وارد شود و حساب و کتابشان درست باشد و دولت هم بتواند تصمیم بگیرد. در کشوری مثل هند که از ۱۹۴۸ شروع کردند هنوز با آنجا نرسیدند و هنوز هند در آن وضعی نیست که بگویم من عوامل لازم را در اختیار دارم و الان میتوانم انرژی اتمی تولید بکنم و این هم هزینه آنست و این هم شرائطش، هنوز با آنجا نرسیده است. ژاپن احیاناً "یک چیزی در حدود ۲۵ سال طول کشید تا توانست به آن حد برسد، ولی هنوز هم طیف امکاناتش در ژاپن تکمیل نیست و نمیتوانیم بگوئیم که ژاپن از نظر انرژی اتمی آن تحول لازم را بدست آورده که بتواند الان همه کارهایش را انجام بدهد. بنا بر این، این نوع تکنولوژی بسیار طویل المده است و باید مدت ها روی آن کار بشود تا یک مملکتی بتواند بگوید که آنرا درست دارم. برای ایران در حدود ۳۰ سال ما تخمین میزدیم، حالا این ۳۰ سال را در نظر بگیریم و با امکانات ایران مقایسه بکنیم، تمام پیش بینی های راجع به تولید نفت در ایران نشان میداد که تا سال ۱۹۹۰ احیاناً "یعنی ۱۹۸۸ و ۹۰ با آن ریت که نفت

استخراج میشد ایران میتواند همان تولیدرانگاهدارد، ولی از آنسال بیعدکم کم تولید ایران پائین میآمد و چون مصرف مواد نفتی بالامیرفت پیش بینی میشد که در سال ۱۹۹۵ احیانا " ایران دیگر نتواند نفت صادر کند یعنی حداکثر یک میلیون تن نفت در ایران بیش از ۱۹۹۵ دیگر تقریبا " دیده نمیشد. بنابراین نفت ایران عمرش کوتاهتر از آن مدتی بود که لازم بود که ایران به تکنولوژی هسته دست پیدا کند و بگوید خوب من حالا میتوانم یک سهم مهمی از انرژی مملکت را از اتم بدست بیاورم. گاز البته در مملکت بمراتب بیشتر از نفت وجود داشت ولی استفاده از گاز مشکلات بسیار فراوان دارد که آنها حالا موقع بحث نیست ولی گاز در یک نقطه خاصی در ایران تولید میشود و منابع هست و انتقال گاز و ایجاد یک شبکه سرتاسری توزیع گاز در مملکت فوق العاده مسئله مشکلی است هم از لحاظ تکنولوژی و هم از لحاظ هزینه و هم احیانا " از لحاظ با روری اقتصادی نهائی که هنوز محاسبات دقیقی در این زمینه نبود که در ایران بالاخره چطور در نقاط مختلف میشود از گاز استفاده کرد و قیمت آن گاز چه میشود، ولی در هر صورت دولت پی این برنامه بود و در وقت بود و الان نتایج آن مشخص است. دولت یکی از فشارهای اساسی اش روی گاز بود، هم بصورت مصرف بصورت گاز و هم مصرف بصورت انرژی و در سالی که قبل از انقلاب بود برنامه های ایجاد نیروگاه های برقی که با گاز کار میکنند بسیار زیاد بود و از برنامه انرژی اتمی کوچکتر نبود. بنابراین در آن زمینه هم دولت رفته بود پی اینکه از گاز استفاده بکند. از جمله مثلا " نیروگاه نکا در شمال ایران که ۱۶۰۰ مگاوات قدرتش بود اصولا " میبایستی اکنون تمام شده بود و مورد بهره برداری قرار میگرفت، یعنی در سال آخر انقلاب تقریبا " تکمیل بود ولی بعضی از واحدهای آن کار نیفتاده بود. بنابراین علیرغم آن نهائی که میگویند که چرا ایران پی گاز نمیرفت، بنده میگویم که پی گاز رفت منتهی مصرف انرژی در ایران بسرعتی پیشی میگرفت و دیالک تیک منابع مختلف انرژی با یکدیگر بنحوی بود که نمیشود بطور مطلق آدم بگوید گاز یا اتم یا نفت. چنین سئوالی وجود ندارد. یک مملکتی که امکانات مختلف دارد باید از منابع انرژی متنوع استفاده بکند. نفت همانطور که عرض کردم کم میشد البته نفتی که همیشه بمصرف تولید برق میرسید در آینده هم باید میرسید نفتی بود که از نتیجه کار پالایشگاه های مملکت بود که بقیه آنچه که میماند بعنوان " بای پروداکت " بمصرف ایجاد نیروی برق میرساند و بنا بر این آن همچنان ادامه داشت یعنی هر چه مصرف بنزین و نفت در مملکت بالا میرفت یک سهمی هم میماند برای تولید برق ولی این همانطور که عرض کردم در برنامه ۲۰ سال مطرح شده کافی نبود. باید از نفت استفاده میشد که میشد، باید از گاز استفاده میشد که دولت در پی آن بود و اتم هم مکمل آن بود و انرژی هیدرولیک هم که در پی آن بودند. از جمله سد هائی که روی رود کارون ساخته شد و یاد برنامه بود که ساخته بشود.

سؤال: در این زمینه نفت و گاز و انرژی هیدرولیک منابع در مملکت وجود داشت در صورتیکه در مورد اتم نبودن منابع یا احتمالا " نبودن منابع شناخته شده در آن زمان، آیا باعث نمیشد که وابستگی ایران به ممالک دیگر زیاد بشود؟



دکتر اعتماد: بله درست است، ما منابع انرژی اتمی نداشته ایم ولی باید دید که منابع انرژی اتمی چه هست. منابع انرژی اتمی اصل مطلبش تکنولوژی است یعنی برعکس آن چیزهای دیگر که منابع نفت است یا گاز است، یک ماده بسیار با مقدار بسیار زیاد که باید در آن ریخته بشود، انرژی هسته ای اینطور نیست و منابع اولیه اش تکنولوژی است. مفهوم این حرف اینست که در هزینه تولید یک کیلووات ساعت برق آنچه که مهم است تکنولوژی است و نه تاسیسات آن. منبع انرژی که اورانیوم باشد خیلی درصد کوچکی از این هزینه را تشکیل میدهد، شاید رادیوم که بر حسب موارد مختلف انسان بتواند بگوید که در حدود ۵ یا ۶ یا ۷ درصد از هزینه یک کیلووات ساعت را فقط اورانیوم تشکیل میدهد. بنابراین بیش از ۹۰ درصد آن تکنولوژی، تاسیسات، سرویسهای مربوط به آن است. یعنی انرژی اتمی خیلی کمتر از انواع دیگر انرژی به آن ماده اولیه که اورانیوم باشد بستگی دارد. این یک قسمت از پاسخ سوال و قسمت دیگرش اینکه در هر صورت اورانیوم بستگی ما را با زایجاد میکرد، اولاً تمام دلائل نشان میداد که ایران باید اورانیوم داشته باشد، شواهد زمین شناسی این نشان میداد و ما خیلی زود رفتیم پی اینکه در ایران اورانیوم پیدا کنیم و امیدوار بودیم که پیدا کنیم که آن داستان دیگری است که بعد میرسیم ولی در آنروز در دنیا و هم امروز، اورانیوم چیز نادری نیست و نبود و با اندازه کافی در دنیا بود و چون اورانیوم چیزی است که خیلی راحت میشود خرید و انبار کرد و هیچ هزینه ندارد، ایران خیلی راحت میتواند برای مصرف چندین سالش باسانی اورانیوم بخرد و انبار کند که همین کار هم شد یعنی در سال آخر انقلاب ما شاید در حدود مصرف ۱۰ تا ۱۲ سال را در دست داشتیم. یعنی طبق قرارداد هایی که داشتیم اورانیوم خریده بودیم و همینطور داشت ادامه پیدا میکرد. بنابراین مشکل خیلی بزرگی نبود که ایران با امکانات آنوقتش میتواند در صنعت اورانیوم آنروز دست بیندازد یا قرارداد خرید اورانیوم داشته باشد بطریقی که مصرف ۱۰، ۱۵ یا ۲۰ سال خودش را تامین میکند، خیلی کار راحتی بود و ما تا آن حدی که کردیم همانطور که عرض کردم ذخیره ۱۰، ۱۲ سال را داشتیم و بقیه اش را داشتیم تا مین میکردیم. کشورهای دیگر هم همین کار را میکنند یعنی داستان فقط با ایران مربوط نیست، کشورهای یا انگلستان اصلاً اورانیوم در مملکت خودشان ندارند ولی تا مین اورانیوم از منابع دنیا خیلی کار راحتی است حتی از نفت، بعلمت اینکه نفت مقدار دیر زیاد لازم دارید و اورانیوم مقدار کمی لازم دارید، نفت حملش و انبار کردنش فوق العاده مشکل است در صورتیکه اورانیوم خیلی راحت، یک مملکتی میتواند مصرف سی سال خودش را اداره کند، هیچ نه هزینه دارد و نه مشکل فنی. بنابراین ایران در آن موقع این امکان را داشت که تا حد ممکن از این نوع وابستگی پرهیز کند، ولی در هر صورت هر نوع صنعت جدیدی در ایران یکنوع وابستگی را ایجاد میکرد. این را نباید پنهان کنیم که ایران میتواند پی یک صنعت برود حالا میخواهد ذوب آهن باشد و یا خود نفت باشد نفت را شما میدانید که تا چه حد ما به تکنولوژی خارجی وابسته بودیم یا انرژی اتمی یا

الکترونیک یا سایر مسائل. در هر صورت مملکتی که در حال رشد صنعتی است و تمام تکنولوژیها را در اختیار ندارد وابسته است، بیه در این زمینه هم ما وابستگی داشتیم ولی وابستگی که بیش از وابستگیهای صنایع دیگر باشد بآن مفهومی که بعضی ها فکر میکنند نه، برای اینکه در نفوس آن حساسیتی که مردم نسبت به اتم دارند و نسبت به لغت اتم دارند یک بیمی نهفته است که آن بیم این سؤال را ایجاد میکند که چرا وابستگی؟ و تا چه حد، و این وابستگی چه هست. حالا بعد که در زمینه برداشتهای مختلف سیاسی که در زمینه انرژی اتمی داشتیم و روابطی که با سایر کشورها داشتیم این را بیشتر با خواهی کرد من بطور کلی معتقد هستم که اگر یک مملکت آگاهانه و زیرکارانه برنامهاش را بریزد و عوامل مختلف استقلال نسبی تکنولوژیک را فراهم بکند، وابستگی انرژی اتمی چیزی جز وابستگیهایی که در سایر کشورها صنعتی هست نیست و در هر صورت اگر در ایران اورانیوم پیدا میکردیم حتی آن وابستگی به مواد اولیه هم از بین میرفت و اگر آنقدر پیدا میکردیم که برای صادرات هم بود، تازه میتوانستیم یک مقداری از وابستگیها تکنولوژی خودمان را با در دست داشتن اورانیوم جبران بکنیم که بعد عرض میکنم. بنابراین بیه وابستگی بود ولی نه بآن مفهومی که آدم از آن بترسد، مسئله قابل تحملی بود مشروط باینکه همه عوامل این امر را دانسته و آگاهانه راجع به آنها مطالعه میکردیم. حالا یک سؤال دیگر مطرح میشود بصورت نسبی در واقع ما میتوانیم یک حساب یکطور دیگر بکنیم حالا اگر روی وابستگی یا احیانا "اهرم سیاسی یک کشور را روی کشورهای دیگر بخواهیم بحث بکنیم و فرض بکنید که ایران فشار میآورد روی نفت خودش و نفت زود تمام میشود و فرض بکنیم که از طرفی مملکت بسرعت میرفت پی تولید انرژی از منابع دیگر و این امر به ما امکان میداد که یک مقدار کمتری از نفت مصرف بشود، چون درست است که در وقتی که ما شروع کردیم مصرف داخلی مملکت یکدهم کل تولید نفت مملکت بود و در واقع نه دهم آن صادر میشد، ولی این نسبت به سرعت داشت تغییر میکرد یعنی در عرض چند سال این به ۵۰، ۵۰ میرسید و در عرض چند سال بعد از آن برعکس میشد. بنابراین یکروزی میرسد در حدود سالهای ۱۹۹۰ که مصرف داخلی ما قسمت اعظم نفت ما را جذب میکرد. حالا فرض بکنید آن مقدار مصرف داخلی را یک مقدار ریش را از اتم استفاده بکنیم، بنابراین آن مقدار نفت ما بیشتر میداشتیم که یا نگاه داریم و یا صادر بکنیم و آنجا دقیقاً "اهرم سیاسی بکنیم" یعنی در مقابل اینکه در زمینه اتم یک مقداری وابستگی پیدا میکردیم، در مقابل آن یک مقداری از نفت خودمان را آزاد میکردیم که احیانا "یک نقشی در باران انرژی دنیا داشتیم. اینکه "اوپتیموم" اینکار کجا است و چطوری آدم میتواند اینها را با هم میزان بکند که در بهترین شرایط از لحاظ وابستگی و یا اهرم سیاسی نسبت به خارجی داشتن، در کجا باید بایستیم، البته نه، میشد حساب کرد و اگر حساب هم میکردیم در عمل نمیشد آنرا اجراء بکنیم. محدودیتهایی داشتیم از لحاظ انرژی اتمی، از لحاظ انرژی خورشیدی بنده شاید چند کلمه هم بعداً "راجع به انرژی خورشیدی بگویم. محدودیتهایی بود از لحاظ زمان و از لحاظ امکانات که نمیگذاشت ما آن نقطه "اوپتیموم" را پیدا کنیم

و منظور از جوابهای بنده اینست که فکر میکنم که آیا اتم ما را لزوماً وابسته به خارجی میگرد؟ نه، جواب بنده اینست که لزوماً نه، از لحاظ اقتصادی اگر بخواهیم بررسی کنیم دو نقطه حرکت و مقایسه برای ما بود، یکی هزینه تولید برق از انرژی اتمی و مقایسه آن با تولید برق از منابع دیگر در کشورهای صنعتی. یعنی ما باید نگاه میکردیم ببینیم که کشورهای صنعتی که نفت از ما میخریدند و بنا بر این بقیمنت بین المللی میخریدند، اتم چطور با منابع دیگر انرژی مقایسه میشود. مطالعاتی که در همه کشورهای شده بود و محاسباتی که شده بود الان هم جریان دارد نشان میداد که در کشورهای مثل آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان، ژاپن و سایر کشورهای و احیاناً سوئیس، بلژیک، انرژی اتمی ارزانترا سایر منابع است. حتی پس از چهار برابر شدن قیمت نفت در ۱۹۷۳ و ۷۴ در کشورهای آمریکا، فرانسه، انگلستان، اتم تقریباً "کمپتیتیو" بود. این که عرض میکنم تقریباً برای اینست که آنوقت هنوز زود بود، یعنی آنقدر زمانی نگذشته بود که محاسبات نشان بدهد که واقعاً "کمپتیتیو" است ولی خارج از اصطلاح آن حدهای تولید انرژی در این کشورها نبود بهمان علت که انگلستان اولین کشوری بود که از همه زودتر نیروگاه اتمی در انگلستان ایجاد کرد، قبل از آنکه قیمت نفت چهار برابر شود و نیروگاهها کار کردند و انرژی دادند الان هم میدهند. پس معلوم میشود که این صنعت در کشورهای صنعتی امکان پذیر بوده از لحاظ اقتصادی و بارور و بهمین علت هم این همه سرمایه‌گذاری کردند. در سال ۱۹۷۴ و ۷۵ در آمریکا هر سال ۲۵ هزار مگاوات سفارش تازه برق اتمی داده میشد و این نشان میداد که در آن موقع تا چه حد، و این شرکت‌های خصوصی بودند و دولت نبود، "پرسپکتیو" باروری اقتصادی اتم تا چه حد بود، نه تنها ۲۵ هزار مگاوات انرژی اتمی سفارش داده میشد بلکه تقریباً انواع دیگر انرژی مطرح نبود یعنی خیلی کم یعنی تقریباً تمام سفارشات جدید انرژی اتمی بود و این نشان میداد که در آن موقع این صنعت تا این حد از لحاظ اقتصادی بالا رفت. این ضابطه خارجی موضوع، از لحاظ داخلی مقایسه هزینه تولید برق بوسیله اتم فوق العاده مشکل بود به دو علت، یکی اینکه ما هنوز سابقه تولید برق از منابع مختلف انرژی یعنی نفت و گاز با اندازه کافی در اشل وسیع نداشتیم که بتوانیم هزینه آنرا آنطور که باید حساب بکنیم. یعنی اغلب کارخانه‌هایی که در ایران گذاشته شده بود کارخانه‌های کوچک بود که هزینه‌های آن بسیار بالا است و قابل مقایسه با کارخانه‌های بزرگ نیست. فقط در این سالهای آخر بود که واحدهای بزرگ بکار گذاشته بودند که آنها هم تازه شروع بکار کرده بودند، یا در دست ساختن بودند و به آنجا نرسیده بود که ما یک آمار دقیق چندساله داشته باشیم که به بینیم چقدر بوسیله نیروگاههای بزرگ برق تولید شده و چقدر هزینه داشته و هزینه آنرا بیرون بیاوریم. بنا بر این حتی هزینه تولید برق سنتی از نفت و گاز در ایران روشن نبود از لحاظ قیمت که بتوانیم اتم را با آن مقایسه کنیم. یکی از گرفتاریها این بود و گرفتاری دوم این بود که طرحهایی که در ایران اجراء میشد گرفتار دو مشکل اساسی بود، یکی اینکه در نقاط مختلف ایران زیر بناهای

لازم وجود نداشت مثلا" در یک نقطه اگر میخواستند که خانه برق بگذارند دولت باید جاده میکشید، آب پیدا میکرد و میآورد، کارگر میآورد و کارخانه میخواست و باید برای آنها مسکن بسازند و مسائل مختلف دیگر که مثلا" پل بزنند و بر حسب هر پروژه یک مقصداری فعالیت‌های جانبی باید میشد تا اصلا" در آن منطقه بشود ساختمان کرد و نیروگاه ساخت و این هزینه‌ها هم البته از بین نمیرفت، برای اینکه این هزینه‌ها خودش عاملی بود در آباد کردن مملکت و ایجاد تاسیسات مختلف ولی بالاخره اگر این هزینه‌ها را قرار بود که دولت روی دوش تولید انرژی میگذاشت تولید انرژی گران تمام میشد. تمام واحدهای بزرگ برق مملکت همه یک مقدار زیادی هزینه‌های جانبی داشت که در کشورهای صنعتی به آن حدود وجود ندارد برای اینکه آنها تاسیسات زیربنایی را دارند. در زمینه انرژی اتمی هم همین مسئله مطرح بود و حتی بصورت شدید ترویج این محاسبه یک نورم با اصطلاح عادلانه هزینه تولید کیلووات ساعت در ایران غیر ممکن بود. در سالهای آخر ما چندین بار خواستیم اینکار را بکنیم، هر دفعه با این مشکل روبرو میشدیم که کارخانه‌های برق در ایران در نقاط مختلف ساخته شده، شرایط مختلف دارد و هر کدام هزینه‌های مختلف دارند و نتوانستیم بالاخره یک رقم خیلی معقولی را بصورت متوسط مملکتی با آن صورت بیرون بیاوریم و تجربه کافی هم در این زمینه نبود. بنا بر این در مملکت برای ما مقدور نبود که خیلی روشن هزینه تولید انرژی اتمی را حساب بکنیم و هزینه تولید انرژیهای دیگر را حساب کنیم و اینها را کنار هم بگذاریم و بگوئیم که این اقتصادی تر است، بحث در اینست که ما هنوز تجربه در انرژی اتمی نداشتیم. انرژی اتمی بعد از آنکه یک مقدار تاسیسات ایجاد بشود و بعد مدتی برق بدهد، تازه میشود هزینه آن را حساب کرد. الان در کشورهای اروپایی تازه میتوانند راجع به هزینه انرژی اتمی صحبت بکنند، تازه بازم بعضی‌ها شک دارند که چقدر هزینه‌های تحقیقاتی که میکنند به حساب گذاشته بشود و چقدر هزینه‌های دیگری که صورت جانبی دارند باید حساب بشود و یا نشود و یا نرخ بهره را چطور بگیرند. خلاصه یک مقدار مسائل هست که در اروپا هم هنوز مطرح است و در آنروز ایران و در قالب اقتصاد مصنوعی که ایران داشت مطلقا" مقدور نبود. اینکه عرض میکنم اقتصاد مصنوعی برای این است که اصلا" اقتصاد انرژی در ایران اقتصاد بازار نبود و همه آن در دست دولت بود و اقتصاد بازار نبود که بشود حساب کرد. دولت مثلا" نفت را به نیروگاههای تولید برق میداد، قیمت نفت مصنوعی بود برای اینکه قیمتی بود که دولت خودش میگذاشت و قیمت بازار نبود و فوق العاده از قیمت اصلی که در بازار میشد نفت را فروخت ارزانتر بود، یا گاز هم همینطور. همه اینها قراردادی بود و در دست دولت، بنا بر این بازار آزاد انرژی نبود که اصلا" ما بتوانیم حساب بکنیم. مانده بود با اینکه سیاست دولت در این مسائل چه باشد. پس هزینه کیلووات ساعت به آن مفهوم بازار آزاد در ایران در آن موقع معنی نداشت، حالا یک روزی ممکن بود کم معنی پیدا میکرد. پس ما از این محروم بودیم که بتوانیم دقیقا" بدولت پرونده خیلی صاف و پاکی نشان بدهیم و بگوئیم که انرژی اتمی از نفت یا گاز ارزانتر تمام میشود یا گرانتر، اصلا" مطلقا" در قالب اقتصاد آنروز ایران بعقیده بنده این

مسئله مطرح نبود. فقط مطلبی که میتوانستیم بگوئیم این بود که اگر در کشورهای دیگر انرژی اتمی از لحاظ اقتصادی قابل قبول هست و حتی بمراتب ارزانتر از نفت تمام میشود و اگر ما نفت را در بازار بین المللی بآن قیمت میفروشیم، فرق نمیکند با آخره آن نفت همان قیمت را در بازار ایران دارد. پس انرژی اتمی هم در ایران حداقل از منابع دیگر گرانتر تمام نمیشود ولی اینرا هیچکس نمیتوانست ثابت کند و غرض عرض بنده اینست که اگر یکی بیاید و بگوید که شما حساب کرده اید، بنده با تمام محاسباتی که کردیم هیچوقت باین نتیجه نرسیدیم که بتوانیم برای دولت روشن بکنیم که قیمت اینها چطور با هم مقایسه میشود، اصلاً "در شرایط آنروز ایران غیر ممکن بود. بنابراین یک عامل اقتصادی مهم بود ضمن اینکه ما نمیتوانستیم آنرا ثابت کنیم با مقایسه با کشورهای دیگر، خیلی محسوس بود که انرژی اتمی از لحاظ اقتصادی برای ایران با روراست بصورت طویل المده و نه در سالهای اول.

سؤال: ولی یک مسئله مطرح نمیشد که از یک طرف به دلائلی که مربوط به وضع بخصوص زلزله خیز بودن ایران است و از طرف دیگر بدلیل اینکه هزینه های زیربنائی دیگری بجز مسئله زلزله خیز بودن، هزینه های فوق العاده دیگری را باید متحمل میشدیم تا این نیروگاههای انرژی اتمی ساخته بشود که ظاهراً "قیمت آن خیلی بیش از مراکز مشابه در خارج بود، آیا این عامل در اقتصاد بودن موضوع موثر نبود، یعنی در جهت منفی موثر نبود، حتی در آن زمان مطرح بود که ممکن است اینکار اصلاً "اقتصادی نباشد و از نظر مسائل ایمنی خطرات بزرگی را برای مناطقی که نیروگاه در آن ساخته میشود بوجود آورد غیر از مسائل و خطراتی که اصلاً "در همه جا مطرح میشود؟

دکتر اعتماد: بله درست است، ولی مسئله را باید باین ترتیب دید که اولاً "تنها ایران زلزله خیز نبود در دنیا و کشورهای دیگری که بسرعت رفتند پنی انرژی اتمی مثل ژاپن که تمام ژاپن زلزله خیز است، بنا بر این مسئله برای کشوری مثل ژاپن هم مطرح بود، ژاپن مملکتی است که خیلی سریع شروع کرده نیروگاه اتمی گذاشتن و الان هم خیلی برنامه وسیعی دارد و قسمت قابل ملاحظه از برق کشور ژاپن از اتم تامین میشود و برنامه توسعه آنرا هم دارند. حالا یک مقداری گرفتار شده است آن مسئله دیگری است، بنا بر این مسئله زلزله میخوایم بگویم که خود بخود یک مسئله نیست که آدم فکر کند که باید یک مملکتی را وادار کند که صرف نظر بکند ولی باید این مسئله را حل کرد. درخود آمریکا در کالیفرنیا مثلاً "جا های خیلی زیادی هست که زلزله خیز است و در آنجا هم نیروگاههای اتمی گذاشته اند و از جمله نیروگاههای اتمی که الان در دیابلس لوکانیون هست در آمریکا که بعنوان مثال همه جا گفته میشود برای اینکه از زلزله خیزترین نقاط دنیا است و در آنجا نیروگاه ساخته اند که البته حالا این یک مسائلی را از لحاظ سیاسی ایجاد کرده که آن امر دیگری است. بنا بر این در مسئله زلزله ما تنها نبودیم در دنیا، ولی اینکه زلزله خیزی ایران هزینه ایجاد نیروگاههای اتمی را بالا میبرد بدون شک درست است حالا به چه نسبت بالا میبرد، چقدر و چطور، آن

مسئله ای بود که به هر نقطه مربوط میشد که کجا زلزله خیزیش چقدر است و شرایطش چطور است و دسترسی با آنجا چقدر است. تنها زلزله نبود، گرفتاری دیگر ما کمبود آب بود در اغلب نقاط ایران و دیگر مسئله ارتباط و دسترسی به محل، این سه عامل اساسی بود که نه تنها در عملی بودن یک نیروگاه در یک نقطه موثر بود بلکه اگر هم عملی بود در هزینه های نیروگاه موثر بود. این سه عامل خیلی مهم بود. مسئله زلزله، از لحاظ اقتصادی من جواب آنرا ندارم، یعنی بهمان علتی که عرض کردم ما هیچوقت فرصت اینکسسه دقیقا" تعیین بکنیم که زلزله خیزی تا چه حد و تا چند درصد به هزینه کار اضافه میکند. آن نرسیدیم برای اینکه نقاط مختلف، شرایط آنها هم مختلف بود.

سؤال: مثلاً" بوشهر، مرکز بوشهر دو مرکز مشابه ۱۱۰۰ مگاواتی بودند. دو مرکز مشابه با یک چنین قدرتی در جاهای دیگر چقدر تمام میشد و در ایران چقدر؟

دکتر اعتماد: نه ممکن است بفرمائید که اگر بوشهر زلزله خیز نبود، هزینه آن چقدر پائین میآمد؟ باین ترتیب بگوئیم، برای اینکه هزینه ایجاد نیروگاه در بوشهر بدلائل مختلف با جاهای دیگر دنیا قابل مقایسه نیست، یکی زلزله است من فکر میکنم که در حدود ۷ یا ۸ درصد هزینه ساختمان نیروگاه بوشهر تابع زلزله خیزی آن بوده.

سؤال: در صدد بالائی است؟

دکتر اعتماد: درصد خیلی بالائی نیست یعنی هنوز داخل آن "مارژینی" است که عدم مشخص بودن قیمت انرژی اتمی را در ایران، یک هاله نامعلومی دور آن نگاه میدارد یا اگر طور دیگر بخواهیم بگوئیم هنوز داخل مارژینی است که هزینه تولید انرژی هسته ای در سایر کشورها نسبت به هزینه تولید انرژی بوسیله نفت دارد. مثلاً" برای اینکه نه تنها اینها تفاوت دارند بلکه خودشان هر کدام یک مارژین دارند که در آن مارژین نوسان میکنند بر حسب مکان و بر حسب مورد و تکنولوژی مختلفش. هنوز در آن حدود بود ولی باید قبول میکردیم که یکی از تنگناهای ایجاد نیروگاهها و استفاده از نیروی اتمی در ایران زلزله خیزی بود. یکی از عواملی که احیاناً" هزینه کار را بالا میبرد زلزله بود بنابراین باید قبول میکردیم که احیاناً" چند درصد هزینه ها بالا برود و باید مخصوصاً" مطالعه میکردیم و جاهای بهتری را پیدا میکردیم که این حد پائین تر بود و اینکار را در حد وسیع بعداً" شروع کنیم. ولی اگر جنبه هزینه را کنار بگذاریم و جنبه ایمنی را در نظر بگیریم بنده میتوانم بگویم که کاری که در بوشهر شده بود به مفهوم واقعی کار زیادی بود از لحاظ ایمنی یعنی ما به هزارویک ملاحظه که هم جهانی و هم از لحاظ داخلی بقدری ضریب اطمینان داخلی بوشهر را بالا گرفته بودیم که بعقیده بنده یک لوکسی بود برای مملکت ولی خوب در آن زمان با آن شرایط بین المللی و با آن شرایط داخلی مجبور بودیم اینکار را بکنیم و منظور از اینکه لوکس بود یعنی این تاسیسات احیاناً" نسبت به خطرات احتمالی خودش بیش از هر تاسیسات دیگری که در ایران بود رعایت ایمنی در آن شده بود. از جمله شهر تهران، در شهر تهران چهار میلیون نفر زندگی

میکردند هیچ نوع رعایت ایمنی سر آن نشده بود. بنده خودم یک گسستگی زمین شناسی در تهران بچشم دیدم که از وسط تهران میگذشت و این گسستگی عامل زلزله است و تهران در یک منطقه زلزله خیز بنا شده و در هیچکدام از تاسیساتی که در تهران بنا شده اصلاً رعایت ایمنی در مقابل زلزله در آنها نشده، یعنی اگر یک زلزله در تهران میآمد با آن قدرتی که احیاناً "ممکن بود اتفاق بیفتد در تهران شاید یک کرور نفر کشته میشد.

سؤال: برای بوشهر چه درجه ایمنی از نظر "ریشترن" برای تاسیسات منظور شده بود که اگر مرکز در همان منطقه میبود این تاسیسات با زهم از نظر ایمنی قابل قبول باشد؟

دکتر اعتماد: نیروگاه بوشهر از نظریک زلزله طرح ریزی شده بود که اگر زلزله در بدترین نقطه بقدرت ۷ درجه ایشترن میآمد این نیروگاه میباید ایمن میبود، مفهومش این است که آسیبی به نیروگاه نمیرسید. ولی از لحاظ خطراتی که برای مردم داشت کاملاً ایمن بود یعنی محاسبه برای درجه ۷ شده بود و در بوشهر رکورد ۷ درجه هیچوقت نداشتیم چون تنها عامل قدرت زلزله نیست عامل دیگر فرماسیون ژئولوژیک آن منطقه است که چطور انتقال میدهد. با ترکیب این دو عامل تقریباً "میخواهم بگویم که ما بمراتب بالاتر از آنچه در بوشهر ممکن بود زلزله بطور تئوریک اتفاق بیفتد، ما برای آن رعایت ایمنی را کرده بودیم و با هزینه زیاد. یعنی اگر اشکالات اجتماعی و سیاسی در این میان نبود بنده فکر میکنم که این هزینه ها را بیخود کردیم ولی خوب از لحاظ مملکتی لازم بود. ولی حالا اگر برگردیم به مطلب دیگری که من میخواستم توضیح بدهم تا تاثیر یک چنین برنامه ای در صنعتی کردن مملکت بود. باید قبول کنیم که برنامه های صنعتی و اقتصادی برنامه های جدائی نیستند و اگر یک مملکتی بطرف صنعتی شدن میرود و بطرف یک اقتصاد بفرنج میرود، مدرنیزه میشود، هر کدام از عملیاتی که انجام میدهد خود بخود آن عملیات یک با روری مستقیم دارد و یک تاثیر غیر مستقیم در سایر فعالیتها مملکتی دارد که آن خودش خیلی مهم است. مثلاً ایجاد یک نیروگاه اتمی و یا غیر اتمی فرق نمیکند یک مقداری در مملکت آبادی ایجاد میکند. شهر ساخته میشود، جاده ساخته میشود، ساختمان احداث میشود، آب ایجاد میشود، بالاخره به رشد زیربنای مملکت بطور کلی کمک میکند. صنایع هر کدام یک مقداری لوازم کار دارند. یک صنعت بزرگ یعنی مثلاً ذوب آهن که در ایران ایجاد شد این خودش با خود یک مقدار زیادی عوامل دیگر را میکشد و میآورد. تکنولوژی دیگر ایجاد میکند، تخصص های مختلف ایجاد میکند، حتی کشش روی آموزش مملکت میگذارد بطرق مختلف. انرژی اتمی بعلاوه ماهیت خاص خودش چون روی چند گونه مختلف تکنولوژی بنا شده بیش از هر تکنولوژی دیگر در دنیا توانسته که به رشد تکنولوژی یک مملکتی کمک کند. مثال بارز آن فرانسه است که از آن بهتر نمیشود گفت، مملکتی که قبل از جنگ و بعد از جنگ، اصلاً به جنگ ارتباط نداشت، در آن موقع صنایعش واقعا "از سایر کشورهای اروپائی بکلی عقب مانده بود، نسبت به آلمان، نسبت به انگلستان و مطلقاً قابل مقایسه نبود، بعد از جنگ با تمام خرابی و نا راحتی که در فرانسه ایجاد شده بود هیچکس فکر نمیکرد که

فرانسه یکروز میتواند درصفا اول تحولات تکنولوژی دنیا قرار بگیرد. نمیخواهم تمام آنرا به حساب انرژی اتمی گذارم ولی برنامه های اتمی در فرانسه خواه نظامی و خواه غیر نظامی یکی از مهمترین عوامل تحول صنعتی و تکنولوژی مملکت بعد از جنگ بود و امروز ما می بینیم که چطور فرانسه و سایر کشورها همینطور حلقه به حلقه یکمقدار تکنولوژیهای مختلف در اطراف انرژی اتمی ایجاد میکنند که این تکنولوژیها واقعا " فرانسه را در سطح فعلی آن قرار داده است. یا هند که مثال دیگر است. هند مملکتی است که از لحاظ تکنولوژی نسبت به سایر کشورهای پیشرفته دنیا عقب است و فاصله زیادی داشته است، ولی باز آنچیزی که در هند بیش از هر عامل دیگری در عرض سی سال اخیر کشش گذاشته روی صنایع همین تکنولوژی هسته است که عرض کردم که هنوز بجای مشخصی که بتواند واقعا " در انرژی هند نقش داشته باشد نرسیده ولی تاثیر کشش خودش را روی سایر صنایع هند گذاشته است و من اینها را بچشم خودم دیدم که چگونه صنایع الکترونیک در هند رشد کرده، بعلاوه لزوم کمک به انرژی اتمی، صنایع متالورژیک رشد کرده، صنایع ماشین سازی رشد کرده، صنایع فولاد سازی رشد کرده، صنایع فلزهای مثل آلومینیوم زیرکونیم رشد کرده، تکنیک های خاص جوشکاری رشد کرده، تکنیک های ساختمانی رشد کرده، بعلاوه اینکه مجبور بودند این تکنولوژیها را ایجاد کنند و بیرو را نند و در دست بگیرند و پیاد بگیرند برای ساختن نیروگاه های اتمی. در ایران آنروز و با داشتن هوس بلند صنعتی شدن و پیش رفتن، انرژی اتمی علاوه بر تمام آن داستانهای که من عرض کردم، یک عامل مهمی برای رشد صنعتی و تکنولوژیک مملکت بود و میتوانست باشد که اگر تصویری سی ساله را در نظر می گرفتیم و فکر می کردیم که ما بعد از سی سال میتوانیم کاملاً بر انرژی تسلط داشته باشیم، لازمه اش این بود که یک سری عوامل تکنولوژیک مختلف در مملکت ایجاد کرده باشیم، زیربنای توسعه مملکت را توسعه داده باشیم، آموزش مملکت را تحول داده باشیم تا بتوانیم از این تکنولوژی استفاده کنیم. بنا بر این آن کسی که میگوید چرا گازنه، اتم، یا چرانفتنه، اتم، خیلی از دید باریک برداشت خاص اقتصادی صحبت میکند. از دید آن کسی که آنروز مسئول مملکت بود و آینده خیلی شکوفاتری را برای ایران میدید و ایران را در وضع صنعتی خیلی پیشرفته ای میدید، مسئله به عقیده من اینطور مطرح نمیشود که چرا گازنه، اتم و چرا نفتنه، اتم، هر کدام از اینها یک تاثیر در اجتماع و رشد صنعتی مملکت دارند و آنروز قضاوت میشد که رفتن بطرف انرژی اتمی یک عامل بسیار محکمی را در دست دولت و ملت ایران میدهد که بتوانند خودشان را به رشد صنعتی و تحول تکنولوژیک برسانند. این عامل هم خیلی مهم است و شواهد این امر را حتی در آن عمر کوتاه انرژی هسته در مملکت دیدیم که بنده وارد جزئیات آن نمیشوم. مثالهای مختلف دارد، مثلاً " مشخص ترین اثر آنرا که به ذهن همه آسان میشود آورد، جوشکاری است که همه فکر میکنند که جوشکاری یک تکنیک مقدماتی است و هر کسی که دستگاه جوشکاری در دستش میگیرد جوش میدهد. حال آنکه جوشکاری الان در دنیا یکی از حساسترین و دقیق ترین کارهای فنی است و هنوز روی جوشکاری تحولات بسیار وسیع تکنولوژیک انجام میشود، در هر روز، صنایع اتمی از نظری جوشکاری مهمترین تقاضاها را دارند یعنی دقت های خاصی که روی جوشکاری در صنایع



اتمی میشود فوق العاده حساس است. بنا براین تکنیک جوشکاری رابه آن حدنهائی میرساند. و این باعث شده که مادر ایران یک فعالیت جوشکاری بسیار پیشرفت—راه بیندازیم همانطور که عرض کردم انعکاس اجتماعی این داستان هم در مملکت این بود که بنده عرض کردم که بزرگترین حقوق سازمان انرژی اتمی ایران را یک نفر جوشکار میگرفت و این نشان میدهد که پی یک صنعت رفتن و یک تکنولوژی رابه مملکت آوردن خارج از آن برنامه هائی است که مردم بیآیند و بگویند که گاز چقدر تمام میشود، نفت چقدر تمام میشود و اتم چقدر تمام میشود. تا ثیر اجتماعی و اقتصادی و صنعتی که این فعالیت میتواند در مملکت بگذارد فوق العاده وسیع است. مملکتی که اصلاً "جوشکار در اذهان عامل مهمی نیست، نقشی بازی نمیکند، یک دفعه یک صنعت نشان میدهد که جوشکاری یعنی چه و جوشکاری پیشرفته یعنی چه و این مثال کوچک را اگر در تمام زمینه ها پیاده کنیم می بینیم که تحول فرهنگ صنعتی مملکتی تا چه حد وابستگی به رشد این نوع صنایع دارد این عامل دیگری بود که میخواستم ذکر بکنم. حالا باز البته یک مطلبی هم هست که این نوع مطالب نمیتواند خود بخود ثابت بکند که چرا حتماً " در آن تاریخ ما میبایستی میرفتیم بدنبال اتم و هیچ چیزی هم از لحاظ تاریخی لزوم اینکار را در آن تاریخ تحمیل نمیکرد اگر بخواهیم واقعاً " خیلی بطور کلی صحبت کنیم. زندگی ملت ها اینقدرها هم وابسته به بعضی تصمیمات نقطه ای و متمرکز در زمان نیست ولی عوام مسل بسیار مختلفی آنروز در ایران بودند که نشان میداد که اینکار را اگر دولت میخواهد بکند باید سریع و با وسعت داخل آن بشود و با اراده کامل هم برود. یکی از عواملش این بود که در آن موقع دولت ایران امکان مالی انجام این نوع پروژه ها را داشت، قبل از آن نداشت و معلوم نبود که ده سال بعد هم داشته باشد برای اینکه وقتی مملکت رشد صنعتی آن زیادتر میشد درآمد نفت که پائین میآید احیاناً " نسبت آن نسبت به درآمد مملکت پائین میآید و آن امکانی که برای ایران درآمد بود که یک مقدار از درآمد نفت را برای اینکار بگذارد، دیگر بعدها شاید وجود نداشت. بنا براین درآمد موقع حساس مملکت میتواند یک مقدار از درآمدش را برای تولید انرژی هسته ای مصرف بکند. مسئله دوم، مسئله ثبات سیاسی است. هیچکس نمیتوانست شرط به بندد که ایران ۲۰ سال تا ۳۰ سال دیگر ثبات سیاسی خواهد داشت و این اراده مشخص را خواهد داشت که یک صنعتی را ادامه دهد. این مسئله حداقل بیست سال وقت میخواست. همینطور هم که دیدیم، و آن روز همه فکر میکردند که این ثبات خواهد بود ولی شایداً علیحضرت پیش از هر شخص دیگر در مغزشان نسبت به این ثبات سیاسی شک داشتند. ما کمتر شک داشتیم ولی ایشان حتماً " بیشتر شک داشتند. بنا براین میخواستند هر چه زودتر اینکار را بجائی برسانند و دوباره دستخوش تغییرات سیاسی مملکت یا تشتت دولت یا احیاناً " گرفتاریهای اجتماعی که بعداً " دیدیم نشویم. یک عامل دیگر که خیلی مهم بود که در آن زمان خوب بود انجام میشد این بود که ایران درآمد موقع بعلت تولید نفت و نقشی که در اوپک و در مقابل کشورهای صنعتی داشت، خیلی راحت تر میتوانست بعضی شرائط را بدست بیآورد. یعنی در مجموع مذاکراتی که ما با کشورهای خارجی میکردیم وزن ایران

مشهود بود یعنی اگر با آمریکا یا فرانسه یا آلمان یا انگلستان هرکجا مذاکره میکردیم میفهمیدیم که ما یک اهرمی در دست داریم و دست خالی نبودیم و آنچه داشتیم نفت بود اگر ده سال دیگر ایران میرفت دربارها شاید خیلی کمتر امتیاز داشت ، بعلمت اینکه دیگر نفتی نداشت که بفروشد و با نفتش آن اهمیت را نداشت . ولی در آن روز نفت ایران فوق العاده مهم بود و کشورهای غربی مجبور بودند یک طوری یا لایحه با ایران کنار بیایند بهمان ترتیب که بعدها دیدیم که بعضی شرایط را در بعضی از موارد ما بدست آورده ایم که هیچ کشوری تا حالا نتوانسته بدست بیاورد . ولی در یک موقع خاصی این امکان برای ما بود حالا بعد بموقع آنها راه میزنیم . بنا بر این از مجموع این شرایط میتوانیم نتیجه بگیریم که در آن موقع احساس اعلیحضرت این بود که وقت اینکار هست و ایران در آن موقع میتواند به اینکار حمله بکند . بنده اولش خودم یک مقدار مشکوک بودم ولی کم کم که وارد کار شدم دیدم که دید اعلیحضرت از این لحاظ کاملاً درست است و من با ایشان صد درصد موفق بودم که اگر ایران میخواست پی اینکار برود هم وقت میبایستی میرفت و اگر ۵ سال یا ۷ سال یا ۱۰ سال دیگر عمل میکرد این برنامه ریسک بسیار زیادی بود که اصلاً عملی نشود یا گرفتار بشود یا منحرف بشود و نتواند یک سهم بزرگی در مجموع سیاست انرژی ایران بازی کند و بعلاوه با سیاستی که اعلیحضرت در مقابل دنیا و عدم مصرف شدید نفت و گاز گرفته بودند ، در واقع یک تعهد اخلاقی هم برای ایران ایجاد میکرد . یعنی فرنگی ها خیلی راحت میتوانند به اعلیحضرت بگویند که اگر خیلی طرفدار عدم مصرف نفت هستید خودتان چرا در مملکت مصرف نفت و گاز را سالی ۲۰ درصد بلامبیرید و هیچ فکر نوع دیگر انرژی را نمیکنید . یعنی فرق نمیکنند ایران هم بصورت یک مملکت ۴۰ میلیون نفری داشت صنعتی میشد و همان مصرف را پیدا میکرد . در سال ۱۹۹۵ شاید مصرف انرژی ایران بیش از مصرف انرژی امروز در فرانسه میشد ، بنا بر این ایران خودش را از آن قانون جهانی که اعلیحضرت پیشنهاد میکردند نمیتوانست مستثنی بکند و دنبال اتم نرود ، اینها یک مقداری شرایط مختلف زمانی بود که در آن موقع این برنامه درست بود و لازم بود که ما پی آن برویم ، البته اشکالات مختلف داشت مثل هر برنامه ای اشکالات را هم همیشه باید حل کرد .

سوال: حالا وارد جریان کار و مراحل اینکار شدیم ، از شما سؤال خواهم کرد که راجع به توفیقها و ناکامیها یک قدری صحبت بکنید و بعد در آخر یک اشاره ای هم به آن اتحادها کنی که در آن زمان و یا احتمالاً بعداً شد بفرماید . اول اسم صحیح سازمان و مقام خودتان را شرح بدهید؟

دکتر اعتماد: بعد از همه این مقدمات ، دولت میبایستی برای انجام کار قانونی به مجلس میبرد ، متن قانونی تهیه شد و به مجلس برده شد که بتصویب رسید و سازمانی بنام سازمان انرژی اتمی ایران طبق قانون تاسیس شد و بعد هم بنده بعنوان رئیس سازمان انرژی اتمی ایران منصوب شدم و کار را شروع کردم و در ضمن هم سمت معاونت نخست وزیر را هم داشتم که این احیاناً " در آن روزها میرعباس هویدا فکر میکرد که ممکن است به پیشرفت

کارمکمک بکنندولی سهمی در دولت خارج از سازمان انرژی اتمی نداشتم. طبق قانون تاسیس سازمان انرژی اتمی ایران، این سازمان صد درصد سازمان مستقلی بود، هزینه‌های آنرا دولت تامین میکرد، یک شورا داشت و یک کمیته، یعنی یک شورای انرژی اتمی بود و یک کمیته انرژی اتمی که بیشتر آنکه از لحاظ گردش کار سازمان مهم بود کمیته بود که سه وزیر عضو آن بودند؛ وزیر اقتصاد و دارایی، وزیر نیرو و وزیر مسئول سازمان برنامه، و تصمیمات کلی سازمان و مقررات اجرایی داخلی سازمان بتصویب این کمیته میرسید. این بطور خلاصه از لحاظ وضع قانونی و تشکیلاتی سازمان بود. برنامه‌ها بتدریج که روشن میشد دولت هزینه‌های آنرا تقبل میکرد و بیک نحوی هر سال در هزینه‌های دولت میبردند، اینکه عرض میکنم به نحوی برای اینست که ما هیچوقت به آن جایی نرسیدیم که تمام هزینه‌های سازمان را در ابتدای سال، بتوانند به بودجه دولت ببرند بدلائل مختلف مربوط به بودجه ریزی مملکت و اینکه این بار بزرگ را بتدریج وارد "سیرکوئی" بودجه بکنند، اینکار انجام میشد، بنا بر این انکاس برنامه‌های انرژی اتمی که در بودجه‌های هر سال میبود کمتر از واقعیت بود و همیشه یکسال بعد جبران میشد. از لحاظ سازمانی، انرژی اتمی خیلی سریع توانست رشد پیدا بکند و کار بگیرد و امکان‌ناش را بسیج بکند. از جمله مرکز اتمی دانشگاه تهران که دارای امکانات تحقیقاتی بود و یک تعدادی کادر فنی و علمی داشت طبق قانون به سازمان انرژی اتمی واگذار شد و آن در ابتدای کار اجازه داد که ما یک مقداری بتوانیم از نیروئی که در آنجا هست استفاده کنیم و بعد خیلی زود از اطراف و اکناف خواه از سایر بخش‌های صنعتی ایران، خواه از کسانی که در خارج بودند بما پیوستند و رشد سازمان از لحاظ کادری قدری سریع بود که تقریباً " بصورت بهمین وارر شد میگرد و در سال آخر یعنی بعد از تقریباً " چهار سال و چند ماه یک چیزی در حدود بیش از ۳۵۰۰ نفر در سازمان بطرق مختلف مشغول کار بودند و این کادری بود که در خود سازمان بود. قسمت اعظم کارهای سازمان یا توسط مقاطعه کاران انجام میشد که آن حسابش جدا است و یا بوسیله مهندسين مشاوران انجام میشد که آنها هم در جوار سازمان کار میکردند و بنا بر این اگر مجموع پتانسیلی که در مملکت کار میکرد بخواهیم حساب بکنیم، شاید با تاسیسات جانبی که انحصاراً " با سازمان کار میکردند، شاید در حدود ۷ یا ۸ هزار نفر در این سکتور کار میکردند. در این زمینه یک عرض کوچکی دارم که بعد یادم میرود، یکی از سیاستهای اداری که در سازمان انرژی اتمی ایران اجراء شد و دانسته اجراء میشد و بنظر من فوق العاده مهم بود، اگر بعد بخواهیم باز برگردیم به فلسفه کارهای مملکتی، این بود که بنده همیشه فکر میکردم که یک مفهوم واقعی در این شعر مولوی هست که میگوید: آب در کشتی هلاک کشتی است آب در بیرون کشتی پستی است. سازمانهای ایرانی یک مقدار زیادی گرفتاری داشتند برای اینکه هر چه امکان بود در درون خودشان میریختند و تمام امکانات را در داخل یک سازمان ریختن بقدری سازمان را بفرنج و وسیع و گرفتار میکرد که فقط نقش مدیران سازمان به چرخاندن چرخ سازمان منحصر میشد تقریباً " و فوق العاده کم بها آنها فرصت داده میشد که بتوانند مسائل خودشان را بصورت نرمتری و با دید

وسیعتری از جاهای دیگر به بینند + در سازمان انرژی اتمی بعلمت بزرگی کار هدف ما این بود که با اصطلاح تشکیلات سازمان را در حد "می نیموم" نگاه داریم، البته می نیموم بصورت نسبی ولی آنچه که پتانسیل علمی و فنی و صنعتی باید بسیج بشود حتی المقدور باید در خارج از سازمان بایستی بشود. بعنوان مثال عرض میکنم، مسائل حقوقی سازمان یک مقدار ریش در داخل سازمان انجام میشد ولی قسمت اعظم آن در داخل یک دفتر دیگری انجام میشد که منحصر " برای سازمان کار میکرد و آن دفتر یک دفتر خصوصی بود. کارها بسیار خوبی داشت امکان بسیج کردن آنها شاید از ما بیشتر بود، برای اینکه آنها آزادی عمل داشتند و میتوانستند به نحوی که هست کارها را بسیج بکنند و پاسخگوی نیازهای سازمان باشند. مسئله بررسی نقاط مختلفی که برای ایجاد نیروگاه اتمی مناسب بودند یک مسئله بزرگی بود که ما بکلی آنرا از سازمان بیرون بردیم و دستگاه مختلف دیگری در جوار سازمان ایجاد کردیم که منحصر " برای سازمان کار میکردند و این کار را خیلی خوبی انجام میدادند با نرمش بیشتری. مسائل سوخت، اکتشاف اورانیوم همه در خارج از سازمان انجام میشد یعنی در واقع سازمان نقش مدیریت را داشت نه انجام تمام امور فنی مربوط با آنرا. با این ترتیب هم سازمان امکان این را داشت که برنامه هایش را بهتر بتواند بررسی کند، بسنجد و پس و پیش بکند و در قبال دولت پاسخگو باشد بجای آنکه صبح تا عصر گرفتاری یک سری مسائل اداری خاص خودش باشد. از طرف دیگر این نحوه عمل به سازمان امکان میداد که آن نیروهای که لزوماً قابل جذب برای سازمان نبودند بدلائی مختلف، بتوانند در جوار سازمان نضج بگیرند و خدمت بکنند. شاید به جرات بتوانم بگویم که ۵ یا ۶ موسسه بزرگ بودند که در جوار سازمان ایجاد شدند و با ابتکار سازمان ایجاد شده بودند و برای سازمان کار میکردند، ولی خصوصی بودند، این یکی از تمهیداتی بود که ریخته بودیم برای اینکه وارد این تکنولوژی بشویم.

سؤال: شما یک مقدار هم سرمایه گذاری در خارج کردید، در آفریقا و حتی اروپا در اروپا؟

دکتر اعتماد: بله یک مقدار زیادی سرمایه گذاری در خارج کردیم که اینها را من فکر میکنم بهتر باشد که وقتی که راجع به سوخت اتمی صحبت میکنم توضیح بدهم برای اینکه بیشتر به سوخت اتمی مربوط بود. الان بیشتر هدف بنده از این صحبتی که میکردم این بود که چطور کار سازمان نضج گرفت و چطور وارد کار شدیم و توانستیم ارگانیزه بکنیم. تقریباً " هم این مسئله را فکر میکنم توضیح دادم جز اینکه باید عرض کنم که یکی از برنامه های مهمی که ما زیاد روی آن اصرار میکردیم برنامه های آموزشی بود که ما هم لزوماً " مثل سایر سازمانهای دیگر در این زمینه کار کم داشتیم، مخصوصاً " کارهای متوسط و فنی متوسط یا پائین تر خیلی مورد نیاز بود. کار لازم برای اداره نیروگاههای اتمی نبود اصلاً" و باید تربیت میکردیم. برای انجام این امر یک آموزشگاه درست کردیم و تعدادی هم بخارج میفرستادیم، شاید در سالهای آخریک چیزی در حدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر در خارج در حال آموزش داشتیم و یک چیزی در حدود ۷۰۰ نفر در داخل. علاوه بر آن یک

مقدار زیادی دوره‌های مختلف آموزشی بوده دوره‌های کوتاه یکماهه، دو ماهه، سه ماهه برای کادرهای سازمان تشکیل دادیم که مرتب سطح آگاهی آنها را بالا ببریم. آموزش فوق‌العاده کاراساسی بود و فوق‌العاده هم برای ما انجام آن مشکل بود و اینهم دلائلی داشت. یکی از تنگناهای اساسی ما آموزش بود و تربیت کادر و دلیل اصلی آن هم این نبود که ما نمیتوانستیم امکانات را بسیج کنیم و آموزش بدهیم که البته آنهم مشکلاتی داشت ولی اشکال اساسی این بود که وضع آن روز مملکت طوری بود و گسترش سایر صنایع و خدمات مملکت به نحوی بود که خیلی آسان کسانی که تحصیلاتی کرده بودند یا جوان بودند و آمدگی پذیرش تحصیلات تکمیلی داشتند به سکتورهای دیگر جذب میشدند تا به سازمان انرژی اتمی. انرژی اتمی یک کمی سنگین بود، یعنی کسی که وارد میشد باید سالها آموزش میدید، سالها خودش را آماده میکرد تا بتواند یک روزی کارش را انجام دهد و این کانال اینقدر طولانی را، آنروز نسل جوان فوق‌العاده سخت میپذیرفت. برای آنها خیلی راحت تر بود که بعد از یکسال کارآموزی در یک زمینه مثلاً "در کامپیوتر بروند در یک بانکی کار کنند، یا در قسمت محاسبات بانک کار کنند، تا اینکه بیایند سالها در سازمانی که در حال رشد بود ولی خیلی تقاضای زیادی داشت کار کنند. یعنی این یک چیزی نبود که بعد از شش ماه یا یکسال به ثمر برسد جز در بعضی موارد. البته ما احتیاجی کادر حساسی هم تربیت میکردیم ولی آن در قسمت تخصصی سازمان نبود و در قسمت‌های تخصصی چون طولانی بود خیلی سخت میآمدند و در وسط راه خیلی از آنها به محض اینکه یک مدتی تکنیک یا دیگری نتند کشیده میشدند به طرف بخش خصوصی و بخش خصوصی با دادن حقوقهای بالا اینها را میبردند. بنابراین یکی از تنگناهای مهم که ما با آن مواجه شدیم و هیچ چاره‌ای هم نداشتیم و بنده بارها در مقابل دولت ایستادم، با اعلیحضرت چندین بار سر این مسئله به بحث‌های بسیار سخت رسیدیم این بود که چطور شما انتظار دارید در مملکتی که خیلی راحت بمردم پول میدهند و خیلی راحت کار میدهند، برای اینکه مملکت کشش داشت و خیلی راحت امکانات میدهند، بنده این جوانها را بیآورم و آنچنان ایده‌آلی در آنها بگذارم که بگویم شما، دهسال، ششسال، هفتسال باید در یک "سیرکوئی" بسیار سخت بروید، و تازه آنها میگویند که بعد از هفتسال ما چه میشویم و حقوق ما چه مبلغ میشود من جواب نداشتم، چون دیگر کسی نمیتوانست بگوید که شما هفتسال دیگر چه میشوید و حقوق شما چه خواهد بود. این عاملی بود که هیچوقت نتوانستیم حل کنیم. چندین بار اعلیحضرت دستوراتی دادند در زمینه دانشجویانی که، در آن موقع در شرایطی بود که در مملکت هر کس که میخواست تحصیل کند پول مفت با و میدادند و این از همه عجیب تر بود، ما پول میدادیم ولی طرف را به یک تعهد بسیار طولانی میبردیم که بعداً باید برای ما کار کند چون لازمه کار این بود، وگرنه ما که آموزش کلی بمردم نمیدادیم که بگوئیم آموزش شما میدهم و بعد بروید و هر کاری که خواستید بکنید. ما از آنها تعهد می گرفتیم و هزار کامی کردیم. از آنطرف تعداد امکانات تحصیلی که در اختیار همه گذاشته شده بود آنقدر زیاد بود که اینها هیچ نوع انگیزه‌ای نداشتند بیایند و در سازمان انرژی اتمی کار کنند، مگر آن که یکنفر شیفته‌ام باشد یا شیفته تکنولوژی باشد که آنها میآمدند، ولی این مشکل اساسی بود و تقریباً "لایحل بود و من میتوانم بگویم که مهمترین مشکل سازمان انرژی اتمی

بود. علیرغم آنچه که دیگران فکر میکردند که مشکل در گرفتن سوخت است یا در گرفتن تکنولوژی، همه آنها را ما راه حل برایش داشتیم ولی این یکی را تا روز آخر من راه حل حسابی برایش نداشتم تا روز آخر، چون صد درصد اینها میباید بر جسته میبودند و از لحاظ اجتماعی "انتگر" باشند از لحاظ "موتیواسیون" درست باشند و بعد ما آنها را بیآوریم ۶ سال، ۷ سال در این "سیرکوئی" بگذاریم و بعد بکار بگذاریم. هیچ راه حلی بنده برای آن نداشتم و این یکی از مشکلات اساسی ما بود. تحقیق را راحت تر میشد انجام داد و ما تحقیق را راه انداختیم، که بعد راجع به برنامه تحقیقاتی ممکن است صحبت بکنم ولی در آن زمینه داوطلبان راحت ترمیم آمدند برای اینکه بیشتر ملموس بود برای آنها، میآمدند و می نشستند و تحقیق میکردند، در سطح بالاتر هم بودند، شاید در جاهای دیگر نمیتوانستند این امکانات را در اختیارشان قرار بدهند ولی ما اینرا قرار میدادیم و در آن زمینه خیلی موفق تر بودیم. در زمینه ای که کمتر موفق بودیم با تمام کوششی که کرده بودیم و با تمام اهمیتی که برای آن قائل بودیم، آموزش بود آنها به علت محیطی که در آن کار میکردیم. بطوریکه باید بنده بگویم که موفقیت نداشت ولی خوب لزوماً ادامه میدادیم. عرض کنم که در زمینه برنامه ریزی کار، برنامه ریزی کار شامل چهار قسمت بطور کلی میشد که اینها را بصورت "پارالل" باید پیوسته میبردیم. اول سازمان دهی و ایجاد آما دگی و قابلیت کار بود که بنده راجع به آن صحبت کردم، دوم آموزش بود که صحبت کردم، سوم تحقیق بود که یک چند کلمه ای صحبت میکنم تا بعد اگر سئوالی بود مطرح بشود. تحقیق برای ما دو جنبه داشت، یعنی دو جنبه حیاتی داشت یکی اینکه یک سری مسائل بود که باید در آن مسائل تبحر پیدا میکردیم و آن تبحر پیدا کردن، لازمه اش تحقیق بود. انرژی اتمی منحصر باین امر نمیشود که آدم نیروگاه بسازد و برق بدهد. این مثل نفت نیست، خود اجراء این برنامه یک سری تخصص ها و سرویسهای مختلف ایجاد میکند. از جمله مثلاً "فرض بفرمائید سرویس کنترل اشعه گیری، افرادی که در این صنعت کار میکنند، این سرویس فوق العاده سرویس بفرنجی است. یک مقدار تحقیق و بررسی لازم دارد. در شرایط ایران، نقاط مختلف ایران شرایط خاص دارد و ما یک سرویس فوق العاده مجهزی را موفق شدیم درست بکنیم تا تمام کسانی که در انرژی اتمی کار میکردند کنترل شدید طبی از لحاظ اشعه گیری داشته باشیم. هر کد م یک دفترچه داشتند و یک پرونده داشتند که همه اینها ضبط میشد و همه تحت کنترل بودند، نه تنها کسانی که در سازمان انرژی اتمی بودند بلکه در صنایع مختلف هم کسانی بودند که از رادیوایزوتوپها استفاده میکردند برای سایر کارهای صنعتی یا پزشکی و ما آنها را هم کنترل میکردیم، یعنی در تمام بیمارستانها و در تمام کارخانه های صنعتی هر کس که با اشعه کار میکرد ما آنها را تحت کنترل داشتیم و چند هزار نفر در تمام ایران تحت کنترل ما بودند و پرونده داشتند و برای آنها وسائل کنترل میفرستادیم و هر ماه نتایج را بررسی میکردیم. این نوع سرویسها از نوع سرویسهای بود که یک مقدار زیر بررسی و تحقیق لازم داشت. مسئله دیگر مسئله ایمنی راکتورهای اتمی بود. مسئله انتخاب جا مهم بود و یک مقدار بررسی میخواست، مسائل ایمنی

یک مقداری به زلزله برمیگشت ، یکمقدار تحقیقات در زمینه زلزله ما راه انداخته بودیم و زلزله شناسی در مملکت ایجاد کرده بودیم برای اینکه اطلاعات مربوط به زلزله در ایران زیاد نبود ، فوق العاده جزئی بود و ما مجبور بودیم در زمینه زلزله شناسی یک سلسله کارها اساسی بکنیم از اینرو یک سری شبکه های اساسی ایجاد کردیم که برای اولین بار در مملکت یک سری اطلاعات لازم را در زمینه زلزله خیزی مملکت بگیریم . زلزله شده بود یکی از کارهای تحقیقاتی ما . مسئله ایمنی را کتورها همینطور ، مسائل محیط زیست همینطور یکمقدار زیادی بررسی میخواست و ما یک واحدی داشتیم که مسائل محیط زیست و تاثیر برنامه های ما روی آب ، روی گیاهان ، روی خاک ، روی محیط ، اینها همه مطرح بود . اینها بررسی میخواست . عرض کنم که یک مقداری تکنیک های اتمی بود که میبایستی در آنها بررسی میشد ، مسائل مربوط به فیزیک نوترون ، فیزیک راکتورها که در این زمینه ما تحقیقاتی بعمل آوردیم . یکمقدار تحقیقات تکنولوژیک بود که مربوط به تکنولوژی نیروهای اتمی بود ، تکنولوژی سوخت بود ، فرآورده های سوختی بود ، "پراسس" کردن مراحل مختلف سوخت ، اینها همه خیلی تکنیک های بفرنجی است که کار میخواست و تحقیق و بررسی میخواست . بنا بر این یک برنامه تحقیقاتی وسیعی لازم بود ایجاد بشود تا ما کم کم بتوانیم بدنیال ساختن نیروگاهها برویم و اینها را ما بصورت موازی انجام میدادیم . برای انجام این تحقیقات یک مرکز تحقیقات اتمی بود که از دانشگاه بمبارث رسیده بود که البته در حال فلاکت باری بود و امکانات بسیار محدودی داشت . کادر بسیار دلسرد دل زده ای داشت . ما اینها را به یک جوی راه انداختیم و برنامه های ایشان را درست کردیم و امکاناتشان را بیشتر کردیم و کمبودهای کادری آنها را از بین بردیم . تکنسین نداشتند برایشان درست کردیم ، کامپیوتر نداشتند برایشان گذاشتیم ، ساختمان نداشتند برایشان درست کردیم ، کارگاه نداشتند درست کردیم ، خلاصه آن مرکز کم کم بصورت یک مرکز "فونکسیونل" خوب در آمد و به جرات میتوانم بگویم که بعضی از تحقیقاتی که در آن مرکز میشد ، میتوانست قابل مقایسه در سطح جهانی قرار بگیرد . ما مراد داشته ایم و ارتباط داشتیم با سایر مراکز تحقیقی دنیا و تحقیقات جالبی میکردیم . از جمله بعضی امکانات تحقیقاتی که در آنجا داشتیم که بنده ذکر کنم ، یک دستگاه فیوژن داشتیم که روی تکنیک فیوژن که امکانات بعدی است از لحاظ انرژی اتمی بررسی میکردیم و یکی از دستگاههایی که خیلی کم روی آن بررسی شده بود و ما یک تیم خیلی خوبی داشتیم که روی آن کار میکرد . راجع به جدا کردن ایزوتوپ های مختلف از هم بود ، تحقیقات داشتیم و دستگاههایی داشتیم و بسرعت گسترش میدادیم ، چون یکی از تکنیک های بسیار جالب انرژی اتمی است . راجع به "پراسس" های شیمیایی تصفیه اورانیوم کار میکردیم . راجع به بعضی تکنولوژیهای در "ریپراسس" کردن اورانیوم که احیاناً بعدها مطرح میشد کار میکردیم . راجع به تکنولوژی ساخت سوخت هسته ای کار میکردیم و اینها همه در تهران متمرکز بود . برنامه اساسی که داشتیم این بود که یک مرکز تکنولوژی هسته ای در اصفهان درست کنیم و تمام تحقیقات مربوط به تکنولوژی را در آنجا مستقر بکنیم . مرکز تکنولوژی هسته ای اصفهان را شروع به ساختن کردیم . یک مقصدار

زیادی از تاسیسات آن آماده شد تا سال آخر قبل از انقلاب تا کم کم در شرق این بود که آن امکاناتی که از مرکز و کادری که در تهران بودند میبایستی منتقل کنیم به اصفهان که آن تکنولوژی هسته‌ای اصفهان دایر بشود. آن مرکز هدفش این بود که از نظر فنی سرویس بدهد به تمام برنامه‌های انرژی اتمی مملکت، یعنی نیروگاه‌های اتمی وقتی ایجاد میشدند احتیاج به این سرویس‌های فنی داشتند و این سرویس‌های فنی را باید آن مرکز میداد که خیلی متنوع است که بنده دیگر وارد آن نمیشوم. بنا بر این برنامه تحقیقی سا زمان خودش یک برنامه وسیعی بود و لازمه ایجاد نیروگاه‌های اتمی بود. بعد چهارم خود نیروگاه‌های اتمی بود، اگر بنده زیاد روی این حواشی اصرار میکنم برای اینست که درست است که نقش سازمان تولید برق از اتم بود ولی برای اینکه چنین کاری را بکند تمام اینکارها را میبایست میکرد و اینها طیف وسیعی از فعالیتهای سازمان را تشکیل میداد که برای بعضی‌ها ناشناخته بود. راجع به نیروگاه‌ها اولین مطلب این بود که ما یک انتخاب اساسی بکنیم، یعنی انتخاب تکنولوژی در دنیا که دو، سه نوع تکنولوژی هسته‌ای وجود دارد. چهارم، پنج نوع وجود دارد ولی دو یا سه نوعش قابل قبول بود برای ایران و ما میبایستی انتخاب میکردیم که کدامیک برای ما قابل قبول بود. این مسائل بفرنج اولیه بود که چه نوع تکنولوژی را انتخاب کنیم. برای اینکه برای ما امکان اینک پی چند نوع تکنولوژی برویم و هر یک را امتحان کنیم نداشتیم، بالاخره بعد از مطالعات مختلف که لزوماً همه فنی نبود و یک مقداری مطالعات مربوط به آنچیزی که در بازار موجود بود یا در کشورهای که آنها را میساختند یعنی تعادل بین کشورها، بالاخره تکنولوژی نیروگاه‌های با آب سبک و تحت فشار را انتخاب کردیم که اصطلاح آن پی دابلیو آر یعنی "پرشرایزد واتر ریئکتور" است و این مهمترین انتخاب ما بود. بعد که این را انتخاب کردیم یک سری عوامل از این ناشی میشد که آنها بطور طبیعی مطرح میشد. مسئله دوم انتخاب جا برای نیروگاه‌ها بود که همانطور که قبلاً گفته شد از لحاظ سه عامل مهم گرفتاری داشتیم، آب، زلزله و تاسیسات زیربنائی، به این سه عامل یک عامل دیگر هم بایست اضافه کرد که آن عامل، شبکه سرتاسری برق مملکت است یعنی اینکه همه جا ما این نیروگاه‌ها را نمیتوانستیم بگذاریم. عامل تاسیسات زیربنائی که عرض کردم یکی از عوامل بود، یکی دیگر از فاکتورهای این مسئله قابل دسترس بودن آن منطقه است برای اینکه تاسیساتی که وارد نیروگاه اتمی میشود فوق العاده چیزهای سنگینی است و پر حجمی است و اینها را همه جای ایران نمیشد برد. ما یک مطالعات خیلی دقیقی راجع به امکانات تمام نقاط مملکت کردیم از لحاظ دسترسی یعنی تمام جاده‌های مملکت را رفتیم، تمام پل‌های مملکت را دیده‌ایم و تمام اینها را رکورد کردیم که اینها چه وزنی میدهند، با چه زاویه می‌رود و چطور میشود و از این جاده تا چه حجمی را میشود برد، یعنی آخراً دقیقاً میدانستیم که در هر جایی از مملکت امکان بردن چه چیزی هست و این اطلاع هم در مملکت نبود. بنا بر این دسترسی به نقطه خیلی مهم بود و یکی از دلایل اصلی و اساسی که ما را آورد که برای اولین نیروگاه، بوشهر را انتخاب بکنیم، یکی از عوامل اساسی آن دسترسی ساده بود از طریق دریا، دوم وجود آب بود برای خنک کردن نیروگاه، از نظر مسئله زلزله، بوشهر جای خیلی خوبی نبود ولی جای خیلی بدی هم نبود و اگر بخواهیم



مقایسه کنیم، بوشهر از بندرعباس و جاهای دورتر فوق العاده بهتر بود. مسئله بندرعباس چندبار مطرح شد و بعلمت زلزله رد شد. از لحاظ دسترسی به شبکه برق بوشهر خوب بود — نسبتاً یعنی باید خطش ایجاد میشد ولی میبایستی در شبکه میگنجید و تا سیسات زیربنائی هم نداشت یعنی جاده و یکمقداری برق و آب نداشت که میبایستی آنها را ایجاد میکردیم. بنابراین حالا اگر بخواهیم به برنامه نیروگاهها برسیم اول بوشهر انتخاب شد — برای اینکه در کوتاه مدت از همه جا بهتر بود.

سؤال: تاریخ پایانش کی بود؟

دکتر اعتماد: تاریخ شروع کار بوشهر ۱۹۷۵ بود و قرار بود که در پایان ۸۰ نیروگاه اول تمام بشود و در پایان ۸۱ نیروگاه دوم، تا آخرش یعنی تا آنوقت که بنده مسئول سازمان بودم چند ماه قبل از انقلاب نسبت به این برنامه فقط چهار ماه تا خیر داشتیم که آن چهار ماه هم مکان اینکه احیاناً "اگر بخواهیم جبراننش بکنیم بود. نقطه دومی که پیدا کرده بودیم و آنجا شرایطش از بعضی جهات خیلی بهتر بود یک نقطه بود بنام دارخوئین در کنار کارون که در خوزستان جای مناسبی بود، هم آب و هوایش بهتر بود، هم دسترسی از طریق رود کارون آسان بود، هم آب داشت و هم اینکه نزدیک جاده و ارتباطات مملکتی بود. مشکل اساسی که در آنجا داشتیم میزان آب رودخانه کارون بود از لحاظ خنک کردن برای اینکه در بعضی از مواقع سال آب رود کارون کم بود و فوق العاده میبایستی شرایط این نیروگاه درست مطالعه میشد که از این لحاظ گرفتاری ایجاد نشود یعنی تنگنای اصلی آنجا خنک کردن آب بود. نقطه سوم که انتخاب کرده بودیم و حالا قبل از آن عرض کنم که نیروگاه کارون دو سال بعد از نیروگاه بوشهر شروع شد و میبایستی در ۱۹۸۳ و ۸۴ تمام بشود و آنهم دو واحد بود که بترتیب واحد اول و دوم آن شروع بکار میکنند. نقطه سوم اصفهان بود یعنی یک جایی نزدیک اصفهان در ۶۰، ۷۰ کیلومتری جنوب شرقی اصفهان که آنجا هم از لحاظ شبکه خیلی خوب بود، از لحاظ نیاز به انرژی فوق العاده خوب بود، ارتباطش خوب بود، یک مقداری مشکل آب داشتیم، از لحاظ زلزله هم نسبتاً خوب بود، و چهارمی و پنجمی و ششمی که هر کدام برای دو واحد بود که در واقع این برنامه را تا ۱۰، ۱۵ سال دیگر عملی میکرد، همه آن روی یک خط اساسی بود بین اصفهان و تبریز را ما با شبکه برق سراسری مملکت فوق العاده مهم بود که یک خطی بین اصفهان و تبریز را ما با ایجاد نیروگاههای اتمی تغذیه کنیم یعنی در اطراف ساوه یک نقطه را داشتیم بررسی میکردیم. در اطراف رزن نزدیک همدان یک نقطه را داشتیم بررسی میکردیم. بالاتر تا شرق دریاچه رضائیه دو، سه نقطه را داشتیم بررسی میکردیم که هنوز به نتیجه قطعی نرسیده بودیم و در واقع هدف ما آنطوریکه با وزارت نیرو اینها را همگن کرده بودیم از لحاظ شبکه های برق مملکت این بود که یک خط نیروگاه اتمی از اصفهان تا تبریز ایجاد بکنیم که بتواند تغذیه بکند و بار را بگیرد و قرار بود که بطور متوسط هر دو سال ونیم تا سه سال در یکی از این محلها شروع بکار بکنیم. تا اصفهان که سومی بود که داشتیم مقدمات کار آنرا فراهم میکردیم، برنامه ما عملی شده بود که دیگر متوقف ماند، یعنی

اگر اینطوری حساب بکنیم یعنی برگردیم به برتانه ریزی عملی اگر اینکار را همینطور ادامه میدادیم تا سال ۱۹۹۳ یا ۹۴ که آن هدف ۲۳ هزار مگاوات گفته شده بود ما بیک چیزی در حدود ۱۲ هزار مگاوات میرسیدیم، این چیزی بود که عملی بود و میتوانستیم انجام بدهیم، خارج از این دیگر اگرواقعا "هم میخواستیم بیشتر از این انجام بدهیم از لحاظ محل اشکال داشتیم، از لحاظ کار اشکال داشتیم، حتی اخیرا "سالهای آخر از لحاظ مالی اشکال داشتیم و فکر میکنم که این دیگر آن "ماکسیمم" بود که مملکت میتواند قبول بکند. بنا بر این بعقیده من آن برنامه ای که آنطور افسانه وار فکر میکردند که یک چیز خیلی عجیب و غریبی است باین ترتیب داشت فرم میگرفت و بیرون میآمد یعنی یک چیزی بود که بیش از پیش عملی بود یعنی بیش از آن اولی که ما وارد کار شدیم بنظر بنده عملی میرسید ولی تا همین حد که عرض کردم.

سوال: در نقطه اوج کارتان چند نفر کارشناس و کارگر خارجی داشتید؟

دکتر اعتماد: کارشناس و کارگر خارجی در بوشهر در حدود هزار نفر داشتیم که البته چون خانواده های آنها هم بودند و بچه وزن و فامیلشان را آورده بودند در حدود دو تا سه هزار نفر خارجی در آن محل زندگی میکردند. در دارخوئین بنده رقم دقیق را الان یاد نمیست ولی تقریبا "میتوانم بگویم که در حدود سیصد نفر خارجی داشتیم که عده آنها بسرعت داشت زیاد میشد.

سوال: در بوشهر چند نفر کارگر ایرانی داشتید؟

دکتر اعتماد: در بوشهر در "ماکسیم" کارچهار هزار نفر کارگر داشتیم بنا بر این در حدود سه هزار نفر آنها ایرانی بودند.

سوال: در تحقیق و آموزش هم کارشناس خارجی داشتید؟

دکتر اعتماد: در تحقیق نه و شاید یک یا دو نفر بر حسب اتفاق موقتا "میآمدند ولی در تحقیق نداشتیم. در کارشناسی یک تعداد چند نفری از آرژانتین داشتیم، بعد از آنکه "پرون" دو دفعه در آرژانتین روی کار آمد یک مقداری از برنامه های اتمی آنها معوق ماند و یک تعدادی از کارشناسهای آنها آزاد شدند و ما خیلی زود اینها را جذب کردیم از رئیس و مدیران و کارشناسان فنی آنها را در حدود ۱۰، ۱۲ نفر را به ایران آوردیم که فوق العاده آدمهای درخشانی بودند و فوق العاده با وجدان کار میکردند و به جرات میتوانم بگویم که اغلب از ایرانیها دلسوز تر بودند. دعوائی که ما با آنها داشتیم این بود که آنها دایه مهربانتر از ما در بودند، دعوائی صبح تا عصر بنده این بود شاید ۵، ۶ کارشناس خارجی تک تک از کشورهای دیگر داشتیم که در زمینه های خاصی برای ما کار میکردند از جمله ایمنی یا مسائل سوخت و اکتشاف اورانیوم. در مجموع سازمان انرژی اتمی ایران با وصف اینکه خیلی کارجدیدی

بود و فنی بود تقریباً " کارشناسان خارجی با آن مفهومی که صبح تا عصر دم دست ما باشند نداشتیم جز همانطور که عرض کردم تعداد آنها ۲۰ نفر هیچوقت نشدند.

سوال: دو مسئله هست که میخواستم از حضورتان بپرسم، یکی مسئله سوخت است و دیگری روابط شما با وزراء و نخست وزیر و با اعلیحضرت؟

دکتر اعتماد: مسئله سوخت خیلی مفصل است بعقیده بنده مهمترین مسئله سوخت بود، به دو علت یکی اینکه از لحاظ تکنولوژیک، تکنولوژی اساسی انرژی اتمی مربوط به سوخت آنست، یکی دیگر هم اینکه سوخت است که یک مقدار وابستگی همانطور که قبلاً صحبت شد ایجاد میکرد. در زمینه سوخت یکی موضوع مواد اولیه است و یکی مجموع تکنولوژی که در این زمینه بکار میرود. مواد اولیه را بطور خلاصه عرض بکنم اینکه خیلی زود یک برنامه خرید و تهیه اورانیوم در دنیا اجراء کردیم و یک چیزی در حدود ۲۵ هزار تن در این حدود اورانیوم ما خریده بودیم طبق قرارداد های طویل المدت که اینها بتدریج میبایستی تحویل داده میشد و هنوز هم در بارها زار بودیم و مشغول خرید بودیم، منتهی قیمتها کم کم رفته بود بالا و ما یک کمی دست نگاه داشته بودیم که شرایط بهتری پیدا کنیم. این از لحاظ خرید اورانیوم، از لحاظ تامین اورانیوم بطور طویل المدت برای ایران دو کار کرده بودیم، یکی اکتشاف در ایران و یکی مشارکت در تولید اورانیوم در خارج. مشارکت در تولید و اکتشاف اورانیوم در خارج را ما از چند طریق رفته بودیم و در بعضی از برنامه ها وارد شده بودیم از جمله اکتشاف اورانیوم در آفریقا. در نیجریه یک طرحی داشتیم که میخواستیم شروع بکنیم که داستان آن جالب است برای اینکه طبق یکی از قرارداد های که با فرانسویها داشتیم، چون با فرانسویها قرارداد خیلی وسیعی داشتیم که حالا آن مطرح نیست و بعداً توضیح خواهم داد. یکی از مطالبش این بود که با هم در تامین سوخت همکاری بکنیم، آنوقت اینها بخش های مختلف داشت در قالب آن قرار داد با فرانسویها همکاری داشتیم چون فرانسویها در نیجریه فوق العاده دست داشتند و اورانیوم اکتشاف و استخراج میکردند و قسمتی از اورانیوم فرانسه از نیجریه میآمد. در قالب آن از آنها خواستیم که تمام اطلاعاتی که نسبت به نیجریه دارند که جدید است بمان بدهند که مطالعه کنیم. یک مقداری دادند و مطالعه کردیم که البته معلوم شد که یک قسمتی از نیجریه خیلی جالب است برای اکتشاف بیشتر. یک مقداری اکتشاف کرده بودند ولی برای اکتشاف بیشتر و بعد یک کنسرسیوم درست کردیم با فرانسویها و ایتالیا و ژاپن و ایران و اینها که در آنجا اکتشاف بکنیم. فرانسویها چون با دولت نیجریه بیشتر تماس داشتند قرار شد که بروند و با دولت نیجریه صحبت بکنند و امتیاز آنجا را بگیرند. بعد از مدتی دیدیم که اینها هر چه رفتند و آمدند نشد و خلاصه موفق نشدند، دقیقاً "هم فرانسویها بمان نمیگفتند که چرا موفق نمیشوند برای اینکه فکر میکردند که اگر بگویند یک کمی به "پرستیژ" آنها آسیب میرسد. تا بالاخره یک روز من تصمیم گرفتم که موضوع را روشن کنم و رفتم به نیجریه و با دولت نیجریه و رئیس جمهور نیجریه صحبت کردم و آنچه را که خیل سی عجیب بود و من اول فکر میکردم که ایشان حیانا " ممکن است یک مقدار از لحاظ سیاست

بین المللی و موقعیتی که ایران در آن روز داشت یک کمی شروع کند که بگوید که ما که با فرانسویها هستیم و این همه ارتباط داریم ولی یکدفعه رئیس جمهور برگشت و بمن گفت که خیلی بعد از اینکه راجع با ایران صحبت کرد و راجع به اعلیحضرت صحبت کرد و راجع به نقش اعلیحضرت در آفریقا صحبت کرد که اینها همه بعد از مدت‌ها حرف بود، قبل از من و الاحضرت اشرف تشریف برده بودند آنجا خیلی روابط دوستانه با رئیس جمهور نیجریه برقرار کردند و خیلی نظر خوبی راجع به ایران داشت، بعد یکدفعه برگشت و بمن گفت که شما اگر میخواهید از ما امتیازی بگیرید برای اکتشاف او را نیوم چرا خودتان نمیآئید اصلاً من به خود شما میدهم و من فرانسوی و ایتالیائی را نمیشناسم و گفت که من امتیاز این زمین را فقط بشما میدهم. من هم گفتم که جز این چیز دیگری نمیخواهم و برای همین آدم و امتیاز را ما داد و ما بعد رفتیم به فرانسویها و ایتالیائیها گفتیم که حالا بیآئید ولی امتیاز را ما گرفتیم و باین علت هم نتوانستیم شرایط مناسبی از لحاظ ما به ایتالیا بیاوریم و فرانسویها تحمیل نکنیم. اینرا من اگر ذکر کردم برای اینست که در صحنه سیاست بین المللی چطور ایران نقش داشت بدون اینکه ایران آنها بفهمند. در یک مملکتی وسط صحرای آفریقا و مستعمره فرانسه و الان رزق و روزی هر روز آنها در دست فرانسه یکدفعه ما نتوانستیم به آنجا وارد بشویم و باین ترتیب بتوانیم امتیاز بگیریم. تنها در آنجا نبود و در گابن هم بود. من چند دفعه به گابن رفتم و با آنها مذاکره کردم راجع به او را نیوم اگر گابونیها که جنشان خیلی بدتر از نیجریه بودند یک کمی بازی میکردند بعلت این بود که گابونیها در اوپک بودند و در اوپک یک تقاضاهائی داشتند و ما آن تقاضاها را نمیتوانستیم برآورده کنیم. بعد از ایران کمک‌های اقتصادی میخواستند که نمیتوانستیم بدهیم یا صلاح نبود، ولی مشکل داشتیم. با کشورهای دیگر دنیا اگر بخوایم بگویم خیلی طولانی میشود، شاید باده کشور مختلف ما مذاکره داشتیم مثلاً با زامبیا و جاهای دیگر مذاکرات داشتیم برای پایه‌گذاری یک صنعت او را نیوم در آن کشورها و یکی از موضوعات جالبی که لازم است عرض بکنم از لحاظ رفتار اعلیحضرت اینست که دستور داده بودند بیه وزارت خارجه و دولت و سازمان برنامه و وزارت امور اقتصادی و دارائی که هر یک از کشورهای دنیای سوم که از ایران چیزی میخواهند و تقاضای کمک پولی دارند یا نظامی دارند یا جنس میخواهند بخرند یا بفروشند یا روابط اقتصادی میخواهند برقرار کنند، تا با سازمان انرژی اتمی چک نشود اقدام نکنند، یعنی کلید تمام کار را دادند بدست ما و علت این بود که میگفتند اگر شما در آن مملکت او را نیوم میخواهید اول شما باید بروید و هدفهایتان را انجام بدهید، بعد آنوقت اینها هر کاری که میخواهند با آنها بکنند و در عمل اتفاقاً وزارت خارجه و وزارت امور اقتصادی و دارائی و سازمان برنامه این نقش را خیلی خوب انجام دادند یعنی همیشه وقتی که جلسات داشتند و یک مقداری وعده بهم میدادند آخرش با ما چک میکردند و با هم‌همان‌ها میگفتم که ما را بعد کم‌کم بیا نشانرا میکردند. گابن فوق العاده دندان‌ش تیز بود و چیزهای زیادی میخواست که یک مقداری راهم گرفت و رفت قبل از اینکه با خبر بشویم ولی بالاخره با گابن تا آخر مشغول مذاکره بودیم و نتوانستیم کنار بیاوریم. این یک مقدار از فعالیتهاش بود که در خارج از آنجا

در زمینه اورانیوم کردیم. یک کار دیگری که کردیم و فوق العاده جالب بود این بود که یک شرکت بسیار بزرگ و معروف در آلمان هست بنام متال گزل شافت تقریباً "شرکتی است که مواد اولیه صنایع آلمان را تهیه میکند از همه دنیا. متال گزل شافت یک شعبه دارد بنام اوران گزل شافت که اورانیوم برای آلمان تهیه میکند. اوران گزل شافت شاید در بیش از ۲۵ کشور دنیا برنامه اکتشاف اورانیوم داشت، بیشتر هم برنامه های اکتشاف بود. باین برنامه ها هم دولت آلمان کمک میکرد برای اینکه از یک مسیر خاصی دولت آلمان میتواند به اینها کمک کند با آنکه این شرکت خصوصی بود. من الان درست بخاطر ندامت ولی اگر اشتباه نکنم مثل اینکه ۲۰ درصد، ولی این عدد را خیلی رویش اصرار نمیکنم، یک چیزی در حدود ۲۰ درصد فعالیت های آنها را ما با آنها شرکت کردیم یعنی هم ریسک و هم منفعت را با آنها شریک شدیم و بعد از مدتی مذاکره و داد و ستد با آنها. بنابراین ۲۰ درصد از فعالیت های اوران گزل شافت و اکتشاف اورانیوم در کنترل ما بود و تمام طرح های آنها ما دسترسی داشتیم. یک قرارداد با ریوتینوزنیک - آر، تی، زد در انگلستان داشتیم که آر، تی، زد یکی از بزرگترین سهامداران شرکتی است که در آفریقای جنوبی و نامیبیا اورانیوم تهیه میکند و طبق قراردادی که با آر، تی، زد داشتیم یک مقدار از اورانیومی که در آن منطقه تولید میشد تحت کنترل ما بود. این فعالیت بود که در خارج راجع به تامین اورانیوم میشد. در داخل یک برنامه اکتشافی بسیار وسیع داشتیم اینکه عرض میکنم بسیار وسیع نه در اشل ایران بلکه وسیعترین برنامه اکتشافی دنیا بود در آن زمان از لحاظ اورانیوم. البته حجم کل برنامه های اکتشافی اورانیوم در آمریکا از برنامه ما خیلی وسیعتر بود ولی تکه تکه بود. هیچ برنامه در بستر "دیزاین" شده با آن مفهوم، به بزرگی برنامه ما نبود برای ما از هر لحاظ این برنامه عجیب بود، یکی اینکه برنامه های بود که ۵۰۰ هزار کیلومتر مربع را میپوشاند که یک سوم تمام خاک ایران میشود یعنی دو سوم آنرا حذف کرده بودیم با برنامه های اولیه زمین شناسی، روی یک سوم آن که فکر میکردیم منفعت دارد بررسی میکردیم و اولین برخورد من با این بررسی صد درصد سیستماتیک بود، یعنی یک سیستم پرواز هوایی و پوشش هوایی "دیزاین" کرده بودیم که کلاً انجام شد، ۵۰۰ هزار کیلومتر مربع را ما با فواصل خیلی کم با دستگاه های بسیار دقیق و با "دیزاین" خاص پرواز کردیم، بنابراین کارتهای رادیومتری و مگناتیتری "سورس" ایران را ما بطور کامل درست کردیم، البته نه تنها از لحاظ اورانیوم بلکه از لحاظ تمام فلزات دیگر، هر چه در پوشش زمین بود میشد نسبت با آن اطلاع پیدا کرد. البته نمیخواهم بگویم که دقیقاً "میشد گفت کجا معدن هست ولی یک سری اطلاعات راجع به آنها میداد این برنامه تمام شد و الان نقشه های آن همه در دست هست و تقریباً "در نوع خودش بی نظیر بود و بعد هم آهنگ با آن یک مقدار برنامه اکتشاف سطحی داشتیم که این برای تسریع در کار بود، یعنی آنجا هایی که خیلی تقریباً "محرز بود که اورانیوم میشد پیدا کرد از روی ظواهر امر، اکیپ های داشتیم که بررسی میکردند و به دو یا سه نتیجه بسیار جالب رسیده بودیم، یکی در آذربایجان و یکی در سیستان دو نقطه مشخص بود و برای ما شکی نبود که در هر دو نقطه مقدار بسیار زیادی اورانیوم هست برای اینکه ما تا حدی که مقدار رو "گریید" و

جا ونحوه استخراج آنرا تعیین بکعیم، سه یا چهار سال دیگر احتیاج به مطالعه داشت و دیگر فرصت نشد. ولی موضوع اینکه در آنجاها مقادیر بسیار زیادی اورانیوم بود مسلم شد بدلائل فنی. بنا بر این من میتوانم بگویم که تا آن حدی که کار کرده بودیم ایران صد درصد نیازهای اورانیوم خودش را میتواند تامین کند، حالا احتمالا" هم میتواند یک صادر کننده خوب اورانیوم هم در دنیا باشد. اینهم برنامه داخلی بود از لحاظ اورانیوم. برنامه تکنولوژی سوخت هسته‌ای هنوز در دست ما نبود برای اینکه ما به آن تکنولوژی دست نداشتیم و کم‌کم شروع کرده بودیم ولی قسمت اساسی آن تکنولوژی که غنی کردن اورانیوم است، آن در دست دو یا سه کشور محدود در دنیا بیشتر نیست که یکی فرانسه بود و یکی امریکا و یکی شوروی که در واقع کشورهای هستند که این تکنولوژی را در دست دارند بصورت وسیع و کشورهای دیگری هم هستند که یک مقداری دارند ولی البته خیلی پائین ترا از لحاظ میزان محصول. مدتهای زیاد با امریکا آنها مذاکره کردیم، مدتهای زیاد هم با فرانسویها بالاخره حالا وارد جزئیات آن اگر نشوم ۱۰ درصد از سهم یورودیپ که نام آن کمپانی است که در فرانسه ایجاد شد برای غنی کردن اورانیوم که یک کمپانی بین‌المللی است که فرانسه سهامدار اصلی آنست و ایتالیا و بلژیک و اسپانیا و ایران که این پنج کشور در آن سهم بودند و ۱۰ درصد سهم یورودیپ متعلق به ایران بود و یکی از مدیران یورودیپ ایرانی بود که بنده بودم و ۱۰ درصد از تولید یورودیپ را هم طبق قرارداد با ما میبردیم، چون تا آنوقت که به تولید نرسیده بود و حالا یورودیپ دارد تولید میکند و کسی از ایران اورانیوم آنرا نمیبرد. و این قرارداد یورو دیپ هم آنروز در دنیا خیلی سرو صدا بپا کرد که اولین بار یک کشور از دنیای سوم وارد کنسول کشورهای صنعتی اروپائی شد و توانست جای خودش را پیدا کند و نه تنها جای خودش را پیدا کند بدلائل مختلف حتی بالاتر از آن نقش ۱۰ درصدی که اصولا" بما می رسید در یورودیپ بازی بکنیم که حالا آن مطلبی است که جداگانه است. در ضمن برای احتیاجات سالهای بعد یک کمپانی دیگری با شرکت همین پنج کشور ولی با یک ترکیب دیگری تشکیل شد بنام کرو دیف که در آن ایران ۲۰ و یا ۲۵ درصد از سهام را داشت که تصور میکنم ۲۰ درصد باشد. در واقع بعد از فرانسویها ما بزرگترین سهامدار بودیم و البته آن کمپانی بعد همینطور ماند و هنوز تاسیسات تازه ایجاد نکرده برای اینکه مصرف، در بازار اورانیوم غنی شده، در دنیا هنوز زیاد نیست و احتیاج به ایجاد تاسیسات تازه بنظر نمی‌رسد. این از لحاظ تامین اورانیوم بود و از نظر "پراسس" های دیگر قراردادها و مختلفی با کشورهای مختلف بسته شده بود و تبدیلات مختلفی که میبایستی در اورانیوم داده شود برای اینکه فرمهای جدید شیمیائی با ی پیدا بکند. راجع به ساختن سوخت نیروگاهها بود قراردادها و شیمیائی با آلمان و فرانسه داشتیم و بطور قطع شاید من میتوانم بگویم که از نظر سوخت فعالیتها ما از همه قسمت‌های دیگر بیشتر متنوع شده بود و گسترش پیدا کرده بود و توجه اعلی حضرت هم بیشتر مخصوصا" روی سوخت بود برای اینکه روی سوخت یک حساسیتی داشتند که میخواستند به نتیجه برسند و ما هم به این اهمیت، آگاهی داشتیم و از نظر سوخت وضع ما خیلی خوب بود یعنی بیشتر به تکنولوژی سوخت داشتیم وارد میشدیم تا به تکنولوژی کلاسیک نیروهای اتمی.

سؤال: یک سئوالی که داشتیم مربوط میشود با اینکه مراکز یعنی فروشنده‌های اصلی که

با آنها در تماس بودید در مورد بوشهر آلمان بود، در مورد کارون فرانسه بود، نحوه انتخاب این شرکتها از نظر فنی و احتمالا اگر نظرهای سیاسی بود بچه صورت بود و آیا از نظر اقتصادی امکان سیستمهای مناقصه ای مثل سایر کارخانه‌هایی که ساخته می‌شود وجود داشت و یا اینکه بر اساس نوع دیگری این انتخاب انجام می‌گرفت؟

دکتر اعتماد: راه عمل در زمینه انرژی اتمی بطور کلی این بود و این هست که هیچ مملکتی از مملکت دیگر نمیتواند هیچ چیز اتمی بخرد مگر اینکه قبلا" یک قرارداد همکاری اتمی با آن کشور داشته باشد. علت اینهم در اصل خود تکنولوژی اتمی نهفته شد، چون تکنولوژی اتمی هم میتواند به مصرف انرژی بیک برسد و هم بمصرف امور نظامی، با این علت از همان ابتدای کار گسترش تکنولوژی اتمی در دنیا این رسم در همه جا در دنیا مستقر شد که اینرا آمریکا فی‌ماد کردند که قبلا" باید هر کشوری قرارداد مبادله اتمی داشته باشد که آن در آمریکا جنبه قانونی دارد یعنی به مجلس میرود و در کشورهای دیگر هم به مجلس میرود و آن کشور و کشور طرف دیگر قرارداد یک سلسله تعهداتی را قبول میکنند و یک سری مضیقه‌ها را هم قبول میکنند. از جمله مضیقه‌ها اساس اینست که آن کشوری که می‌گیرد یعنی کشور گیرنده باید تعهد کند که از این دستگاهها و از این تکنولوژی فقط برای مصارف صلحجویانه استفاده بکند و نه برای مصارف نظامی. اصل هدف این قرارداد دو جانبه این هست منتهی هر کشور صنعتی این قرارداد دو جانبه را باید دیگری می‌بیند. آمریکا فی‌ماد تسلطی که تا ده سال پیش روی بازار تجهیزات اتمی در دنیا داشتند همیشه قوانین خودشان را تحمیل میکردند. کشورهایی که بعد وارد بازار شدند مثل فرانسه و انگلیس و آلمان، اینها نرمش بیشتری در این زمینه داشتند، دلیل این نرمش هم دو امر است یکی بعلت تازه آمدن آنها روی بازار و لزوم بازیابی که اگر آنها میخواستند وارد بازار بشوند بیک نحوی میباید با کشورهای دیگر کنار می‌آمدند. یک دلیل دیگرش هم ساخت قانونی مملکت خودشان هست. در آمریکا آن مرجعی که اجازه استفاده از تاسیسات اتمی را میدهد آن مرجع از دولت جداست و استقلال خودش را دارد که بآن می‌گویند نوکلیر رگولاتوری کامیشن - آن، آر، سی. آن، آر، سی طبق قانون در آمریکا ایجاد شده و جزء "گزکتیو" نیست یعنی طبق قانون باید هر کسی که در آمریکا نیروگاه اتمی می‌سازد از آن، آر، سی اجازه بگیرد و اگر آن، آر، سی اجازه ندهد، آنطور نیست که طرف بتواند برود پیش رئیس جمهور آمریکا و رئیس جمهور آمریکا دستور بدهد، چنین چیزی وجود ندارد. ممکن است با هم "لای فینگ" بکنند، آن داستان دیگری است ولی طبق قانون اینطور است. بنابراین آن، آر، سی همیشه در آمریکا یک نقش خاصی بازی کرده که دولت آمریکا نتوانسته صد درصد آن، آر، سی را مهار کند. اجازه صدور تجهیزات اتمی را هم در آمریکا، آن، آر، سی میدهد. یعنی اگر کسانی بخواهند از آمریکا تجهیزات اتمی صادر بکنند، باید آن، آر، سی، اجازه بدهد. بنابراین لازم است که قبلا" یک توافق بین دولت‌ها شده باشد یعنی آن، آر، سی روی آن توافقها اجازه میدهد پس یک "بایلاترال اگریمنت" میخواهد، قرارداد دو جانبه میخواهد و بعد تازه معاهده دو جانبه

بین دو دولت، آنها را متحد نمی‌کند، آن، آر، سی را یعنی آن، آر، سی هنوز آزادی عمل را در قبال اجازه صادر کردن تجهیزات نگاه میدارد ولی احترام می‌گذارد برای آن قراردادی که دولت بسته است. ولی در کشورهایی مثل فرانسه یا آلمان آن دستگای که این اجازه را می‌دهد جزء "اگز کوتیو" است یعنی جزء دولت است بنابراین تفاوت دارد یعنی دولت می‌تواند با این خیلی آسانتر کنار بیاید تا با آند دیگری. بگذریم که حالا در آمریکا مسائل بفرنج کنگره هست که همه چیز با ید برو دبه کنگره که در کشورهای اروپایی نمیرود، مسائل بفرنج افکار عمومی هست که در اروپا به آن مفهوم مطرح نیست مخصوصاً آن چیزی که در آمریکا بعنوان "هیرینگ" دارند. آن، آر، سی در هر زمینه اگر خواسته بشود با ید هیرینگ بگذارد یعنی بیاید مردم حرفهایشان را بزنند یعنی یکنوع "پراسس" دخالت افکار عمومی در کار آن، آر، سی هست که در کشورهای اروپایی نیست. خلاصه سیستم آمریکائی فوق العاده ثقیل تر است و سنگین تر است. بنابراین همکاری اتمی با آمریکا لازمهاش قبول تمام سنگینی آن سیستم است و حال اینکه در فرانسه اینطور نیست و در آلمان اینطور نیست و در انگلستان هم تا آن حد نیست. این یک تفاوت اساسی که در اول با آن برخوردیم ولی هیچوقت در روز اولی که ما شروع کردیم اولاً این تفاوت تا این حد برای ما متبلور نبود یعنی آن دیدی که امروز بنده راجع به این موضوع دارم در روز اول نداشتم که تا این حد مشکل باشد و هیچ نوع تمایز سیاسی از لحاظ اعلیحضرت بین کشورها نبود یعنی هیچوقت اعلیحضرت تصمیم نگرفتند که مثلاً "بیشتر از این کشور بخرند یا از آن کشور بخرند، هیچوقت سازمان انرژی اتمی هم چنین تصمیمی نگرفت و نه چنین دستوری به آن داده شد و نه اینکه سازمان انرژی اتمی هم خودش خود بخود چنین تصمیمی را گرفت و بطور طبیعی ما رسیدیم به آن نتایج راجع به آمریکا ما از اولین روزهای تاسیس سازمان انرژی اتمی با آمریکا و فرانسه شروع کردیم به مذاکره از همان اول، هم با صنایع آنها صحبت می‌کردیم و هم با دولت. آلمانها یک کمی دیرتر آمدند انگلیسها خیلی دیرتر ولی با آنها زیاد کار نداشتم، بیشتر اینها بودند و ژاپنیها بعد آمدند، من خوب یاد هستم و اینرا هم بدن نیست! زلحاظ تاریخ بگویم وقتی که یک هیئت بزرگ آمریکائی آمده بود به تهران در ماه مه ۱۹۷۴ که همان اول کار سازمان انرژی اتمی بود یک هیئت بزرگی از آمریکا آمده بود به تهران برای مذاکره و عقد قرارداد بین دو دولت که رئیس آن هیئت همان خانم دیکسی ری لی بود که رئیس کمیسیون انرژی اتمی آمریکا بود. آن موقع دستگاهی که در آمریکا کار می‌کرد اسمش کمیسیون انرژی اتمی آمریکا بود ولی بعد عوض شد. خانم دیکسی ری لی بود با تقریباً "ده نفر از کارشناسان و مدیران بزرگ سازمان و چند نفر از وزارت خارجه آمریکا و از "آرمز کنترول ادمنیستریشن" خلاصه از دستگاههای مختلف بود. خوب یاد هستم سفیر آمریکا یک نهار داده بود در سفارت آمریکا و ماه مه هم تقریباً "در تهران گرم بود بیرون در حیاط نشسته بودیم ساعت یک بعد از ظهر من دیدم که یک نفر آمد و گوش سفیر به پیچ کردن و یک چیزی گفت و رفت. سفیر رفت بیرون و آمد و در گوش خانم دیکسی ری لی یک چیزی پیچ و پیچ کرد و من دیدم این خیلی متعجب نشد و بعد همینطور نگاه کرد و برگشت به همکارش گفت که



هندیها بمب خودشانرا در کردند. خیلی راحت وعادی. بعد معلوم شد که همانوقت خبر رسیده بود بوسیله تلکس که هند اولین بمب اتمی را منفجر کرده و آن چیزی که من شاهد بودم وقتی که این خبری آنها رسیده هیچکدام از آنها تعجب نکردند و تمام آنها تقریبا " مثل اینکه منتظر این خبر بودند. اینرا میگویم برای اینکه امریکا عکس العمل سیاسی این نبود، مطلقا " این نبود و امریکا بعدا " فوری شروع کرد به جا روجنال که چرا اینطور شده، چرا هند این کار را کرده و ما نمیدانستیم، ولی در آن کسانی که بالاخره کار انرژی اتمی امریکا و وزارت امور خارجه آنها که آنجا بودند در هیچکدام من تعجبی ندیدم و راحت راجع به این مسئله صحبت کردند. بعد با زاگراین مسئله را ذکر کردم برای اینست که آنروز بخصوص نقطه عطفی در تمام تاریخ انرژی اتمی دنیا است به عقیده بنده. تا آنروز روابط بین کشورهای براساسی استوار بود که خیلی راحت تر بود و خیلی داد و ستد اتمی راحت تر انجام میشد، از آنروز چون اولین باریک مملکتی بعلت انتقال تکنولوژی توانسته بود بمب اتمی بسازد و این یکدفعه یک نقطه عطفی در تاریخ این داستان بود، برای اینکه آنها ی دیگری که ساخته بودند همه خودشان ساخته بودند یا با توافق دیگری ساخته بودند مثلا " انگلستان وقتی بمب اتمی ساخت بعلت سوابقی بود که در تحقیقات زمان جنگ با امریکا داشت. یک تعهدی امریکا داشت که یک مقداری اطلاعات به انگلستان بدهد که یک مقداری را دادند و یک مقداری را ندادند و ولی انگلستان بالاخره ساخت ولی امریکا غیبا وارد بودند و میدانستند. فرانسه که مطلقا " مستقلا " رفت و ساخت علیرغم تمام تضحیاتی که امریکا غیبا برای آنها فراهم کرده بودند، در اینکا ر مطلقا " فرانسویها نتوانستند چیزی بکنند مگر اینکه جاسوسی بکنند که آن امری است علیحده ولی چیزی امریکا به فرانسه نداد، بمنظور دیگر که فرانسه آنرا " دایورت " بکند روی انرژی اتمی. داستان چین و شوروی که داستانی است جدا که بنده درست نمیدانم ولی در هر صورت مسلم اینست که شوروی برای کشور چین یک کارخانه غنی کردن اورانیوم ساخت که در زمان خروش چف در دست ساختمان بود و تمام نشد وقتی که روابط سیاسی آنها قطع شد و چینیها آنها خودشان تکمیل کردند، حالا بچه ترتیبی معلوم نیست، گنجایش آن کارخانه چقدر است معلوم نیست ولی بهر صورت اولین بمب را از آن محل ساختند بنا بر این باز در آن زمینه هم روسها آگاهانه این تکنولوژی را به چین داده بودند و بعد هم دعواشان شده بود و گذاشته بودند و رفته بودند. هند تنها موردی بود که از کانادا راکتورهای اتمی خریده بود و گفته بود که بطور طبیعی آنرا برای مصارف صلحجویانه میخواهیم، تعهد خیلی سختی نداده بود برای اینکه در آن زمان خیلی سخت نبود ولی تفاهم آنها این بود که با آن بمب نمیسازند و وقتیکه هند بمب اتمی خودش را منفجر کرد یکدفعه کشورهای صنعتی عکس العملهای خیلی شدیدی اتخاذ کردند که بعدا اگر لازم شد ضمن سیاستهای انرژی اتمی خواهیم گفت. ولی میخواهم بگویم که آنروز من در تهران شاهد این داستان بودم و آن روی مذاکرات ما تا تاثیر گذاشت، باین مفهوم که بعد از آن متن قرار دادی که همانروز و فردایش صحبت کردیم و قرار شد دوباره بواشنگتن برای شش ماه بفرستیم و آنها توافق بکنند و برگردانند، تا آنوقت خیلی آسان بود برای اینکه تا آنوقت یک مدل خاصی بود که امریکا داشت که با ۳۰ کشور امضاء کرده بود. این قرارداد

همکاری دوجانبه که با ۳۰ کشور امضاء شده بود رکورد آنها در کنگره بود و همه جا بود که معلوم بود عین آنرا با فرانسه امضاء کرده، با انگلستان امضاء کرده، با آلمان امضاء کرده، و با اطریش امضاء کرده، بنابراین برای ما خیلی راحت بود که آنرا بپذیریم و برهمه‌سان اساس هم مذاکره کردیم، حالیکه ذره پس و یک ذره پیش، یک چیزهایی که خیلی جزئی بود اینطرف و آنطرف کردیم و آن متن را قرار شد بفرستیم و اشنگتن که موافقت بکنند. متن رفت و برگشت و برگشت و گرفتار شدیم و خلاصه بعد معلوم شد که سیاست آمریکا بکلی عوض شده و از آن تاریخ که مه ۱۹۷۴ باشد تا سپتامبر ۱۹۷۸ که بنده مسئول سازمان بودم مرتب با آمریکا مذاکره کردیم و اینکه عرض میکنم مرتب برای اینست که بصورت غیر قابل انعطاف. بکلی پنج سال تمام ما مذاکره کردیم یعنی چهار سال و نیم مذاکره کردیم و مرتب مذاکرات در جریان بود و هیچوقت قطع نشد. مذاکرات یا حضوری بود یا با نامه بود و یا یک هیئت آمده یا آنجا ملاقات کرده ایم و مرتب بوده و تا آخرش به نتیجه نرسیدیم. چرا برای اینکه آمریکا یک دفعه سیاستش را عوض کرد و یک توقعات دیگری داشت که البته در اواخر امریه نتایجی رسیدیم که دیگر فرصت نشد. اگر اینرا عرض کردم برای این بود که چرا ایران با آمریکا نتوانست معامله بکند و چرا فرانسه و چرا آلمان، این داستان آمریکا بود یعنی در عرض این مدت هم مرتب با صنایع آمریکا در تماس بودیم، کمپانی‌هایی که سازنده نیروی اتمی بودند میآمدند و میرفتند، با وستینگهاوس و جنرال الکتریک صحبت میکردیم، بازدید میکردیم و یک مقداری مطالعات اولیه میکردیم ولی چون تمام آن منوط به عقد این قرارداد بود و این قرارداد هم انجام نشد بنابراین با آمریکا معامله‌ای انجام نشد بهمین سادگی. شاید حالا فکر کنیم که بهمین سادگی نیست اتفاقاً، و بهمین سادگی هم نبود، علتش این بود که دولت آمریکا فوق‌العاده اصرار داشت که برنامۀ انرژی اتمی از حیثه عمل آمریکا خارج نشود به دو علت: اولاً "بعثت اقتصادی که معلوم است بالاخره طرح‌های بزرگی بود و آمریکا هم احتیاج داشت که صادرات بکند و سازندگان نیروهای اتمی در آمریکا "لابی" خیلی مهمی در واشنگتن دارند و فشار می‌آوردند و این مسلم است. علت دوم آن سیاست اتمی بود یعنی آمریکا نمیخواست که کشورهای دیگر در یک مملکتی مثل ایران یا شبیه ایران، راه پیدا بکنند و بعضی ضوابطی را که آمریکا سخت میگیرد آنها شل بگیرند و احیاناً "این بان" "پراسسی" که اسمش را گذاشته اند پخش سلاح‌های اتمی "پرا لیفریشن" او نوکلیر و پن" بانجامد. بنابراین! زلحاظ سیاست اتمی آنها هم صد درصد اصرار داشتند که در برنامه‌های ایران وارد بشوند برای اینکه وارد شدنشان این امکان را بآنها میداد که یک مقداری روی وقایع اثر بگذارند حالا از لحاظ سیاست کلی جهانی یا سیاست و روابطشان با ایران که فوق‌العاده برایشان مهم بود که از این برنامه غایب نباشند و آن دلائل دیگری دارد که بنده حالا وارد نمیشوم. در هر صورت اینکه بنده عرض کردم که باین سادگی هم نبود برای اینست که در عرض این مدت فشارهای بسیار شدید هم روی بنده بود و هم روی شخص اعلیحضرت و من شاهد بودم که با چه استقامتی اعلیحضرت در عرض این مدت در مواقعی که مشکلات بسیار عظیم با آمریکا داشتند مثلاً "مثالهای آنرا بگویم برای اینکه بدنیست در تاریخ بماند، آمریکا شیها وقتی فشار می‌آوردند روی اعلیحضرت، ایشان روی اساس

آن توافقی که ما با هم داشتیم، چون در این زمینه بنده خیلی نزدیک با اعلیحضرت توافقی داشتیم که چه کاری را میتوانیم بکنیم و چه کاری را نمیتوانیم بکنیم، ایشان همه را رد میکردند و نه تنها رد میکردند بلکه در هر مورد که رئیس جمهور آمریکا فشار روی اعلیحضرت میگذاشت حتماً "بنده را وارد میکردند و حتماً" جوابش را من باید میدادم حالا الان مثالهای آنرا یکی یکی میگویم. در زمان فورد کم سیاست جدید انرژی اتمی آمریکا فرم گرفت، یعنی نیکسون دو سال آخرش تقریباً "گرفتا ربود و زیاد نتوانست چیزی عوض بکند و فقط برنامه‌ها مسکوت مانده بود. وقتی فورد آمد کمی مقدار در زمین‌ها انرژی اتمی سیاستهای تازه آورد و خیلی هم شدید اصرار به اعلیحضرت که برای اینکه برنامه سیاست تازه ما راه بیفتد شما خوب است که قرارداد همکاری با آمریکا را امضاء بکنید و دلیلش هم این بود که از آن تاریخی که انفجار بمب اتمی هندا انجام شد آمریکا یک دفعه از همه کشورهای خواست که قراردادهائی که با آمریکا دارند عوض بکنند و چون اولین کشوری هم که قرارداد تازه با آمریکا میخواست منعقد بکند ایران بود و ایران هم زیر بار نرفته بود، هیچ قرارداد تازه دیگری هم با آمریکا امضاء نشد. کشورهای بودند: یوگسلاوی بود، مصر بود، خیلی از کشورهای بودند که در حال مذاکره با آمریکا بودند همه آنها منتظر بودند که به بینند مذاکرات آنها به کجا میرسد و مدل تازه که بیرون میآید چیست، چون میخواستند مدل تازه ایجاد کنند و چون ما مقاومت میکردیم و آنها هم مرتباً "با ما مذاکره میکردند و میدانستند که نظرات ما چیست، آنها تن به امضاء هیچ نوع قراردادی نمیدادند تا موضوع ایران حل بشود و این را فورد خیلی خوب میدانست و بهمین علت روی اعلیحضرت اصرار میکردند. نه تنها کارایران بلوکه شده بود در آمریکا بلکه اصلاً کار همکاری آمریکا با سایر کشورهای هم بلوکه شده بود. از جمله فشارهائی که فورد آورد، یک وقتی یکنفر را فرستاد و با یک سنا تور آمدند پهلوی اعلیحضرت و یک نامه آوردند. اعلیحضرت بمن فرمودند که تو باش اینجا، من همان موقعی که آنها قرارداد داشتند در بیرون بودم که فرمودند اگر لازم شود مطالبی را از بنده بپرسند. بعد اینها آمدند و خیلی زود و ملاقاتشان خیلی کم طول کشید شاید ۲۰ دقیقه، بعد که بیرون رفتند اعلیحضرت بنده را صدا فرمودند و نامه فورد را بمن دادند، هیچ چیز نگفتند و فرمودند جوابش را بده. عرض کردم که قربان شما چه صحبت کردید بفرمائید که من جوابش را چگونه بدهم. گفتند که تو به صحبت‌های من کار نداشته باش و تو برو جوابش را بده. تنها حرفی که بمن زدند این بود، و این نشان میدهد که تا چه حد اینکار را اعلیحضرت نخواستند در آن دخالت بکنند و این شهادت را من باید بدهم زیرا بعضی‌ها فکر میکنند که اعلیحضرت در هر کاری دخالت میکردند در حالی که جواب فورد را من تهیه کردم شخصاً "و خودم ماشین کردم و بردم همانجا و اعلیحضرت دقیقاً "عیناً" امضاء کردند و فرستادند و خیلی بالحن شدیدی رد کردند حرف فورد را، خیلی شدید. یک نامه یک صفحه بود که خیلی شدیداً اعلیحضرت رد کردند و گفتند که اینکار برای من مقدور نیست، مذاکره میکنیم و تا روزی که به ایران رضایت داده نشده باشد من نمیتوانم دستور امضاء اینرا بدهم. بکرات بعد در زمان کارتر، حالا بنده وارد جزئیات نمیخواهم بشوم و اگر یک کمی روی این اصرار زیاد کردم

برای اینست که بگویم که فشار روی ما علیحضرت فوقالعاده بود، روی بنده که خیلی زیاد بود آن هیچ ولی روی اعلیحضرت فوقالعاده زیاد بود و هیچوقت اعلیحضرت در این زمینه سستی نکردند و فشارها را قبول نکردند. بلکه در هر صورت این مسئله را من توضیح میدادم که با آمریکا بآن ترتیب تا آخر معامله ما نشد و بنا بر این طبیعی بود که هیچ نوع دادوستدی در زمینه انرژی اتمی با آمریکا میسر نبود ولی یک قرارداد همکاری دیگری با آمریکا داشتیم که بیشتر مربوط به زمینه های تحقیقاتی و آموزشی میشد که قبلاً "بین ایران و آمریکا وجود داشت و طبق آن قرارداد ما توانستیم یک مقدار از همکاریهای آمریکا استفاده بکنیم. از جمله یک مقدار تسهیلات از آمریکا فیها گرفتیم برای تربیت محققین ما که با آمریکا رفتند و یک مقدار از همکاریهای تحقیقاتی کوچک با آمریکا فیها داشتیم و به همین حد محدود شد. برگردیم حالا به کشورهای اروپائی، با فرانسه همانطور که عرض کردم از اول مشغول مذاکره شدیم و یک هیئت بسیار بزرگی از فرانسه در همان روزهای اول به تهران آمد و با ما مشغول مذاکره شدند و این هیئت وقتی آمد که آقای ژیسکا رستن تازه رئیس جمهور فرانسه شده بود و دستور داده بود که در زمینه همکاری اتمی با ایران هر طور که هست با ایران کنار بیاید و خیلی باعث تعجب من بود که هیئتی که آمده بود هر چه که ما میگفتیم قبول میکرد. مذاکره هم فقط سیاسی بود، با صنایع هم نبود و فقط با دولت بود و ما مورین وزارت خارجه و کمیساریای انرژی اتمی، در این هیئت بودند و من خوب یادم هست که برای بنده شده بود مسئله که چرا من هر چه میگویم اینها بدون قید و شرط قبول میکنند و یک قراردادی تهیه شد که این قرارداد حاکی از این بود که فرانسه آمادگی این را دارد که آنچه که ایران در زمینه انرژی اتمی بخواهد با ایران بدهد، تکنولوژی در تمام زمینه ها بدهد، حتی در زمینه های مثل غنی کردن اورانیوم، مثل "ریپراسینگ" سوخت مصرف شده در راکتورها و چه و چه، خلاصه وعده های خیلی زیادی دادند که اینها همه در متن قرارداد گنجانده شد ولی متن قرارداد چون یک قرارداد سیاسی بود فوقالعاده کلی بود. قرارداد رفت پاريس و بتصویب دولت فرانسه رسید، در ایران هم بتصویب دولت ایران رسید و قرار شد وقتی که در ژوئن ۷۴ که اعلیحضرت قرار بود سفر رسمی تشریف ببرند فرانسه، در طی مسافرت بفرانسه این قرارداد امضاء بشود که همینطور هم شد و قرارداد در پاريس امضاء شد و پایه روابط اتمی ایران و فرانسه شد. بنا بر این در آن موقع فرانسه نهایت آمادگی را داشت که از هر لحاظ هر نوع تسهیلاتی را در اختیار ایران قرار بدهد و ایران میتواند نسبت خیلی راحت روی کمک فرانسه حساب بکند. تفاوت رفتار این دو کشور از اینجاست روشن میشود که بعد چطور شد که ایران نتوانست با آمریکا معامله کند و از طرفی با فرانسه روابط خیلی نزدیکی در زمینه انرژی اتمی برقرار کنند. علت اساسی آن آمادگی دولت فرانسه بود که بهر نحوی که ما میخواهیم با ما کنار بیاید و خیلی زود باین ترتیب با فرانسه مشغول فعل و انفعال شدیم و خیلی زود همکاریهای ما راه افتاد و وسعت گرفت و در واقع بزرگترین "پارتنر" اتمی ایران فرانسه بود تا آخرش، حالا این قرارداد بعد چه بلائی بسرش آمد البته آن داستان دیگری است، بعلمت اینکه در طی راه، سیاست دولت فرانسه عوض شد. اینرا هم بنده باید عرض کنم که چرا رفتار دولت فرانسه با ایران عوض شد و چطور تحت تاثیر

وقایع تازه‌ای قرار گرفت. دلیلش هم این بود که در آن موقع آمریکا و شوروی خیلی نگران گسترش سلاح‌های اتمی در دنیا بودند و هر دو هیچ مایل نبودند که تکنولوژی که در اختیار کشورهای دیگر قرار داده میشود بمصرف تهیه سلاح‌های اتمی برسد. آمریکا آنها از طرف خودشان آمدند و یک ابتکاری در این زمینه شروع کردند و آن این بود که چندتا از کشورهای صنعتی را دعوت کردند خیلی محرمانه در لندن و مذاکراتی داشتند و در طی آن مذاکرات به آن کشورها پیشنهاد کردند که یک سری قواعد مشخص بین خودشان تنظیم کنند و این قواعد را همه این کشورها بصورت داوطلبانه رعایت کنند. یعنی بصورت قراردادی که تعهد ایجاد نکند نبود، ولی یک سری ضوابط بود که این ضوابط را کشورها قبول کردند که رعایت کنند. حالا بین این کشورها هم اختلافاتی بود و گرفتاریهای مغلطی داشتند و مذاکرات مدتی طول کشید کارنداریم، ولی در هر صورت نتیجه این شد که در آخر امر کشورهایی مثل فرانسه و آلمان یک مقدار رعایت تعهدات اخلاقی خودشان را در قبال آمریکا و کانادا و ایتالیا و انگلستان بکنند و یک مقدار در روابط دادوستد اتمی آنها با کشورهای دیگر، در واقع حاتم‌بخشی نکنند. بعد از اینکه فرانسه این تعهدات را در آن چیزی که بعداً "اسمش شد کلوب یا باشگاه لندن قبول کردند، یک مقدار در روابطشان با ایران تغییر پیدا شد یعنی آن قرارداد را دیگر طابقاً نعل بالنعل انجام نکرده. من خیلی راحت میتوانستم بفهمم که دولت فرانسه آن قرارداد را نمیتواند انجام بدهد و خیلی هم آنطوریکه با دیدن بعضی از زمینه‌ها اصرار نمی‌کردیم برای اینکه اصرار ما باعث ایجاد یک شبهه‌ای در اذهان بین‌المللی نیست بلکه تمایلات ایران میشد، بنابراین از لحاظ سیاسی هم صلاح نبود که در آن زمینه ما زیاد اصرار بکنیم ولی هر وقت با فرانسویها صحبت میکردم این طعنه را با آنها می‌زدم که یک قراردادی داریم که گذاشته ایم جایی دیگر و یک‌طور دیگر صحبت میکنیم و این همیشه فرانسویها را در یک موقعیت ضعیف در مقابل ما قرار میداد و در واقع یک تفاهم‌ذهنی بین ما ایجاد شده بود که آن قرارداد با آنطور و ترتیبی که امضاء شده قابل اجراء نیست، ولی سعی ما این بود که با آن ایران و فرانسه نتوانست اجراء بشود. با آلمان روابطمان یک کمی دیرتر شروع شد ولی خیلی صمیمانه تر شروع شد، و اینجا اختلاف برداشتهای کشورهای مختلف را می‌بینیم. روابط ما با فرانسه اول از طریق دولت آنها شروع شد و بعد با صنایعشان شروع کردیم. صحبت کردن، با آلمان دقیقاً "برعکس بود و اول صنایع آنها آمدند سراغ ما و یک کمپانی بزرگی که از شعب زمینس بود و آ، ا، گ بود که آن بعد رفت کنار شرکتی که همه‌اش در اختیار زمینس است بنام کرافت ورک اونیون یا کا، و، او، اینها آمدند و پیشنهاد فروش نیروگاه کردند و فوق‌العاده جدی آمدند جلو و فوق‌العاده پیشنهادهای جالبی داشتند و خیلی "اتیتود" جدی و محکمی داشتند. بعد از اینکه ما با آنها، بعد از مذاکرات چند ماهه مفصل، به یک توافق‌نامه‌ای رسیدیم بعد مذاکرات ما با دولت آلمان شروع شد و تهیه متن یک قرارداد دوجانبه را با آلمان شروع کردیم و پس از یکسال مذاکره و گرفتاری بالاخره آنها به نتیجه رسید و امضاء شد و بنابراین با آلمان و فرانسه، در هر دو مورد قرارداد همکاری دوجانبه را توانستیم امضاء بکنیم و این قراردادها هر دو به نفع ایران بود و تا آن حدی که ما توقع

داشتیم اینها تعهدات لازم را در آنجا کرده بودند، بنا بر این خیلی زود توانستیم با صنایع فرانسه و آلمان فعل و انفعال و داد و ستد را شروع کنیم. کشورهای دیگر مثل انگلستان اخیانا " نه بعلمت اینکه مشکل سیاسی در بین بود ولی بعلمت اینکه آن نوع تکنولوژی که ما انتخاب کرده بودیم انگلستان نداشت، بنا بر این با انگلستان زیاد ما فعل و انفعال بزرگی در زمینه نیروگاه های اتمی نداشتیم و برعکس در زمینه تربیت کار در در زمینه سرویس های فنی، در زمینه بعضی کمک های تحقیقاتی و "اکسپرتیز" و تحقیقات از انگلستان خیلی کمک گرفتیم و خیلی روابط دوستانه داشتیم فوق العاده و انگلیس ها حاضر به همکاری بودند، متاسفانه امکان اینکه آن نوع نیروگاهی که ما میخواستیم بفرروشند نداشتند. با ژاپن هم بهمین ترتیب روابط خیلی خوبی برقرار کردیم. ژاپنی ها آنروز در وضع اینکه بتوانند ما نیروگاه ها کامل بفرروشند نبودند ولی یک مقدار همکاری های مختلف پیش بینی کرده بودیم در زمینه های مختلف و از جمله مطالعات مربوط به سوخت و مطالعات مربوط به زلزله و یک سری روابط با آنها برقرار کرده بودیم که بعدنیمه تمام ما نماند. با کشورهای دیگر بصورت های مختلف و بطرق مختلف روابط داشتیم و همکاری داشتیم. با اسپانیا، برزیل و هند و مخصوصا " با هند مذاکرات مفصلی انجام دادیم و قرار داد همکاری دو جانبه با هند امضاء کردیم و از هند توقع داشتیم که در زمینه انتقال تکنولوژی که آنها تجربه خیلی زیادی داشتند و در زمینه آموزش کار در در بعضی زمینه های فنی و الکترونیک با کمک کنند که مشغول مذاکره بودیم ولی بعضی از فعالیتها هم شروع شده بود که بعدا متوقف ماند. با پاکستان، کشورهای اطیش، سوئیس، سوئد، کانادا با خیلی از کشورها بطور طبیعی در زمینه های کوچک گاه و بیگاه همکاری داشتیم ولی با هیچکدام همکاری وسیع نبود مثل همکاری که با آلمان و فرانسه داشتیم. این بطور خلاصه مجموع مسائلی بود که ما در قبال کشورهای دیگر داشتیم. بنا بر این یکبار دیگر تکرار میکنم که اگر ایران با آلمان و فرانسه در زمینه انرژی اتمی خیلی زیاد داد و ستد داشت و برنامه های ما متوجه این دو کشور کرده بود بطور طبیعی بعلمت این بود که هر دوی دولت های این کشورها تمایل زیاد به همکاری با ایران داشتند و قرار داد همکاری دو جانبه را هم امضاء کردند، و گرنه با آن کشورها هم نمیتوانستیم همکاری داشته باشیم. اما راجع به روابط ما با صنایع این کشورها و اینکه چطور نیروگاهها را از آنها خریدیم طبق چه روالی و بجه ترتیبی و آیا قیمتها درست بوده و مناقصه میشد گذاشت، در این زمینه بنده یک توضیح بیا میدهم، یکی اینکه مناقصه بآن مفهوم آنروز برای ایران مطلقا " عملی نبود بعلمت اینکه یک چنین راهی رفتن خودش در اول ایجاب نمیکند که در مدتی اطلاع کامل نسبت به آن طرح در داخل سازمان ایجاد بشود تا بتوانند به مناقصه بگذارند، یعنی باید تمام عوامل طرح شکافته بشود و بررسی بشود و طرح درست بشود تا آنرا به مناقصه بگذاریم، نتیجه اش اینست که باید اول یک مهندس مشاور آدم بگیرد و طرح را مطالعه بکند، پیاده بکند و عوامل آنرا بیرون بیاورد و بعد طبق ضوابطی که آن مهندس مشاور درست کرده و "دیزاین" کرده آدم مناقصه بگذارد که سازندگان و پیشنهاد دهنده. این لازمه اش حداقل دو، سه سال "می نیموم" وقت بود تا مهندس مشاور این پیشنهادات را تهیه بکند ولی این مهندس مشاور میبایستی خارج از سازندگان میبود

خارج از سازندگان بودنش فوق العاده کارش را بفرنجی تر می کرد و در نتیجه بیشتر طول میکشید و بعد هم تا مناقصه آدم بگذارد و در آن "پراسس" مناقصه وارد شود و تا آنها جواب بدهند، تا اینها بررسی بشود و نتیجه گیری بشود و مذاکره بشود، یعنی حداقل چهار تا پنج سال طول میکشید برای تاءسیسات بآن وسیعی. این چهار پنج سال را در آن موقع بما وقت نداده بودند یعنی در هر صورت مطلقاً " مطرح نبود که اعلیحضرت چهار پنج سال صبر کنند تا ما به این مطالعات برسیم و بعد یکی یکی حذف بشوند و آخرش یک کارخانه را انتخاب بکنیم و بآن قرارداد امضاء بکنیم و وقتی که امضاء شد بگوئیم بفرمائید و کارخانه را بسازید. بنا بر این در وضع آن روز ما اصلاً" مطرح نبود. یک مطلب دیگر هم که گرفتاری داشتیم که نمیتوانستیم بکنیم این بود که آن روز همه خاطرشان هست که در ایران یک سری تنگناها بود که این تنگناها اصلاً" مشکل دولت شده بود، تنگنای بندر بود، تنگنای آدم بود، تنگنای جاده بود، تنگنای سیمان بود و غیره، این تنگناها در داخل یک قرارداد به آن نحو وجود داشت و این طرحهای نیروگاه هم فوق العاده طرحهای بزرگی بود و طرحهایی بود که روی تنگناها فوق العاده اثر می گذاشت، طرحهای کوچکی نبود و از این رو در قالب آن تنگناها خیلی سختی می گنجید مگر اینکه آدم تنگناها را بردارد یعنی اینکه مثلاً" به کمپانی که میخواهد نیروگاه را بسازد اجازه بدهد که امکانات وارد کردن و پیاده کردن روی ساحل را خودش تامین کند، وگرنه اگر قرار بود از بندر بوشهر مثلاً" ما استفاده بکنیم برای اینکه اینکار را بکنیم خود بندر بوشهر اصلاً" گنجایش اینکار را نداشت و مهلت های لازم اجازه نمی داد بنا بر این میبایستی ما از بندر بوشهر بکلی صرف نظر می کردیم. حال ممکن است بگوئیم که ممکن است خود آدم آنرا هم در مناقصه می گذاشت ولی همه اینها باعث میشد که مادر "پراسسی" می افتادیم که همیشه مهلت را زیاد میکرد یعنی پیاده کردنش مهم بود، جاده ساختن مهم بود، آب در بوشهر نبود و میبایستی آب شیرین بکنند، زیرا تمام جمعیتی که در بوشهر کار میکردند روی آب شیرین شده از آب دریا زندگی میکردند، برق نبود، تلفن نبود، جاده نبود، خلاصه مناقصه گذاشتن اینها، کمپانیهای مختلف میخواست، یک کمپانی نمیکرد بعد در یک مرحله از لحاظ "منزمنت" می افتاد که آن روز ما اصلاً" آمادگی آنرا نداشتیم و من نمیدیدم که سازمان انرژی اتمی ایران آنروز که ایجاد شده بود با تعداد کارکنان و کارگری که تخصص آنها بیشتر در زمینه انرژی اتمی بود ولی در زمینه جاده سازی و بندر سازی و تمام این تاءسیسات نبود در آنروز ممکن بود که بتوانند اینکار را بکنند مگر اینکه باز دو سه سال دیگر هم باین سازمان وقت میدادیم تا متخصصین مختلف داشته باشد و "منزمنت" را ایجاد بکنند تا بتواند یک، سروه این طرحها را بهم وصل بکند. در قبال این یک راه دیگر بود و آن راهی بود که مادر بوشهر رفتیم و با اصطلاح کلید در دست بآن میگویند (ترم کبی پراژکت) قرارداد کلید در دست یک محاسنی دارد و یک معایبی. حسن اصلی آن اینست که تمام این مسئولیتها را شرکت سازنده تعهد میکنند و "پلانیگ" را در دست خودش میگیرد یعنی ریسک این مهلتها و دیر کردها را آن میپوشاند و بعلاوه یک شرکت بزرگی است در سطح جهانی که امکانات فنی دارد و همه چیزها را دارد و بنا بر این تمام اینکارها را میتواند انجام دهد. ضرر اساسی اینکار این است که خریدن آن گران ممکن است تمام بشود، یعنی

یک چنین سرویسی را که یک شرکت بزرگ یا یک کنسرسیوم شرکت‌های بزرگ بیایند و یک کار با این بزرگی را در دست بگیرند و تمام کارها را در دست بگیرند و "پلانینگ" آن ظرف پنج سال تمام بشود، این احیاناً "هزینه‌ها را رد کند با پرداخت". حالا دیگر باید دیدیم امروز که آیا می‌آید پنج سال، شش سال وقت صرف تهیه مقدمات کار بشود و بعد وارد استان بشویم و هزینه این چقدر است. یا اینکه از اول بصورت ترم‌کی وارد استان بشویم و به بینیم هزینه آن چقدر است. بنده هیچ چیز خاصی ندارم که بگویم این خوب است و یا آن، هر کدام از آنها یک حسنی دارد ولی آنروز آن چیزی که از ما خواستند این یکی بود یعنی به سازمان انرژی اتمی اعلی حضرت این فرصت را نمیدادند و مطلقاً " مطرح نبود و عجله داشتند که کار شروع بشود و این فرصت را نمیدادند که ما برویم از آن یکی طریق عمل بکنیم، بنا بر این ما مجبوراً روی ترم‌کی رفتیم و ترم‌کی هم تازه نهایت سعی را کردیم که مدت را کوتاه بکنیم برای اینکه حتی برای شروع کار منتظر عقد نهایی قراردادانشدیم، یعنی کار را با یک قرارداد مختصر که اسمش را قولنامه می‌شود گذاشت " لترا و اینتنت"، ولی البته این قولنامه به مفهوم یک ورق و دو ورق کاغذ نبود و یک قرارداد ۱۲۰ صفحه‌ای بود که خیلی چیزها در آن روشن شده بود در آن تعریف شده بود منتهی جزئیات طرح در آن نبود، برای آنکه هنوز روشن نبود، با آن یک مقداری از کار را شروع کردیم برای اینکه کار در دو سال اولش کارهای ساختمانی و کمپ و تسهیلات و تاءسیسات آن بود که لزوماً "خیلی به مطالعات بعدی احتیاج نداشت و آنها را میشد زود انجام داد یعنی در واقع با این حیلها ما توانستیم آن مهلت‌ها را کم کنیم و کار را شروع کنیم که در واقع اگر موفق میشدیم فرض بفرمائید که در سال ۱۹۸۱ آخره ۸۰ یا در طی ۸۱ نیروگاه بوشهر تکمیل میشد یعنی یک چیزی در حدود شش سال و نیم بعد از تاءسیس سازمان نیروی اتمی ما میتوانستیم اولین نیروگاه را داشته باشیم و حال اینکه در کشوری مثل برزیل اولین نیروگاه‌شان که با آمریکا قرارداد بستند با وستینگ‌ها و س آنقدر طول کشید که من نمیدانم چقدر بود چون حسابش از دستم در رفت یعنی قرار بود هفت سال باشد، بعد شد ده سال و دوازده سال و تا کنون چند سال شده، الان نمیدانم. دومی که با آلمانها بود آنهم بعلمت همین نوع برداشتها قرار بود که در سال ۸۱ تمام بشود و من چند روز قبل که یک نفر برزیلی را در پاریس دیدم گفت اگر ۸۹ تمام بشود خیلی خوب است، حالا هیچکس نیست که حساب این را بکند که از سال ۱۹۷۶ که این را شروع کردند به ساختن تا ۱۹۸۹ چقدر هزینه سرمایه‌گذاری و چقدر تلافی وقت روی این هست. اینکه عرض میکنم که هیچکس نیست که حساب کند برای اینست که در هیچ‌جای دنیا سابقه ندارد که پروژه‌هایی با این وسعت را بتوانند حساب بکنند، یعنی بتوانند کیفیات آن را بیاورند روی کامپیوتر و حساب بکنند. چنین چیزی من در هیچ‌جا ندیدم، نه در آمریکا، بهمین علت هم این مسائل امروز در آمریکا مورد بحث است و در آلمان مورد بحث است و در فرانسه مورد بحث است. یعنی اگر تمام اینها قابل حساب بود و نحوه مدیریت‌ها را هم قبلاً" میشد روی اصول فنی معین کنیم در کشورهای صنعتی این همه تشتت نسبت به مسئله نبود. یک عده به فرانسه ایراد می‌گیرند که چرا ا، د، اف یک دفعه پشت سر هم در یک تونل ۳۰ نیروگاه گذاشته و پشت سر هم می‌سازند و یک دفعه ۱۱۰ ملیار دلار قرضه بین المللی را رد کند



الان دارند به آن ایراد میگیرند معلوم نیست این مدیریت خوب است و این سرعت خوب است ، این قرضی که ، د ، اف در دنیا دارد بد است یا خوب است . اینها یک چیزهایی است که برداشتهای ملی یک مملکت است و انتخاب سیاسی یک مملکت است . در آن حدیک پروژه ، فوق العاده رسیدگی به این حرفها مشکل است و من معتقدم که با زانتخاب اعلیحضرت در آن موقع صد درصد موجه بوده برای اینکه ما نمیتوانستیم پنجسال دیگر وقت را تلف کنیم در شرایطی که دیدیم که واقعا " استابیلیتی " چقدر برای ما اهمیت داشت . اگر قرار بود که اینکار را بکنیم نمیتوانستیم پنجسال وقت را تلف کنیم تا آهسته آهسته شروع بکار کنیم بعد هم وقایع نشان داد که هر سال که میگذشت قیمت تاء سیسات اتمی بقدری شدید بالا میرفت بععلل مختلف که یکی در ارتباط با بالا رفتن قیمت نفت بود و یکی با بالا رفتن ضوابط ایمنی بود . فشار هایی که روی این کشورها بود از این لحاظ که یک مقداری عوامل تازه در این نیروگاهها وارد کنند که همه آن بنظر من زائد بود ولی از لحاظ ارضاء کردن افکار عمومی ، خودشان اضافه میکردند و در هر صورت بسرعت زیاد هم قیمت نیروگاهها هر سال میرفت بالا چون میرفت بالا معلوم نیست که آن زمان آدم بصره اش بود که صبر کند یا صرفه اش این بود که زود شروع کند ، معلوم نیست . با فرانسه هم روی همین زمینه قرار داد بسته شد . با آلمان هم روی همین زمینه قرار داد بسته شد ، ولی بعد از نیروگاه سوم ما دیگر با آن مرحله رسیده بودیم ، چون دیگر فرصت بود ، و چون فرصت بود یک مقداری از چیزها را آماده کرده بودیم یعنی اینها را شکسته بودیم و قسمتهای زیربنائی آنرا شکسته بودیم و جدا کرده بودیم ، آب و تلفن و برق هر چه که از این قبیل بود همه را جدا کرده بودیم ، اینها را خود ما مطالعاتش را انجام میدادیم و طرحش را آماده کرده بودیم که مربوط به اصفهان بود و جدا میتوانستیم مناقصه بگزاریم که حتی شرکت های ایرانی مشارکت کنند و بسازند . البته اینرا هم باید بگویم که در نیروگاههای دیگر هم در قسمت ساختمانی شرکت های ایرانی شرکت داشتند . مقاطعه کار اصلی خارجی بود ولی شرکت های ایرانی هم خیلی شرکت داشتند و خیلی هم ما ساخت می گرفتیم که یک مقدار زیادی را از ایران بخرند یا یک مقداری از کارها در ایران انجام بگیرد یعنی منظور اینست که در بست خارجیها اینکارها را انجام نمیدادند و یک مقداری ایرانیها اینکارها را انجام میدادند . بعد در اصفهان هم منظور که عرض کردم قسمتهای زیربنائی را جدا کرده بودیم . قسمتهای خانه سازی و شهر سازی را جدا کرده بودیم و قسمتهای فنی و تجهیزات فنی را جدا کرده بودیم و قسمتهای ساختمانی نیروگاه را هم جدا کرده بودیم ، اینها را میتوانستیم جدا جدا مناقصه بگزاریم و بهترین شرایط را بگیریم و فرصت هم داشتیم ، برای بعدی ها فرصت بیشتری داشتیم که پراسس را بشکنیم که واقعا " تکه تکه بتوانیم حتی تجهیزات مختلف را مناقصه بگزاریم و قیمت بگیریم . این برای نیروگاههای بعدی عملی بود برای اینکه فرصت داشتیم .

سؤال: در ایران و یا بین عده ای تصور بر اینست که در تمام کارها فشارهایی وجود داشته که کار بعدی خاصی داده بشود برای اینکه منافعی در جریان بوده . کارهای انرژی اتمی هم یکی از بزرگترین کارهای مملکت بود شاید در حد بزرگترین کارهایی که حتی در نیروها و ارتش هم انجام نمیگرفت ، آیا چنین فشارهایی وجود داشت که از محلهای خاصی خریداری بشود یا واسطه های خاصی بتوانند از این جریان استفاده بکنند ، بطور خلاصه آیا آن چیزی که

بعنوان فساد در دستگا‌ه‌های دولتی مشهور است شما را تحت فشار قرار داد یا نه ؟

دکتر اعتماد : طبیعی است که در یک چنین کاری و در آن وضعی که مملکت ما بود با لطمه یک سری فشارها وارد میشد و یک عده سعی میکردند که از مسیر اینکار بهره‌هایی ببرند ، این طبیعی است ولی همانطوریکه عرض کردم روز اول که اعلیحضرت این ما موریت را به بنده فرمودند این مطلب را بعرض ایشان رساندم که اینکار ضمن تمام مشکلاتی که دارد یکی از مشکلاتش هم اینست که حجم کار بزرگ است و پول زیاد در آن خواهد بود و ممکن است یک عده‌ای بخواهند در کار دخالت بکنند و در این زمینه اخطار کردم در آنروز ، برای اینکه در آنروز من هنوز با زدم غمگم تا این حدایمان نداشتم که اعلیحضرت تا آن حد از من پشتیبانی خواهند کرد . اخطار کردم به اعلیحضرت که اگر در اینکار دخالت بکنند ، اینکار مثل کارها دیگر نیست ، کارخانه سیلوسازی نیست ، سیمان سازی نیست ، این عیب پیدا میکنند و عیبش مملکت را گرفتار میکند ، بنا بر این باید بگذارند که من آزادانه کارم را بکنم و اعلیحضرت آنروز خیلی اکید به امیرعباس هویدا دستور فرمودند که مسئله را مواظب باش و بهیچوجه اجازه ندهد که فشاری روی من باشد ، بمنهم قول دادند که هیچکس حق ندارد دخالت کند و توبرو و کارت را بکن ، بعد البته این مسئله به همه ابلاغ نشد که تکلیف همه مردم روشن باشد بنا بر این یک عده دخالت میکردند و انواع و اقسام دخالتها که کوچک‌هایش را من حالا کارندارم چندتا مثالش را میتوانم بگویم که شاید جالب باشد در یک زمینه یکروز بنحو خیلی شدیدی روی من فشار گذاشته شد در یک جهتی که اینکار را بکنم از طرف بعضی افراد خیلی متنفذ ، در آنموقع اعلیحضرت در سن موریتس تشریف داشتند و من دسترسی فوری بایشان نداشتم ، فوری زنگ زدم به هویدا و ساعت ۱۱ بود تقریباً ، گفتم که من یک کار فوری دارم والان باید بیایم ، هویدا به شوخی گفت که از کی تا حالا دیگر تو وقت ملاقات برای من تعیین میکنی ، من باید بگویم که شما چه وقت بیاید ، گفتم که نه این یکی را من تعیین میکنم ، هرکاری که دارید باید بگذارید کنار . هویدا بیچاره با تمام حسن نیت گفت خیلی خوب همین الان پاشوید و بیاید . من یاد هستم که فوری در ساعت ۱۱ ونیم رسیدم به دفترش و گفتم چیست ؟ گفتم که من آمده‌ام اینجا که متحصن بشوم . گفتم چرا متحصن بشوی و داستان چیست ؟ من گفتم که در کار من مگر خاطرتان نیست که روز اول حضوراً اعلیحضرت عرض کردم و اعلیحضرت هم قبول فرمودند که هیچکس نباید در کار من دخالت کند ، ولی الان فشارهایی هست . هرچه پرسیدند کجا ؟ گفتم من نمیگویم ولی تا فشار را برنندارید من نمیتوانم کار کنم . گفتند حالا چرا میخواهی متحصن بشوی ؟ گفتم من آنقدر اینجا میایستم تا جواب مرا از اعلیحضرت بگیرم . بالاخره هویدا همانجا صدا کرد و یک تلگراف با نظر من تهیه کرد حضوراً اعلیحضرت که اعتماداً حالا آمده به نخست وزیر و بیرون هم نمیرود تا جوابش را بدهید . ما هم آنجا ماندیم تا آنها را آقای هویدا دادند و بعد سه هزار زور چون جواب نرسید ، بنده را راضی کردند که بروم دفترم و کارم را بکنم تا عصری که اگر تا عصر جواب نیامد دوباره بروم و متحصن بشوم . عصری زنگ زدند که بیا ، رفتم تلگراف اعلیحضرت را نشان دادم و خیلی هم عصبانی بودند که چرا اینمورد پیش آمده و ضمناً همان روز به هویدا دستور داده بودند که سفراء کشورهای آنجا را که ما با آنها ارتباط داریم همه را

بخواهند، امریکا، فرانسه، آلمان، انگلستان، همه را خود هویدا به سفراء اکیدا" از طرف دولت ایران بگوید که مواظب باشند ایرانی، خارجی و از هر طریقی که در کار اتم بخواهد دخالت کند بکلی آن مملکت را کنار میگذارند. این اظهار بود که به این کشور ها داده برای اینکه یکی از مشکلات اینکا را این بود که فقط با ایرانی مربوط نبوده، فرنگیها هم دخالت میکردند و آنها هم میخواستند از این زمینه بهره ببرند و بعد هم مخلوط بین ایرانی و فرنگی دیگر ما نمیتوانستیم تشخیص بدهیم که از کجا فشار میآید. برای اینکه خود فرنگیها در این داستان وارد نشوند، اعلیحضرت این دستور را داده بودند و این دستور را هویدا به همه سفراء ابلاغ کرد و یک یک آنها را خواست که آمدند و به همه آنها ابلاغ کرد و حداقل آن سفراء به مملکت خودشان فهمانند که در این زمینه باید مواظب باشند. فرموده بودند که تمام کارها صرفاً " چون از طرف دولت ایران اجرا میشود و سازمان انرژی اتمی یک ارگان دولتی است مستقیم باید انجام شود و واسطه مطلقاً" وجود ندارد و هیچکس به هیچ عنوان و طریقی جز در نتیجه کار خودش نباید پولی بگیرد و این یک مقدار کار ما را راحت کرد و من رفتم سرکارم، موارد دیگری با زهم پیش میآمد که افراد متنفاً از طرق مختلف وارد داستان میشدند که هر دفعه با مراجعه به اعلیحضرت حتی از نزدیکترین افراد به اعلیحضرت این دخالتها را میکردند، با مراجعه به اعلیحضرت و با صلاح دست به زانوی ایشان شدن مشکل حل میشد و در تمام این موارد یک دفعه نبود که اصلاً" برای اعلیحضرت شکی باشد در این زمینه و همیشه حق را بمن میدادند و دخالت افراد را از روی سازمان بر میداشتند حتی دخالت خودشان را یعنی با لآخره اعلیحضرت مسئول مملکت بودند و میدانیم که مسائل مملکتی با اراده ایشان میچرخید، حتی از دخالت خودشان هم من جلوگیری کردم و با موافقت خودشان جلوگیری کردم و این در چند مورد بود. یک مورد آن که خیلی مشخص است بنده میتوانم بگویم مثالش جالب است و کسانی هم که شاهد قسمتی از صحنه بودند هستند الان. مدتها با فرانسویها مذاکره میکردیم برای خرید دونیروگاه در دارخوئین خوزستان، فرانسویها بععلل مختلف پیشنهادشان نه کامل بود و نه اینکه قیمتهایشان معقول بود. قیمتها فوق العاده خراج و وزن بود و علت اساسی آنها واقعاً" این نبود که فرانسویها دانسته در آن موقع میخواستند سرمایه بگذارند، علت اساسی امر این بود که "ست آب" و تشکیلاتی که فرانسویها برای اینکا درست کردند "آداپته" نبود برای چنین کار بزرگی در خارج. چندین شرکت بزرگ دور هم جمع شده بودند و با هم کنار آمده بودند که اینکا را بکنند و هر کدام از این شرکتها ریسک برای خودش حساب کرده بود در یک کار بزرگ نادانسته در یک کشور خارجی و بعد آن واحدی که با ما مذاکره میکرد آن یک ریسک اضافی روی این داستان حساب کرده بود، یعنی در واقع ریسک در ریسک و تمام محاسبات اینها فوق العاده با دکرده بود و اینرا فوری ما متوجه شدیم و نگاهش داشتیم و طی مدت دو سال ما مجبور شدیم تکه تکه مذاکره بکنیم تا آهسته آهسته ارقام را روشن بکنیم و پائین بیآوریم و یک مقدار هم عوامل ریسک را از بین ببریم. مثلاً" فرض بفرمائید که فرانسویها عامل ریسک گذاشته بودند که اگر دولت ایران بموقع فلان اجازه راندا، برای اینکه اینها تعهد داشتند و در سازمان معینی میبایست نیروگاه را تحویل میدادند و اگر نمیدادند برای هر روز تا خیر

یک مقدار زیادی "پنالٹی" ایجاد میکرد. اگر فلانطور نشد و اگر وزارت دارایی فلانکار را نکرد، و یا وزارت کار اجازه فلانکارگران داد، از این حرفها خیلی زیاد داشت، برای همین مطلب اینها همه اینها را ریسک حساب کرده بودند، ما اینها همه را بتدریج با مذاکره که با دستگاہای مختلف مملکتی کردیم و اجازه نامه هائی که قبلاً" برایشان گرفتیم یا مبادله نامه هائی که گرفتیم، اینها را یک مقدار صاف و روشن کردیم تا یک کمی دلشان روشن شد و توانستند یک مقداری هزینه را پائین بیاورند، تا بالاخره به آن هدف نهائی قرارداد رسیده بودیم. در ضمن اینکه مشغول این مذاکره بودیم و هنوز خیلی از نتیجه دور بودیم رئیس جمهور فرانسه یعنی ژیسکا رداستن یک سفر رسمی با ایران آمد بالطبع هم اول یکمقداری مذاکرات محرمانه بین ایشان و اعلیحضرت تنها با هم داشتند، بعد یکروز که صبح با هم مذاکره داشتند، ظهر خاطر مهم هست که هویدا مهمانی داده بود برای ژیسکا رداستن در نخست وزیری و بنده راهم دعوت کرده بود. بعد از ناها رهویدا از بنده دعوت کرده بود که بروم در یک اطاق و رفتم در آن اطاق دیدم که آقای ژیسکا رداستن و چند نفر از وزیرانش نشسته اند، دو سه نفر از وزراء ایران هم بودند و بنده، و هویدا گفتند که امروز صبح اعلیحضرت با ژیسکا رداستن مذاکره کردند و قرارشان بر این شده که طی اقامت ژیسکا رداستن در ایران این قرارداد امضاء بشود، که حال امن باید اینرا خلاصه بگویم که فوق العاده برخورد شدیدی بین بنده و آقای ژیسکا رداستن از یکطرف و بین بنده و آقای نخست وزیر دولت شاهنشاهی ایران از یکطرف که اینکار ممکن نیست و تنها کاری که دولت ایران میتواند بکند اینست که بنده را عوض کنند و یک نفر دیگر را بجای من بگذارند ولی خارج از این دولت ایران هیچ نوع قدرتی در مورد عقد قرارداد ندارند اگر قرار است که من امضاء کنم و اگر قرار است که مرا عوض کنند و کس دیگری را بگذارند آن دیگری به من مربوط نیست. جواب ژیسکا رداستن را هم خیلی صریح دادم و گفتم که آقای ژیسکا رداستن من اگر این قرارداد را امضاء بکنم اولین کسی که باید بمن ایراد بگیرد خود شما هستید، نه دولت ایران، قبل از اینکه دولت ایران بمن ایراد بگیرد باید خود شما ایراد بگیرید. گفت چطور؟ گفتم برای اینکه من در مکتب شما بزرگ شده ام و از شما یاد گرفته ام. من در فرانسه تحصیل کرده ام و بعد هم تمام این مراحل را که شما طی کردید تا امروز که شده اید فرانسه و بمانیرو گساره میفرشید، من همه را مطالعه کرده ام اگر فکر میکنید که من آن پیامی را که از شما گرفته ام باین زودی فراموش میکنم، اشتباه میکنید و اگر فراموش میکنم شما باید اول یقه مرا بچسبید و بگوئید که پس تو شاگرد خوبی نبودی، پس بدانید که همان بلائی را که شما بسر امریکائی آوردید منم میخواهم بسر شما بیاورم و موظفم که جلوی نخست وزیر مملکتتم بگویم که من این بلا را باید بسر شما بیاورم، اگر شما میگوئید بد است چرا کردید و اگر میگوئید خوب است پس چرا من نکنم و خیلی شدید گفتم که اگر میخواهید مذاکره بکنیم وزراء شما به نشینند که مذاکره بکنیم، ممکن است مذاکره هفت روز طول بکشد و ممکن است هفت ماه طول بکشد و ممکن است هفت سال طول بکشد و من حاضر مذاکره کنم، ولی حاضر به عقد قرارداد نیستم. بعد بالاخره فکر کردم که خوب اعلیحضرت باین شخص قول داده اند و من باید یک راه حلی برای این داستان پیدا کنم. فوری از آنجا بلند شدم و رفتم زنگ زدم،

تصور میکنم به قریب ، که من الان باید شرفیاب بشوم و گفتم آیا بعد از ظهر استراحت نمیفرمایند؟ او گفت چرا ، و گفتم خوب در هر صورت امروز را اجازه بدهند که من بیآیم . اعلیحضرت فوری اجازه دادند که من بروم و خوب یادم هست که تابستان بود در باغ سعدآباد قدم میزدند خیلی هم اوقاتشان تلخ بود و مشغول بودند و فرمودند چه شده ؟ بعرض رساندم قربان ناها ربا ژیسکا رdstن وهویدا بودیم ، وجریان را عرض کردم ، حالا من آمده ام که بعرض برسانم که من میدانم اعلیحضرت چه مذاکره ای با ژیسکا رdstن فرموده اید ، البته اعلیحضرت مختارید و هر طور هم که ابرفرما ئیده مانست ولی تصمیم اعلیحضرت به بنده ارتباطی ندارد ، من یک نفر کارمند دولت شاهنشاهی ایران هستم ، اعلیحضرت تنها کاری که میتوانند بکنند اینست که بنده را از کارم معزول بفرمایند یا یک کار دیگر هم میتوانم بکنم . اعلیحضرت فرمودند چکار ؟ عرض کردم که همین جا با غچه است و بفرمائید سر بنده را ببیا غچه بزنند ، از این دو کار اعلیحضرت بیشتر نمیتوانند بکنند ، یا این و یا آن ، ولی اینکه بفرمایند که بنده بروم و آن قرارداد را امضاء کنم نه بمصالح مملکت است و نه بمصالح اعلیحضرت و نه بمصالح بنده . یک دفعه یخشان باز شد و خندیدند و گفتند حالا چرا سرت را بزنم ، ولی قرارداد را چرا نمیخواهی امضاء بکنی؟ گفتم قربان بنده قرارداد را امضاء میکنم باین شرط که آن رقمی که بنده میگویم آقای ژیسکا رdstن که خیلی اصرار دارد دست پربفرمانسه برگردد در قمش را من میگویم که بگذار در قرارداد ، بعد منم امضاء میکنم . فرمودند چه رقمی تو میگوئی و بنده رقمی گفتم . فرمودند تو از روی چه این رقم را میگوئی؟ گفتم این دیگر قربان به شما مربوط است و بنده ، و بعد بنده را ببرید و محاکمه بفرمائید ، میدانم دادگاه ببرید و رقم و عدد بخواهید ، آنجا دیگر من باید جواب شما را بدهم و این دیگر به ژیسکا رdstن مربوط نیست شما اجازه بدهید روی این رقم توافق بشود ، اگر میخواهد توافق میکند و اگر نمیکند پس هیچ دیگر و ما هم آمادگی داریم . خلاصه هر طرفی اعلیحضرت رفتند من بایشان ثابت کردم که این مصالح ایران نیست و واقعاً " این مرد را من آنروز میخواستم به پایشان بیفتم برای اینکه آخرش من میدانم که اعلیحضرت قول داده بود به ژیسکا رdstن ، صد درصد هم قول داده و فوق العاده ژیسکا رdstن را دوست داشتند ، آخرش یک دفعه قیافه ایشان باز شد و گفتند که برو کارت را بکن ، همانکه تو میگوئی درست است ، میخواهی هر کاری بکنی بکن و من جوابش را میدهم و میگویم که اعتماد میکند و این حمایت اعلیحضرت را که من به چشم خودم اینطور دیدم تمام افسانه هائی که همه در باره اعلیحضرت میگویند برای من پاک میکند و تمام اینها ئی که میگویند مثلاً "اگر اعلیحضرت به رئیس فلان کشور قولی را داده و نمیشود ، اراده اعلیحضرت اراده ای نبود که در قرآن نوشته شده باشد . اعلیحضرت یک مردی بودند منطقی که با آدم بحث میکردند و در جائی که حس میکردند که انسان منافع مملکت را حفظ میکند ، من نمیتوانم و مغز من نمیتواند با و رکنند که اعلیحضرت خلاف مصالح مملکتشان دستوری میدادند ، ولو اینکه در اراده ایشان بوده ، ولو اینکه در مضیقه قرار می گرفتند ، ولو اینکه قول داده بودند ، چنین افسانه را من باور نمیکنم و نود درصد مسئولین مملکتی همین حرف را میزدند ، نود درصد مسئولین

مملکتی مسئولیتهای خودشان را لوٹ می‌کردند و بعد بعنوان اینکه اراده اعلیحضرت است و یا اعلیحضرت قول داده‌اند یا اگر فلانکار را بکنند، کارش بردش می‌آید، نخست وزیر انگلستان بدش می‌آید، من شدیداً " اینرا رد می‌کنم و تجربه من عکس اینرا نشان می‌دهد و این داستان را اگر با تفصیل عرض کردم برای این بود که برای یک دفعه روشن باشد که اعلیحضرت در این سطح نبودند که منافع مملکت را فدای امیال خودشان به آن مفهوم بکنند و این قدر سیاست داشتند که اگر واقعاً " اطمینان پیدا می‌کردند که طرف حرفش درست است و با دلسوزی حرف را می‌زنند، این قدر سعه صدر داشتند که قبول کنند و هیچوقت هم دلگیر نمی‌شدند از بنده و هیچوقت بعلت این حرفها و رفتار من دلگیر نشدند، ممکن است که یک دلگیریهای دیگر باشد آن داستان دیگری است ولی باین علت هیچوقت .

سؤال: آیا شرکتهای بزرگ خارجی سعی نمی‌کردند که با دادن امتیازاتی بشما و ادارتان کنند که قراردادها را بکنند؟

دکتر اعتماد: اگر از این امتیازات منظورتان اینست که با تطمیع مسئولین سازمان انرژی اتمی و آنهایی که با آنان برای عقد قراردادها مذاکره می‌کردند، باید عرض کنم که چرا مسلماً " این روالی است که شرکتهای بزرگ صنعتی غرب دارند و در قبسال سرویسهایی که می‌دهند و اجناسی که می‌فروشند همیشه هم در جوار آن سعی می‌کنند که با بدست آوردن دل بعضی از مسئولین بتوانند در قراردادها تا آنجا که ممکن است منافع خودشان را حفظ کنند. این چیزی است که عادی است و سابقه دارد و سابقه را هم شنیده‌ایم و بسه ایران هم محدود نمی‌شود و در همه کشورها هست. بنا بر این ما هم با این مشکل روبرو بودیم. اولاً این مشکل را بدو طریق ما با آن مواجه بودیم یکی از طریق مستقیم و دیگری از طریق غیر مستقیم. مستقیم آن این بوده که به بنده و یا سایر همکارانم در سازمان وعده‌هایی بدهند در قبال مساعدتهایی که نسبت به آنها در قرارداد بکنیم، این مستقیم آنست. غیر مستقیم آن اینست که آنها با یک عده از افراد متنفذ مملکتی که آنها فکر می‌کردند که می‌توانستند در آن پروژه نفوذ داشته باشند وعده‌هایی داده باشند یا پولهای سی‌داده باشند باین امید که آنها بتوانند بنحوی در عقد قراردادها و یا در مواد مختلف قرارداد دخالت بکنند، مستقیم آن خیلی راحت بود مقابل کردن با آن، برای اینکه خیلی زود در برداشتهای اولی و در گفتگوهای صریح و روشنی که من با آنها داشتم مسئله را کاملاً برایشان روشن می‌کردم و خیلی زود در جلساتی که با همکاران مشترکمان داشتم برای همکارانم روشن می‌کردم و بالاخره طرز رفتار و احساس مسئولیتی که در سازمان بود یک مقداری بیمه می‌کرد همکاران بنده را در مقابل قبول چنین مواردی ولی آنها تازه بدون گرفتاری نبود و بنده خوب یاد هم هست که در اولین مذاکراتی که با کانادا آنها می‌کردیم که شاید اول از کانادا آنها بتوانیم نیروگاه بخریم، خوب یاد هم هست که یک شب در یکی از هتلهای وین با رئیس سازمان انرژی اتمی کانادا مذاکره می‌کردیم درباره خرید احتمالی نیروگاه از کانادا و بعد از اینکه صحبت ما گرم شد یک دفعه برگشت و بمن گفت که راجع به قیمتها هم وقتی که مذاکره می‌کنیم البته سهم شما محفوظ خواهد شد. من درست متوجه نشدم که

منظورش چه هست و بیشتر خواستم که هریچ و روشن بگوید برای اینکه موضوع روشن شود و گفتم که منظور شما از "سهم ما" چه هست؟ گفت اینطور که بما گفته اند باید بصورت معمول بالاخره یک چند درصدی در قیمت نیروگاه برای آنهائی که اینکار را میکنند و زحمت میکشند در نظر بگیریم و حالا در مورد شما تا ده درصد میتوانیم بدهیم که من البته فوق العاده عصبانی و ناراحت شدم و بدون خدا حافظی در اطاق را بهم زدم و رفتم بیرون و از آن بیعد مطلقاً "هیچکس در سا زمان ما با کانا نا نتوانست مذاکره کند و طرف بشود. یعنی فوری را طاق رفتم بیرون و دستور اکید دادم که تمام مذاکرات با کانا نا قطع شود و اینهم بدون اینکه حتی حضوراً علیحضرت هم گزارش بکنم که مذاکرات با کانا نا قطع کردیم. خیلی بطور طبیعی، بعد که فرمودند بعرضشان رساندم کانا نا آنها آنطور که بنده دیدم آدمهای جدی نیستند و ما نمیتوانیم با آنها کار کنیم. این یک موردش بود که خیلی مستقیم طرف بنشیند جلوی روی آدم و چنین پیشنهادهای را بکند. حالا چه کسی با وجه گفته است و چه تصویری از ایرانی در کانا نا داده شده است، با اینها روی چه حساب میکردند و زمینهها را کجا مهیا کرده بودند، زیرا طرف آنقدر بخودش مطمئن بود که ملاحظه نکرد که این مسئله را بطریق دیگری بگوید. بعد هم انعکاس عمل من در سا زمان انرژی اتمی خودش مفهوم داشت یعنی وقتی که دستور قطع مذاکرات با کانا نا را دادم این برای افراد روشن میشد که مسئله خیلی جدی است و نمیتوانند زیاد با این داستان بازی کنند. در زمینه قرارداد با آلمانها یا دم هست که با آنها بیک نحو دیگری عمل کردیم. وقتی که تمام قیمتها را برده بودیم و تمام کرده بودیم و تمام جزئیات را مطالعه کرده بودیم و به یک رقم کلی رسیده بودیم خوب یا دم هست که رئیس شرکت کا، و، او آلمانی آمده بود برای اینکه آخرین صحبتها را بکنیم و جمع و تفریق بکنیم برای اینکه همه چیز حساب شده بود. جمع و تفریق بکنیم و قیمت را بگذاریم روی قرارداد و امضاء بکنیم و آنکسی که در سا زمان انرژی اتمی مسئول اجراء طرحهای نیروگاهها بود احمد ستوده نیا بود که آدم بسیار قابل و شریفی است، بود و هست و فوق العاده دقیق مذاکره کرده بود و خیلی خوب. در جلسه مذاکره ستوده نیا بود و رئیس کرافت اونیون و بنده، بعد از آنکه رقمها را جمع زدند بمن گفتند که جمع رقمها اینقدر میشود، من یک دفعه برگشتم و به رئیس کا، و، او گفتم که حالا امروز انشاء الله قرارداد را امضاء میکنیم ولی سهم من چه میشود؟ یک دفعه آنطرف سرخ شد و نا راحت شد و گفت سهم شما هر قدر که بگوئید و چون شاهد هم من داشتم از این جهت نمیتوانست دیگر منکر بشود، گفت هر طور که بگوئید و در هر جای دنیا، در اختیار شما است و اصلاً مطلبی نیست ولی خیلی ناراحت شد. من گفتم پس این قول را میدهی که من هر طور که گفتم عمل بکنید؟ گفت بله. رو کردم به ستوده نیا و گفتم که صد ملیون مارک از این رقم کم کن. بعد او گفت که از رقم چرا کسر میکنید؟ گفتم که آن سهم من است و در همان جلسه دو دقیقه طول نکشید که صد ملیون مارک من روی آن قرارداد از آلمانها تخفیف گرفتم. البته با یک حيله ای که طرف دیگر از آن نمیتوانست در برود. اینهم یک مثالی در باره اینکه نسبت به آنهاى دیگر چگونه رفتار شد.

سؤال: در واقع این پول کم شد؟

دکتر اعتماد: بله از رقم کم کردیم و تمام شد رفت. طرف هم چیزی نتوانست بگوید. این مستقیم آن موضوع بود. ولی غیر مستقیم آن من مطمئن هستم که ما نتوانستیم کنترل بکنیم و نمیدانم کجا وجه شخصی، ولی احساس من اینست که بطور غیر مستقیم افرادی از این کمپانیها به عنا وینی پول گرفتند و پول مفت هم گرفتند برای آنکه کمپانیها بهیچوجه احتیاجی به اینکار نداشتند ولی این کمپانیها در واقع خودشان را بیمه کردند باین مفهوم که اینکار را میگردند. یعنی میخواستیم که آنها پول بیخود نمیدادند، این ها وقتی دو سال با ما مذاکره میکردند، یعنی دو سال اوضاع برایشان نامعلوم بوده برای اینکه از ما نمیتوانستند درست اطمینان داشته باشند که تا آخرش چه موقع به نتیجه میرسند. در عرض این دو سال به بعضی از متنفذین مملکت پول میدادند برای اینکه از آنها "مود" کار را بگیرند و آنها بروند و برای آنها خبر ببرند که در مملکت چه میگذرد یا اعلیحضرت چه میگویند یا آند دیگری چه میگوید تا بفهمند که اینکارها عاقبت دارد یا ندارد که به کجا میرسد. من فکر میکنم که یک چنین بیمه‌های میگردند و پولهای می‌دادند که احیاناً آنها هم شاید یک وعده‌هایی میدادند که اگر وقتی کار خراب شد و به قرارداد نرسید آنها بتوانند اقدام بکنند. من روی آن کنترل ندارم ولی حدس میزنم، افرادی را هم تقریباً در مغزم می‌بینم که چه افرادی ممکن است این استفاده را کرده باشند. در مورد فرانسویها یک نفر فرانسوی این استفاده را کرد و خیلی عجیب بود که با اجازه خود بنده اینکار را کردند، یعنی آمدند و گفتند که ما یک پولهای یک جاهائی باید بدهیم و از یک مسیرهای باید بدهیم و این چون یک قرارداد بزرگی است این پول را از این مسیر میتوانیم بدهیم. این مطلب را هم من بعرض اعلیحضرت رساندم و اعلیحضرت ایرادی ندیدند و گفتند که خودشان هرکاری که میخواهند بکنند، یعنی در واقع بما مربوط نبود ولی چون ما از آنها تعهد اخلاقی گرفته بودیم که هیچ پولی خارج از سرویسهای واقعی بکسی ندهند آنرا آمدند و مردانه پرسیدند، ما هم با آنها اجازه دادیم و دادند. بنا بر این در زمینه فرانسویها میدانم که یکی از فرانسویها این استفاده را کرد و بعضی از ایرانیها هم استفاده کردند. در زمینه همکاران داخل سازمان هیچوقت عامل مثبتی بدست من نیا مد که بفهمم که یکی از همکارانم بطریقی توانسته باشد که از این مسوارد استفاده بکند جز بعضی چیزهای خیلی جزئی در سطوح پائین، احیاناً "شاید پرداخت صورت حسابهای بعضی‌ها پس و پیش شده باشد، آنرا من میدانم یعنی آن در حد این نبود که من روی آن کنترل داشته باشم ولی در آن حدی که به پروژه‌های بزرگ مربوط میشود، هیچ، من آنرا میتوانم تعهد بکنم و بعد هم در این ماجرا برای هیچکس نتوانستند هیچ چیز پیدا بکنند. در ضمن هم چون اسم همکارم احمد ستوده نیا را بردم باید بگویم که احمد ستوده نیا یکی از شایسته‌ترین جوانانی بود که من در ایران در تمام تجربه کارم برخورد کردم و خاطر هستم که وقتی اوشنید که سازمان انرژی اتمی دارد تشکیل میشود همان در روزهای اول آمد پیش من و جوانی بود که تحصیلات فوق العاده درخشان داشت و دکترادر "نوکلیر اینجینیرینگ" از یو، سی، ال، ا، داشت. بعد دوره‌های مدیریت و تخصص های مدیریت دیده بود، بعد هم آمده بود به ایران و چون اتمی نبود رفته بود در کنسرسیوم



نفت در " رزرو را اینجینیرینگ " کا رمیکرد که فوق العاده مهندس خوبی بود او و روزی که مرادید گفت که فوق العاده خوشحالم که مملکت داردمیرود بطرف انرژی اتمی و میخواهم که با شما کار کنم . گفتم در کجا کار میکنید؟ گفت برای کنسرسیوم کار میکنم . گفتم کارتان چطور است؟ گفت حقوقم خیلی خوب است و هیچوقت هم شما چنین حقوقی بمن نمیتوانید بدهید ولی رفتاری که خارجی با من میکند ، حالات از آنوقت خیلی وضع خوب شده بود ، وصیحتا عصر اینها ما را سرمیگردانند و کار بیحاصل میکنم ، من میخواهم که برای مملکت کار کنم و نه برای کنسرسیوم . بعد آمد و شروع کرد بکار و خیلی زود مسئولیت را گرفت و مسئول اجرای بزرگترین طرحهای سازمان شد و خوب یاد م هست که سال اول که اعلیحضرت برای بازدید نیروگاه بوشهر تشریف آوردند ، همکاران بنده که صف کشیده بودند ، سرفا احمد ستوده نیا بود و جوان هم بود ، اعلیحضرت فرمودند وقتی که ستوده نیا را معرفی کردم و عرض کردم که او یک مهندس فوق العاده قابل است و جوانی فوق العاده وطنپرست ، بصورت خیلی عجیب و علاقه بکارش دارد و روزی ۱۶ ساعت هم کار میکند و سرش را هم بزنید ممکن نیست که کارش را پس و پیش بکند ، یعنی دو ساعت جلوی من میایستاد و آن چیزی که واقعیت حکم میکرد همان کار را میکرد . بعد اعلیحضرت مرا کشیدند کنار و گفتند اینرا از کجا آوردی؟ گفتم این جوانی کسه الان مسئول بزرگترین طرح مملکت است ، او تا چند سال پیش در کنسرسیوم آب خنک میخورد و او را سرمیگردانند و این داستانی است که من با زبر میگردم بآن . آنهایی که مسائل را از دیدهای یک کم ساد ترنگاه میکردند فراموش میکنند که این یک شخصی بود که در ایران بود و به جرات میتوانم بگویم که اگر مانده بود و ده سال در دستگاہهای دولتی کار کرده بود بطور مسلم یکی از ستاره های صحنه فعالیتهای مملکتی میشد ولی این شخص در شرایطی بود که مملکت آنطوریکه باید با او اجازه کار نمیداد و یک تشکیلات دیگر که ایندفعه اتم بود ولی ممکن بود چیز دیگری باشد یک دفعه متبلور کرده بود و همه اینها را جمع کرده بود و آنجائی که تاثیر جانی این نوع طرحها را من عرض میکردم برای همین اثراتش بود . حالا یک مثال دیگری را میگویم . چقدر افراد را ما توانستیم جمع بکنیم ، و طرحهای دیگر چقدر نتوانستند اما مثال اینها را جمع بکنند؟ اگر این طرحها نبودند ، همینطور این اشخاص پخش میشدند و اینطرف و آنطرف میرفتند و بدردمی خوردند . ستوده نیا متاسفانه بعد از انقلاب گرفتار شد و الان زندان است و سه سال است که در زندان است ، بدون اینکه جرمی داشته باشد و یا اینکه اعلام جرمی علیه او شده باشد ، فعلا" در زندان هست و خدا میداند که کی آزاد میشود .

سؤال: آقای دکتر بعد از انقلاب و شاید هم قبل از انقلاب تهمتی به دستگاہ شما زده بودند که آنجا یک قرار دادی ، البته من دارم تمام اینها را میان گیومه میگویم و از قول کسانی که این انتقادات را میکردند که قرار دادی شما بسته اید که ایران را تبدیل به زباله دانی و قبرستان زباله اتمی دنیا بکنید ، راجع به این موضوع خواهش میکنم مطالب لازم را بفرمائید؟

دکتر اعتماد: این داستان حالا آنچه که ظاهرها مرهست حالا بگویم که چه شد. این داستان یکوقتی نه به آن مفهومی که الان شما گفتید و دیگران گفتند، ولی بطریق دیگری مطرح شد و در مورد آن صحبت شد و از حدود صحبت هم خارج نشدیم، بعد این اتهام به سازمان انرژی اتمی زده شد در موقعی که مغزها میجوشید و هرکسی به هرکسی تهمت میزد و هرکسی فقط در فکرایین بوده که سیستم را تخطئه بکند ولی بعد که بالاخره انقلاب شد و دفتر دستک بدست آنها افتاد و آنچه که گشتند چیزی نتوانستند پیدا بکنند که یک چنین چیزی بوده و در هر صورت بعد از تحقیقات و بررسیهای زیاد آقای سبحانی که اولین رئیس انرژی اتمی ایران بعد از انقلاب بودند، رسماً "اینرا تکذیب کردند، یعنی در واقع برای بنده جایی نگذاشتند که بنده دفاع بکنم. یعنی ایشان بعد از تحقیقات خودشان روی مدارک سازمان انرژی اتمی رسماً "تکذیب کردند و تکذیب آن هم آثارش در روزنامه‌ها هست و در رادیو هم گفته شده، ولی اصل داستان این بود که یکوقتی یک خبرنگار آلمانی میآید به حضور اعلیحضرت، بسیار خبرنگار پررو و بی چشم‌پوشی بود، اینکه من عرض میکنم بی چشم‌پوشی برای اینکه بعد نوار مصاحبه‌اش را با اعلیحضرت گرفتم و نوار را هم الان دارم. او بعد از صحبت‌های زیاد با اعلیحضرت یک دفعه از اعلیحضرت میپرسد که حالا که شما در انرژی اتمی میروید زباله‌هایش را چکار می‌خواهید بکنید و با این زباله‌ها چه نوع کاری می‌خواهید بکنید؟ اعلیحضرت میفرماید که خوشبختانه ما یک مملکت بزرگی داریم که یک مقدار زیادی از آن بیابان است و فکر میکنم که در این زمینه محروم نیستیم و اگر بعضی کشورهای کوچک هستند که جا ندارند، ما بالاخره آنقدر جایی داریم و در جاهایی که در آن جمعیت نیست احیاناً "یک راهی که پیدا خواهیم کرد که زباله‌ها یمان را یکجا بگذاریم. کشورهای کوچک و پرجمعیت این مشکل را دارند و کشورهای پرجمعیت بعد باسئوال بسیار زیاد و تکنیکهای پرسشی که میدانی خبرنگارها بکار میبرند، دائماً "اعلیحضرت را به این راه آورده که خوب پس شما که این امکان را در مملکت دارید، آیا این امکان را حاضر هستید یک روزی در اختیار دیگران قرار بدهید، دیگرانی کسه گرفتاری دارند و اعلیحضرت که این همه بدنیای کم میفرماید و اگر کشوری مثل اطریش و بلژیک یا سوئیس که کشورهای کوچک هستند و جمعیت زیاد دارند، اینها احتیاج داشته باشند میتوانند از این امکان شما استفاده بکنند؟ اعلیحضرت فرموده بودند که من الان نمیدانم اصلاً" که اینکار چطور میشود و چطور عملی هست ولی اگر یک روزی راه حل اساسی و فنی پیدا شد الان نمی‌بینم، چنانچه تا این حد اعلیحضرت را آورده بودند، که بعد این منتشر شد و همه جا سروصدا کرد و همه گفتند که ایران یک چنین وعده‌ای داده است و حال آنکه اعلیحضرت وعده خاصی نداده بودند، ولی او بزور یک چیزی از دهان ایشان بیرون کشیده بود، بعد دوسه ماه بعد یک خانمی بود که وزیر علوم اطریش بود که بنده اسمش را بخاطر ندارم، این خانم را بعضی اوقات که به وین میرفتم میدیدم و یاد دعوت میکرد به نهار یا ما او را دعوت میکردیم و با هم یک مقدار راجع به روابط علمی ایران و اطریش صحبت میکردیم. این خانم دعوت شد که بیاید ایران و وقتی که آمد ایران، با هم جلسه داشتیم و در آن جلسه بمن گفت که شنیده‌ام که اعلیحضرت یک چنین حرفی زده‌اند، من

میخواهم بروم و از حضورشان خواهش بکنم که اطریش با ایران یک بررسی را شروع کنند که به بینندگان داستان چه هست. من با ایشان گفتم که اعلیحضرت این حرف را زده اند ولی حرف در جهت مثبت نبوده و برای آینده همانطور که گفته اند نمیدانیم. در هر صورت او رفت و حرفش را به اعلیحضرت زد و اعلیحضرت دستور فرمودند که موضوع را مطالعه بکنید. مطالعه موضوع یعنی اینکه مطالعه بکنیم که مشکل اطریشها چه هست و اصلاً "مشکل بالاخره نگاهداری تفاله اتمی چه باید بشود. یعنی در واقع اینکه اعلیحضرت فرمودند که مطالعه بکنید و مایه آن رفتیم. اصلاً خود مسئله بود، یعنی مسئله نگاهداری تفاله اتمی بیک طریقی که قابل عمل باشد و چون اطریشها هم این مسئله را داشتند فرمودند که با اطریشها هم مطالعه بکنید. و هیچ مفهومش این نبود که اطریشها زباله خودشان را بیآورند به ایران. ما یک تیم مشترک با اطریشها گذاشتیم و مطالعات فنی را شروع کردیم که به بینیم ضوابط اینکار چه باید باشد. اطریشها هم همکاریشان با مادر حد راه یابی برای مسئله بود. ولی هیچوقت این مسئله مطرح نبوده که اطریش یا یک کشور دیگر تفالهها و زبالهها را بیآورند در ایران بگذارد، بهیچ عنوان. البته یکی دو دفعه چون اینکار را هم ایران بدون "کمپلکس" کرد و یکی دو دفعه صحبت شد و مخصوصاً "عباسعلی خلعتبری که آنوقت وزیر خارجه بود یک سفر با اطریش کرد و در آنجا هم صحبت نسبت به این گروه همکاری که در این زمینه تشکیل شده بود کردند و در روزنامهها انعکاس پیدا کرد و روزنامهها درست مفهوم واقعی این حرف را نفهمیدند و یک چنین احساسی برای یک عده زیادی دست داده بود و میدانم که در آن موقع یک عده زیادی از این موضوع ناراحت شده بودند ولی اشکال اصلی اینست که اصل داستان را در نظر نگرفته بودند و تازه در نظر نگرفته بودند که اگر تمام اینهم راست میبود مسئله به ۲۵ تا ۳۰ سال دیگر بر میگشت یعنی یک چیزی نبود، زیرا نه اطریش آنروز تفاله اتمی داشت و نه ما داشتیم و نه نیروگاه آنها شروع بکار کرده بود و نه ما شروع کرده بودیم. تازه این تفالهها بعد از اینکه به نیروگاه برود سالها و ده سال بعد از آن داستان، بصورت تفاله در میآید و چنین موضوعی اصلاً مسئله روز نبود و یک کمی شلوغ کرده بودند. بهر صورت من اگر این رای یک کمی باز کردم برای این بود که بگویم چطور این نوع شایعات تحریف شده بود در ایران.

سؤال: درباره روابط خودتان با وزراء و نخست وزیر و کسانی که از نزدیک با شما همکاری میکردند چیزی فرمودید؟

دکتر اعتماد: با نخست وزیر که قسمت اعظم آن امیرعباس هویدا بود، روابط ما فوق العاده خوب بود برای اینکه امیرعباس هویدا علاوه بر علاقه ای که بطور کلی به امور مملکت داشتند یک خاصیتی داشت که در کسان دیگر من کمتر دیدم و آن این بود که فوق العاده با نسل جوانتر از خودش خوب میتواند کنار بیاید و یک طوری نحوه عمل و برخورد با جوانها را در دستش داشت و من در اول که به ایران برگشتم خیلی زود افتخار آشنائی با ایشان را پیدا کردم و همیشه هم نسبت بمن لطف داشتند و وقتی هم که من رئیس

سازمان انرژی اتمی شدم که در واقع موقعیتهای زیادی برای ایجاد بر خورد با نخست وزیر مملکت وجود داشت چون من کارم را مستقیماً " زیر نظر اعلیحضرت انجام میدادم و در واقع این برنامه هم تا یک حدی برای دولت گرفتاریهای ایجاد میکرد، ولی هیچوقت با هویدا گرفتاری نداشتم و همیشه هم از من حمایت میکرد. موافقی هم که با من موافق نبود آخرش معتقد میشد که من بالاخره مطالبم را آنطور که بعرض میرسانم و آنطور که اعلیحضرت تصمیم میگیرند مجبورم بکنم و چاره ندارم، یعنی این تفاهم را داشت که بر من خسرده نگیرد. وزراء دیگر مختلف بودند. با سازمان برنامه بیشتر عبدالمجید مجیدی بود که ما خیلی با هم دوست بودیم و روابط نزدیک دوستانه داشتیم در مورد کارمان و اعتبارات بعضی اوقات با خود سازمان برنامه من گرفتاری داشتم ولی با خود عبدالمجید مجیدی گرفتاری نداشتم و اغلب حل میکردیم مسائل را و خیلی روابط خوبی داشتیم. یک وزیری که فوق العاده زیاد با هم کار داشتیم هوشنگ انصاری بود، اینکه عرض میکنم فوق العاده برای اینکه هر روز کار داشتیم و مسائل مختلف بود. هم مسائل مالی یعنی پرداختها، هم مسائل سرمایه گذاری در کشورهای خارجی و طرحهایی که در خارج داشتیم از این لحاظ با او مربوط میشد، هم مسائل کمیسیون های مشترک با کشورهای خارجی که طبعاً " اتم هم وارد آن میشد از اینرو بطرق مختلف با هوشنگ انصاری کار داشتیم. روابط من با هوشنگ انصاری از این لحاظ خیلی خوب بود برای اینکه هوشنگ انصاری فوق العاده آدم مثبتی بود و فوق العاده در کارش دقیق و مسلط یکی از محاسن او این بود که به کارش مسلط بود و وقتی هم که وعده میدادم ممکن نبود فراموش کند، یعنی اگر میگفت که تا پانزده روز دیگر من این مسئله را حل میکنم، ممکن نبود که فراموش کند و آدم میتوانست رویش اطمینان کند ولی از طرفی یک جاهایی من با انصاری گرفتاری داشتم برای اینکه بعضی اوقات طرز دید ما با هم نمیخواند و یک دخالتهایی گاهی در کار من میکرد که من با آن موافق نبودم ولی چون کارش را انجام میداد و در واقع مانع کار من نمیشد، هیچوقت ما با هم برخورد شدیدی نداشتم جز در یک مورد که یک روز یک مقدار گرفتاری داشتم من هیچوقت با هوشنگ انصاری هم تضاد نداشتم. محمدیگانه بعد جای هوشنگ انصاری آمد که با آنهم خیلی کار داشتیم که فوق العاده در این زمینه ها با ما همکاری میکرد بیش از هر کس دیگر و بیش از هر کس دیگر تفاهم داشت ضمن اینکه گرفتاریهای مالی داشت و من یاد هست که در آن سالهای آخر که محمدیگانه وزیر امور اقتصادی و دارایی بود خیلی نگران مملکت بود و خیلی نگران وضع مالی مملکت که خوب نبود، در واقع زیاد پروژه ها همینطور وسیع میشد و ائو نگران این داستان بود، ولی بهر صورت خوب همکاری میکرد. من خاطر ناچوری از هیچیک از وزراء کابینه ندارم جز یک نفر و آن یکی خیلی مهم است که جمشید آوزگار است. جمشید آوزگار مادام که وزیر دارایی بود من هنوز کارم را در سازمان انرژی اتمی شروع نکرده بودم یا اولش بود، بعد که یک مدتی وزیر کشور شد، مدتی که وزیر کشور بود باز با من ارتباطی پیدا نمیکرد و کارمان با هم ارتباط پیدا نمیکرد تا وقتی که نخست وزیر شد، وقتی که نخست وزیر شد قبلاً " هم باید بگویم که جمشید آوزگار فوق العاده نسبت بمن اظهار ارادت میکرد و فوق العاده مرادوست داشت و خیلی هم در جاهای مختلف که هم دیگر را میدیدیم با من

مهربان بود و حتی بیش از آن حدی که لازم بود، بنا بر این میخوام بگویم که سابقه بدی با او نداشتم که با اصطلاح یک "انتی پاتی" قبلی باشد و منم برایش خیلی احترام قائل بودم، خیلی زیاد، تا وقتی که نخست وزیر شد، وقتی نخست وزیر شد و وضع عوض شد، برای اینکه جمشید آوزگا ر بمن پیشنها د کرد که بشوم وزیر نیرو و من قبول نکردم. حالا دلائلی داشت من با ایشان گفتم که وزیر نیرو با آن وضعی که در کا بینه داردم نمیتواند منشأ اثر باشد و شما اشتباه میکنید که یکنفر را بعنوان وزیر نیرو میگذارید و قدرت با و نمیدهید و همه چیز از او میخواهید، برق مملکت خراب است و مسائل انرژی مملکت درست بررسی نمیشود، شرکت نفت مستقلا" کا خودش را میکند، سازمان انرژی اتمی، ساز خودش را مستقلا" میزند. درست است که من وظیفه ام را مستقلا" انجام میدادم ولی از لحاظ مملکتی میبایستی یکطوری سروته کار بهم میآمد، بعد ایشان گفتند که خوب اگر اینطور است من حاضرم بروم حضورا علیحضرت و حضورشان عرض بکنم که اینطور نمیشود که سازمان انرژی اتمی اینطور باشد، شرکت نفت اینطور باشد، وزیر نیرو اینطور باشد و باید به یکنفر اعلیحضرت اطمینان بفرمایند و او را منصوب کنند بیک وزارت مهمی که تمام اینها را زیر نظر بگیرد و دیگر کسی هم دخالت نکند. تمام سکتور نیرو را بریزیم در یک دستگاه و یکنفر هم بشود وزیر نیرو و او اداره بکند و آن یکی هم شما باشید. گفتم خوب سازمان انرژی اتمی را چه شخصی اداره میکند؟ گفت آن دیگر مسئولیت خود شما است. گفتم شرکت نفت را چه شخصی اداره میکند؟ گفت آن هم مسئولیت خود شما است. گفتم آنها چکا رکندند؟ گفت من حاضرم که اینرا به اعلیحضرت بقبولانم که شما یک قائم مقام بگذارید در سازمان انرژی اتمی و یکنفر قائم مقام بگذارید در شرکت نفت و هر دو نفر آنها با اسم شما کار کنند تا یک مدتی بچرخانند تا به بینیم چه میشود. که با من قبول نکردم و گفتم که این سیستم عملی نیست بدلائل مختلف. در هر صورت از آنجا فوق العاده نسبت به من ناراحت شد و آوزگا را نظوری که دیگران میشناسند که از من بهتر میشناسند میگویند که فوق العاده آدم کینه ای است و یک چیزی را در دلش نگاه میدارد. حالا من تا آن حد از نزدیک او را نمیشناسم واقعا"، بعد بالاخره دولتش را معرفی کرد و حدود یکسال و یکی دو ماه نخست وزیر بود. در آن مدت من فوق العاده با ایشان مشکل داشتم یعنی تنها کسی که در تمام این مدت برای من مشکل ایجاد کرد و فقط از طریق اداری با من برخورد میکرد و هیچ نوع تفاهمی برای مسائل مربوط بمن نشان نمیداد آوزگا ر بود، نه تنها اینکه حالا من وارد جزئیات نمیشوم که چطور تفاهم نشان نمیداد و گرفتاری برای من درست میکرد از همه مهمتر اینکه آنوقت دیگر در معقولات کار بنده هم دخالت میکرد مثلاً" فرض بکنید که بخودش اجازه میداد که فلان رئیس شرکت سازنده نیروگاه که میآید به ایران برود و با او صحبت بکند اصلا" بدون اینکه من بدانم، در صورتیکه اینکار را هیچوقت هویدا و حتی هیچوقت اعلیحضرت نکردند، ممکن بود طرف را به بینند ولی بمن اطلاع میدادند و میگفتند که این شخص آمده قبلا" میپرسیدند یا بعد میگفتند، خلاصه هر چه را که با آنها صحبت میکردند بمن میگفتند یعنی چیزی از من پوشیده نبود. آوزگا ر میرفت با آنها صحبت میکرد بدون اینکه من بدانم، بعد آنوقت از مکاتباتی که بعدا" میشدمن میفهمیدم

که آموزشگار مثلاً" رئیس فلان شرکت را دیده که این اصلاً" در عرف کارما خیلی عجیب و غریب بود یعنی من نمیتوانستم با او رکنم که یک نخست وزیر اینکار را بکنند و تازه نخست وزیری که، این نهایت بیهوشی آموزشگار را نشان میدهد، نخست وزیری که میدانست در این زمینه نمیتوانست کاری بکند، این دیگر خیلی عجیب است. من اصلاً" هر چه میگفتم به بینم" موتیویشن" این مرد در انجام اینکار چه هست نمی فهمم، آخر با دیدن کمی هوش میداشت و میدانست که حداقل با من اینکار را نمیتواند بکند و از این موارد زیاد بود و بعضی وقتها میخواست حاکم بشود بین من و یکی از شرکتهای خارجی یعنی حکم بشود. مثلاً" شرکت خارجی یک ادعای میکرد من میگفتم بیخود میگویید، او شروع میکرد به حکم شدن. گفتم آقا شما اصلاً" قرار نیست که طرف شرکت خارجی را بگیری و شما قرار است نخست وزیر مملکت ایران باشید و پشت من باشید نه اینکه شما بیاید و به بینید که او چه میگویید و من چه میگویم، اگر قرار است که شما بکار برسید پس مرا برای چه میخواهید و حال اینکه اصلاً" با او مربوط نبود و او داخل این سیرکوهی نبود و نمیدانم که چرا دخالت میکرد، حالا یکی دو دفعه دخالت کرد و یکی دو دفعه هم من نگذاشتم و تمام شد ولی باز از این بدتر، باز همینطور من میروم بعقب، از این بدتر اینک در ماههای آخر نخست وزیریش شدیداً فشار گذاشته بود که یک قرارداد دیگر با یک کارخانه دیگر برای خرید نیروگاه به بندد، حال آن وقت که مملکت دار درآمد دست میروم و ما داریم کارهایمان را یک کم جمع و جورتر میکنیم، پول نیست، حالا ما برای ۶ سال تهیه کردیم و در این تونل گذاشتیم، ولی او آمده و میگوید ما ۸ سال دیگر قرارداد ببند، هر چه میگویم آقا این عجله و اصرار چطوری است، میگوید نه، "لتر او اینتنت" با او بدهید. در هر صورت آموزشگار در ماههای آخر نخست وزیریش من این شهادت را میدهم تا هر کجا و بهر ترتیبی هر کس میخواهد از آن استفاده کند، با نهایت اصرار در این زمینه روی من فشار میآورد، حالا به نفع کی، بچه علت، برای چه شخصی، نمیدانم که من فوق العاده عصبانی شدم از اینکار و به دادخواهی پیش اعلیحضرت رفتم و خدمتشان عرض کردم که بنده را از دست نخست وزیرتان نجات بدهید، فرمودند حالا چرا شد نخست وزیر من؟ گفتم من که قبولش ندا ر م به نخست وزیری، حالا اگر شما قبولش دارید، نخست وزیر شما است. خوب یاد م هست که در کاخ نوشهر حضورشان بودم بعداً اعلیحضرت هم خیلی عصبانی شدند و اکیداً" دستور دادند و من خوب دیدم که به معینیان دستور دادند که ابلاغ بکنند به دولت که بهیچوجه هیچ نیروگاهی را فعلاً" متعبد نشوند. این از آخرین مسائلی بود که من با مسئولین مملکتی داشتم و فکر نمیکنم که دیگر مطلبی باشد.

سؤال: از صحبتهایی که شما کردید اینطور بر میآید که برخلاف آن چیزی که عده ای میگفتند و هنوز هم میگویند که انرژی اتمی یا ساختن نیروگاهها یک، با زیچه مورد علاقه اعلیحضرت بود، ولی در حقیقت طرح ساختن نیروگاههای اتمی و بطور کلی وارد شدن در تکنولوژی هسته ای بهیچوجه یک با زیچه نبوده و یک ضرورت و حتی مهمترین آئینده نگری اساسی از طرف اعلیحضرت بوده، نظر شما در مجموع که بنیاد نگزار این سازمان هستی در این مورد چیست؟ با فاصله ای که الان دارید و میتوانی در احتیاج روی آن فکر بکنید؟

دکتر اعتماد: نسبت به برداشتهای اعلیحضرت در مورد آینده ایران خیلی صحبت شده و خیلی هم صحبت بعداً خواهد شد و تاریخ قضاوت خواهد کرد که تا چه حد دیدی که اعلیحضرت نسبت به ایران در مغزشان داشتند، این دید در آن مرحله زمانی برای ایران واقع بینانه بوده یا حداقل خوشبینانه بوده، یعنی اعلیحضرت بیشتر از آنچه که ملت ایران میتواند این بار را بکشد، بار کردند به ملت که در نتیجه منفجر شده، یا اینکه نه احیاناً "دلائل دیگری داشته. بعضی ها هم یک چیز دیگر میگویند که احیاناً "ممکن است تا یک حدی یک واقعیتی در آن باشد، این حرف در مورد کسان دیگر هم زده شده، بعضی ها میگویند که اعلیحضرت دلش برای ایران میسوخت و با ایران خدمت میکرد ولی نه برای ایرانی، مفهوم این حرف اینست که شاید یک نسل را فدای نسل های بعدی میکرد، اینها همه مسائلی است که باید تاریخ قضاوت کند و من الان در این زمینه نمیخواهم وارد آن بحث بشوم ولی آن چیزی که میخواهم بگویم اینست که اگر قرار بود مملکت ما آن راهی را برود که اعلیحضرت ترسیم فرموده بودند و اگر قرار بود با آن سرعتی که ما میرفتیم بطرف پیشرفت برویم و صنعتی بشویم و بصورت یک مملکت مدرن در آئیم و ارگانیزه بشویم و از لحاظ اجتماعی پیشرفت بکنیم، من فکر میکنم که تمام طرحهایی که در مملکت اجراء میکردیم نه تنها بزرگ نبودند، نه تنها بیخود نبودند، حالا کم و بیش، ولی در مجموع بطور متوسط همه آنها لازم بود، حالا یکنفر میتواند بگوید که این یک کمی بیشتر و آن یک قدری کمتر، اینها بحث هایی است که همیشه میشود کرد، ولی بصورت "پرسپکتیو" تاریخی من معتقدم که همه آنها لازم بود و شاید در بعضی جاها کم میکردیم و حتماً کم میکردیم، حتماً در بعضی جاها نقصان داشتیم یعنی متواضع بودیم در مقابل ملت ایران و تاریخ ایران ولی در هر صورت اگر قرار بود که به آن درجه از صنعتی شدن برسیم و آن درجه از مصرف انرژی برسیم من بشخصه متقاعد هستم که دید اعلیحضرت در این زمینه زیاده روی نبود و با زیچه نبود، قدرت پرستی نبود "پرستیژ" پرستی نبود و یک واقعیت عمیقی در آن بود و آن این بود که اعلیحضرت اعتقاد داشتند که از تمام مکانات تکنولوژی جدید برای پیشرفت ایران باید کمک گرفت، بهتر ترتیبی، مخصوصاً در زمینه انرژی بعلمت اینکه ایران در زمینه انرژی نقش خاصی بازی میکرد. در مورد سرعت اینکار احیاناً "ممکن است یک مقاداری بحث کرد، همانطوریکه بنده عرض کردم یک مقداری تنگناها بود که به طبع سرعت را محدود میکرد و در یک حد نسبتاً معقول ماعلاً قرار گرفتیم، حالا آن سرعت یک کمی بیشتر یا یک کمی کمتر، یا برنامه یک کمی بیشتر یا یک کمی کمتر و یا یک کمی چپ تر یا راست تر، اینها خیلی مهم نیست. مهم اینست که بعقیده من این راه را ما میبایستی میرفتیم و بنده خودم و همکاران نزدیکم بنوبه خودشان برای اینکه همه ایرانی بودند، همه در این "پراسس" دست اندرکار بودند و همه حق دارند، بنظر من همه از جان و دل به این برنامه کمک میکردند برای اینکه به برنامه اعتقاد داشتند و همه خدمت میکردند برای اینکه فکر میکردند که این یک کاری است که باید کرد. یک ذره از سازمان انرژی اتمی در افراد من شک ندیدم نسبت به اصل برنامه، نسبت به نحوه اجراء برنامه، مسلم بحث بود، و مسلم در هر سازمانی بحث هست، نسبت به کم و بیش آن بحث بود

ولی نسبت به اصل داستان بحث نبود و حتی باید بگویم برعکس اغلب نقش بنده خیلانی مشکل بوده برای اینکه از یکطرف تقاضای عجله اعلیحضرت را جواب میدادم، برای اینکه عجله داشتند و از یکطرف هم جواب همکاران خودم را میبایستی میدادم برای این که آنها هم عجله داشتند برای اینکه آنها هم کار بزرگتر میخواستند، از دو طرف بنده مجبور بودم یک مقداری ایجاد تعادل بکنم، این نشان میدهد که کسانی هم که در سازمان انرژی اتمی کار میکردند و آگاهی هم داشتند به مسائل و دیدشان این بود که اینکار باید انجام بشود. حالا از این که بگذریم من ضمن اینکه میگویم اعتقاد صد در صد خودم بود که اینکار میبایستی انجام بشود برای اینکه روشنتر بگویم یادم هست که آراگن یک شعری داشت که "رفرن" آن این بود که یعنی ترجیح بندش این بود که اگر قرار بود که اینکار را از نو شروع بکنم، همین کار را میکردم و همین راه را میرفتم و من امروز همین حرف را میزنم و واقعاً "اگر قرار بود که دو دفعه مملکت ما ساخته بشود من خودم همین راه را میرفتم، حالا شاید احیاناً کمی پس و پیش میکردم."

سؤال: آخرین سؤال من درباره اینست که بعقیده شما علل عمده بروز انقلاب در ایران چه بود؟

دکتر اعتماد: بررسی اینکه چرا این اتفاق در ایران افتاد و بچه صورتی یک رژیم ثابتی که واقعاً در طی سالها راه و چاه حرکت بطرف ساختن و سازندگی ایران زاپیدا کرده بودم در داخل و هم در خارج، مسلماً "پایه های قوی برای ادامه ساخته بود و پیش میرفت، چرا متزلزل شد، چرا در هم ریخت، چرا در یک لحظه ملت ایران بحالت غلیان درآمد و معیارها عوض شد یا حتی معیارها در هم ریخت، اینها مطالبی است که واقعاً بعداً باید تاریخ نویسان و محققین تاریخ و محققین علوم اجتماع و اقتصادی به نشینند و بررسی کنند و بیرون بیاورند و فکر میکنم که هیچکدام از ما با اندازه کافی فاصله با این وقایع نداریم که بتوانیم قضاوت بکنیم، بنده هم خیلی چیزها ممکن است در مغزم باشد و نظریات مختلفی داشته باشم ولی فکر نمیکنم که همه اینها را باید اینجا باز کرد، ولی یکی دو مطلب که از لحاظ من مهم بود و شاید نقش اساسی در فرم گرفتن رژیم سابق و بعد هم در سقوط آن احیاناً بازی کرد، آنهایی که من نسبت به آنها حساسیت داشتم و فکر میکنم که مهم است، من یکی دو تا از آنها را ذکر میکنم احیاناً در این ضمن هم از آن چیزهایی که به چشم دیدم یا به گوش شنیدم، اینرا اگر از لحاظ ضبط در تاریخ مهم باشد آنرا هم عرض میکنم. من فکر میکنم که یکی از اشتباهات بزرگی که در رژیم قبل از انقلاب اتفاق افتاد این نبود، برخلاف آنچه که گفته میشود، که زیاد بار ملت کردند یا این زیادی بود و یا آن کم بود، به جنبه های فرهنگی و سنتی کم اعتنا کردند و به صنعت زیاد توجه کردند. ضمن اینکه نمیخواهم بگویم که اینها همه دروغ است ولی اینها بحث هایی است که هست و هیچ دولتی هم در دنیا نمیتواند ادعاء بکند که "اوپتیمم" و بهترین راه ممکن برای آن ملت را در آن زمان و در آن حالت خاص پیدا کرده، همه اینها ممکن است باشد ولی دوایر اساسی به رژیم



سابق میگیرم که چرا بیخود خودش را گرفتاریک داستانی کرد که پاسنگوی آن نبود. چون مسئله از لحاظ ملت‌ها همیشه این نیست که اینکار که میکنیم درست است یا غلط است درستی و غلطی بآن مفهوم هیچوقت روشن نیست، مهم اینست که یک رژیم درارتباط با ماهیت خودش بهترین راه را برای ادامه و بقای خودش و استحکام پایه‌های قدرتش پیدا بکند. آنچیزی که من فکر میکنم که مشکل اساسی برای مملکت ایجاد کرد، این بود که دولت بتدریج و در راس دولت اعلیحضرت بتدریج خودش را بعنوان نقطه عطف تمام وقایع مملکت دانست. اینکه عرض میکنم بتدریج برای اینست که این حالت بتدریج ایجاد شد و یواش یواش فرم گرفت و حتی در داخل "لوژیک" و منطق همان سیستم نمیتوانم بفهمم که چرا چنین کاری لزوم داشت و چرا بعد کار را با اینجا می‌رساندند. همه میدانیم بطور شوخی همه جا گفته شده که اگر در فلان دهکده کوچک که دور افتاده یک روزنان کم شده همه فکر میکردند که دولت مسئول اینکار است یا اعلیحضرت مسئول است، اگر آب فلان شهر یکروز آلوده میشد همه فکر میکردند که دولت مسئول اینکار است و بالطبع اعلیحضرت مسئول اینکار است، یا اگر مردم مدرسه آنها دیر میشد یا معلم آنها سرکلاس نمی‌آمد یا هر کاری که در مملکت میشد، وضع روحی مردم اینطور شده بود که اینرا اطلاق میکرد به یک نقطه‌ای که آن نقطه دولت بود و در راس دولت هم مخصوصاً "اعلیحضرت". هیچ لزومی من برای اینکار نمی‌بینم یعنی هیچ لزومی نمی‌بینم که یک مملکتی در حال سازندگی حتی یک اجتماعی هم که زیاد برای افکار عمومی بآن مفهوم باریک دمکراسی غربی، تا آن حد احترام قائل نیست یا لزوماً "هر روز و هر صبح نمی‌گردد که به بیند مردم چه می‌گویند و چه می‌خواهند که آنرا انجام بدهد، هیچ لزومی نمی‌بینم که دولت خودش را در این مضیقه قرار بدهد. یعنی مردم را در مقابل خودش قرار بدهد. مایک سنتی داشتیم سابقاً" قبل از اینکه دولت مرکزی تا این حد قدرت بگیرد که مردم یک مقدار از کارهایشان را خودشان انجام میدادند. در شهرها بنده در کودکی یا دم هست که وقتی آب کم میشد مردم شهر خودشان بیک نحوی جمع میشدند و پول می‌گذاشتند و قنات‌ها را تمیز میکردند و اگر زمستان سرد میشد یکی پیش می‌افتاد و ذغال می‌خرید و توزیع میکرد و بدولت زیاد نگاه نمیکردند و خودشان یک مقداری از مسائلشان را حل میکردند. شهر باید تمیز بشود، جمع میشدند و یکطوری تمیز میکردند و عادت داشتند که خودشان کارشان را بکنند. یواش یواش دولت همینطور آمد و بدون اینکه کاملاً وضع روحی و ارتباط مردم با خودشان در اجتماع و وضع مردم با دولت و همه اینها تحول پیدا بکند، و به آن جایی برسد که مردم دیگر لزومی نداشته باشد که خودشان کارهایشان را انجام بدهند که نمیدانم حالا آنروز چه روزی است و آن حالت چیست ولی بدون اینکه وضع به این حالت برسد، دولت یک دفعه آمد و خودش را در مقابل یک خلاء قرار داد و تمام آن روابط و رفتارهای سابق را از بین برد و خودش را در هر زمان و در هر مکان و در هر مورد مسئول دانست و عملاً دولت اصرار داشت که بگوید من مسئولم هر جا که یک گرفتاری پیدا میشد یک دفعه دیده میشد که یک ما مورد ولتی آمده و معمولاً هم بنام اعلیحضرت دستوراتی می‌آورد و یک اقداماتی میکرد که اینجا آب کم است، درستش میکنیم، یا اینجا شیب

در ضمن میبایستی پادزهر اینرا هم پیدا میکردیم ، پادزهر پیدا نشد باین طریق که  
یواش یواش ما دیدیم که طبقات مختلف ، و با زهم طبقات مختلف ، اینجا دیگر مجموع  
مملکت نیست و مردم مملکت نیست بلکه طبقات مختلف در مقابل دولت و اعلیحضرت قرار  
گرفته اند . ملاکان بزرگ که بعلت اصلاحات ارضی در مقابل درآمدند ، بعد ملاکین شدند  
صاحبان صنایع ، اول صنایع رشد کرد خیلی سریع ، سرمایه گذاری وسیع شد و صاحبان  
صنایع هم خیلی راضی بودند ، سوء استفاده هم شاید کردند که حالا من بآن کار ندارم  
ولی در هر صورت یک حالت تعادل بهر صورت ایجاد شد برای صاحبان صنایع و آن که  
سرمایه دار بود میدانست که طبق یک روالی میتواند در ایران سرمایه گذاری بکند و کار  
بکند و منفعت زیاد هم ببرد که حالا آن مطلب دیگری است ولی سرمایه گزار صاحب صنعت  
احتیاج دارد که همیشه قاعده کار برایش روشن باشد تا پنج سال دیگر ، تا ده سال دیگر روشن  
باشد و بداند که با چگونه کاری سروکار دارد و با چه مقرراتی سروکار دارد و وضع سرمایه  
اش چگونه است ، تا مینی که نسبت به سرمایه اش دارد چگونه است . این از خواص سرمایه  
گذاری است که امنیت میخواهد . امنیت برای سرمایه گذاری یعنی روشن بودن قوانین  
تداول برداشتهای دولت ، و گرنه اگر قرار باشد در یک اجتماعی دولت هر دو سال ، سه  
سال یک تصمیم تازه بگیرد نسبت به سرمایه گذاری ، یا سرمایه افراد یا شرکت های صنعتی  
خوب دیگر هیچکس جرات نمیکند صنایع بزرگ ایجاد کنند و یا بدنبال طرح های طویل المده  
برود . در سالهای آخر بعد از اینکه رشد صنایع متبلور شده بود و ظاهر شده بود و صنایع بصورت  
یک چیز جالب درآمد بود ، در مملکت اعلیحضرت یک مقدار سرمایه با صاحبان صنایع از این لحاظ  
رفتار شکننده کردند یعنی مقررات و قوانین که خواه راجع به سهم کردن کارگران یا  
قوانین کار ، خلاصه مقررات بانکی و پولی ، بنده حالا وارد جزئیات آن نمیخواهم بشوم  
ولی اصل مسلم اینست که سرمایه داران در سالهای آخر تا آنجا که بنده میدیدم و با خیلی از  
آنها صحبت کردم ، همه آنها کم کم احساس عدم امنیت میکردند و همه فکر میکردند که ایران  
دیگر محیط امنی برای فعالیت اقتصادی نیست و نتیجه آنرا هم دیدیم و میدانیم که  
تقریباً " از سال ۱۹۷۵ و ۷۶ بتدریج تعداد زیادی از سرمایه داران بزرگ ایران از  
کشور بیرون رفتند و سرمایه های ایشان را بیرون بردند و یک وقتی هم خیلی این مسئله مورد  
نگرانی شده بود که چاره های از ایران بیرون میروند و سرمایه های ایشان را بیرون  
میبرند . برای اینکه احساس امنیت خیلی از آنها نمیکردند و این بد بود ، حالا این  
از مالک تا سرمایه دار . عرض کنم که دانشجویا طبقه جوان ، بنده در ابتدای صحبت گفتم  
که باز بیک نحوی دولت در مقابل اینها قرار گرفت و بالاخره دولت و اعلیحضرت نتوانستند  
پیامی را که برای ملت ایران داشتند که جوانها اصل آن بودند ، نصف جمعیت ایران را  
تشکیل میدادند و آینده ایران را تشکیل میدادند ، این پیام را بالاخره یک طوری به خورد  
اینها بدهند و به آنها بقبولانند . جوانها و دانشجویان با در مقابل دولت قرار گرفتند .  
تمام دانشگاه های مملکت تقریباً " در مقابل دولت بود ، این از جوانها . عرض کنم که  
روستائیان ، روستائیان ضمن تمام مراحمی که اعلیحضرت نسبت به روستائیان داشتند  
چندین بار و به چند طریق در ۶ یا ۷ سال آخر و حتی ۱۰ سال آخر بعقیده من به آنها ظلم شد

نیست شیرمیا وریم، گوشت کم شده گوشت می‌دهیم و همه اینها را هم اصرار داشتند بنام اعلیحضرت بکنند و بنا بر این بمردم یا دادند که هر چه خراب میشود مسئولش را آنجا پیدا بکنند. خوب معلوم است که در هر مملکتی و مخصوصاً " در مملکتی که در حال رشد است هر روز اشکال هست و هر روز یک چیزی کم است و هر روز مردم یک چیز بیشتری میخواهند و لزوماً چرا باید دولت جواب همه اینها را بدهد، چه اجتماعی در دنیا اصولاً وجود دارد که دولت میتواند پاسخ به همه این سئوالات بدهد. من نمیدانم و فکر میکنم که باید می‌گذاشتند که مردم تا یک حدی مسئول امور خودشان باشند. این هیچ ارتباطی با امنیت مملکت نداشت مطلقاً و هیچ ارتباطی با اینکه چه نوع دولتی بر ایران حکومت میکنند نداشت. از لحاظ سیستم سیاسی، یک مقداری مسائل بود که بخود مردم مربوط بود اینها را باید می‌گذاشتند مردم خودشان پاسخگوی خودشان باشند و شهرشان را تمیز کنند و مدرسه خودشان را درست کنند یا سفیدش بکنند یا در معلم نضباط ایجا بکنند که سرعت بیاید در کلاس هر چه از این موارد هست همینطور. اگر اتوبوسرانی شهر اشکال دارد، خوب مردم شهر باید به نشینند و درستش کنند، انجمن شهر بود و یک امکاناتی بود که خوب باید مسمی نشستند و درستش میکردند. دولت چه امکانی برای اینکه در همه شهرها اتوبوس بموقع برسد و بهتر باشد، کثیف باشد، چطوری باشد، اینها را دولت ایران که نمیتوانست پاسخگو باشد هیچ، بلکه هیچ دولتی در دنیا نمیتوانسته پاسخگو باشد. یکی از عواملی که مردم را در مقابل دولت قرار داد بعقیده من همین رفتار پدرا سالارانه دولت بود. یعنی دولت سالارانه و دولت واقعا " کم کم باورش شده بود. من یاد هست در سالهای آخر دولت و کسانی که در دولت بودند همه باورش شده بود که یک معجزه‌ای در دست دولتیان هست که اینها هر مشکلی را لزوماً " میتواند حل بکنند و باید حل بکنند و مسئول حل تمام مسائل هم دولتیان هستند و این فوق العاده برداشت خطرناکی بود و فوق العاده عقیسم کننده بود از لحاظ وظائف اصلی دولت که باید بجای دیگر میرسید. تمام گرفتاریهایی که ما در عرض روز می‌دیدیم که بیشتر وقت مسئولین مملکتی را به نحوی بخودش معطوف میکرد همین داستانهای کوچک بود که هیچکدام آنها لزوماً " بدولت بآن نحو مربوط نمیشد. نمیگویم که دولت نسبت به این مسائل باید بی‌اعتناء میبود، مطلقاً نه، نمیگویم که اینها مسائلی بود که از حیطه عمل دولت خارج بود ولی اینهم که قبول بکنم که دولت با بیرون آوردن کبوتر از کلاهش و یا شعبده بازی میتواند مسائل را حل بکنند من اینرا قبول ندارم و گمان میکنم که جز با مشارکت مردم و جز اینکه دولت بیک نحوی مردم را به کاری بگیرد که مسائل محلی خودشان را حل بکنند، هیچ راه دیگری نداشت. بنا بر این همینطور این موضوع ادامه پیدا کرد و توسعه پیدا کرد و بجائی رسید که در سالهای آخر خوب یاد هست ترافیک تهران که اگر آدم در خیابان گیر میکرد و اتومبیلش میماند فحش به دولت و حتی شخص اول مملکت و همه میداد که این چه ترافیکی است، غافل از این که این ترافیک ممکن است دولت هم در آن تقصیر داشته باشد ولی تقصیر روی دوش آنکسائی بود که اتومبیل میبردند و بد میبردند و رعایت نمیکردند و باید همه یک ترتیبی خودشان برای اینکار راهی پیدا میکردند. حالا دولت هم اتفاقاً " در مواردی دخالت میکرد که

اوضاع ترافیک مثلاً" خراب میشد. دولت فکر میکرد که باید دخالت کند و چهار خیابان را یکطرفه بکند یا یک طرح ترافیک جدیدی آورد، غافل از اینکه هیچکدام از اینها راه حل مسئله ترافیک تهران نخواهد بود. مسئله ترافیک تهران یک مسئله اجتماعی بسود و یک مسائل عمقی بود، البته تکنیک ترافیک مهم است ولی دیدیم که هرگونه تکنیک که بکار بردند هیچکدام کار ساز نبود و انجام نشد و بالاخره ترافیک تهران درست نشد، پس معلوم شد که مسئله عمقی است و مردم باید در حل این مسئله شرکت بکنند که آن مهم است و دولت هیچوقت فکر نکرد که اگر یک ملیون نفر در خیابانهای تهران اتومبیل میبرند جز با شرکت آنها جز با تن در دادن آنها به یک راه حل، هیچ نوع راه حلی بهیچ ترتیبی برای این مسئله نمیشود پیدا کرد. یواش یواش ایرادهائی که مردم بدولت داشتند از حدنان و آب و آتوبوس و این حرفها خارج شد و بعدا دوسبعتری گرفت و این هم طبیعی است در یک اجتماع که بالاخره تا آن حد که لازم هست با اصطلاح "سوپاپ" امنیت نیست و این بخارها آنطوریکه باید خارج نمیشود و مردم تا حدی از بعضی جهات تحت فشار هستند معلوم است که این نوع نواقص کم کم یکنوع احساس مخالفت در مغز افراد و حتی در قلب افراد ایجاد میکند و اینها کم کم فرم سیاسی میگیرد و ضمناً "مسلمان" عده دیگری که نیت دیگری داشتند از این با اصطلاح زمینه مسا عدم مخالفت با دولت و شاه، استفاده کردند و اینرا بیش از پیش متبلور کردند و بصورت یک ناراحتی سیاسی درآوردند یعنی در واقع تحول یک حالت که در اولش آدم فکر میکرد یک اشتباه کوچکی است و احياناً "تائیری در تحول اوضاع نخواهد داشت دیدیم که با تغییر فرم از یک حالت کمی یکدفعه با یک جهش وسیع بحالت کیفی خاصی درآمد و یکدفعه تبدیل شد به یک مخالفت شدید علیه دولت و علیه شاه و شاه را مسئول تمام کمبودها و ناکامیهای مملکت دانستند و متأسفانه خود اعلیحضرت هم این آتش را دامن میزدند با آنکه در هر مورد به ملت ایران میفرمودند که همه چیز با ید داشته باشید، همه چیز با ید بشما بدهیم و پنجسال دیگر اینطور خواهید بود، سه سال دیگر اینطور خواهید بود. در قبال آن توقعاً وسیعی که در ملت ایران ایجاد کردند و با داشتن دستگاه دولتی نسبتاً "ضعیف، این که عرض میکنم نسبتاً "ضعیف برای اینکه فکر میکنم که دستگاه دولتی که اعلیحضرت در اختیار داشتند واقعاً "آنقدرت را که لازم بود به نیت اعلیحضرت تطبیق داشته باشد نداشت، بنابراین بیش از پیش شاه در مقابل ملت قرار گرفت و ملت در مقابل شاه وزمین ناراحتی ایجاد شد. یکی از عواملی که بنظر من خیلی مهم است و روی آن دقت نشد این بود. یک عامل دیگر خود برداشت اعلیحضرت نسبت به قشرهای مختلف اجتماع ایران بود، یعنی در حرکتی سریع از طرف یک اجتماع سنتی بطرف یک اجتماع مدرن، گاهی اوقات فراموش میشد که این قشرها باید یواش یواش روی هم بلغزند تا اجتماع بصورت دیگری شکل بگیرد و به حالتی دیگر بیرون بیآید. بعضی وقتها با خشونت با این قشرها رفتار میشد، یعنی بجای اینکه در یک مجموعه خیلی بفرنج اینها را در نظر بگیرند و یواش یواش سیستم را تحول بدهند یکدفعه با خشونت رفتار میشد. حالا شاید لازمه تند رفتن و سریع عمل کردن این بود، ولی

وا حساس ظلم میکردند، علتش این بود که برای ظاهری نگه داشتن یک سری موازین شهری یا پولی یا اقتصادی مملکت، واقعا " روی طبقه روستا فشار می گذاشتند. گندم، چغندر قند و تولیدات دیگر روستائیان همیشه از تهران بصورت غیر مشخص و "آر بی تره" روی آنها قیمت گذاری میشد، امکانات آنطور که بایدها نمیدادند، اگر وام میدادند طریقی میدادند که بمصرف سرمایه گذاری در تولید نمی رسید و یک مقداری از این وامها بمصرف بیهوده رسید و مخصوصا " تولیدی را که زارع میکرد به قیمت درست نمی خریدند. مسئله گندم من یاد هست گرچه بمن ارتباط نداشت ولی بارها از آقای هویدا پرسیدم که چطور شما بخودتان اجازه میدید که گندم را از روستائی ایرانی تنی هزار تومان بخرید بعد بیاید اینرا حسابش را بکنید که چطور این روستائی با آن زندگی بکنند و در ضمن هم تنسی دو هزار تومان از خارج وارد میکنید و دولت " سابی دایز" میکند و پولش را میدهد که در تهران مردم نان ارزان بخرند، چرا مردم در تهران باید نان ارزان بخرند به حساب این که زارع باید سطح زندگی در حد پائینی نگه داشته شود و تولیدش با لانرود و بحساب اینکه تورم مملکت را میخواهیم نگاه داریم. یک چیز بسیار مصنوعی بیخودی، یکدفعه با زد دولت خودش را در مقابل طبقه زارع قرار داده بود. حالا اینها مطالبی است که من زیاد در مورد آنها وارد نیستم و زیاد هم وارد داستان نمیخواهم بشوم، ولی احساس میکنم اینست که در سالهای آخر بصورت غیر عادلانه دولت با طبقه ای که در امر زراعت کار میکردند روبرو شده بود. اغلب زراعت ها در ایران ممکن بود "می نیموم" زندگی را برای دهقانان در برداشته باشد آنهم معلوم نبود به چه ترتیبی. یک تعدادی از دهقانان روی وامهای مصنوعی زندگی میکردند و روی قرض زندگی میکردند و از این سال به آن سال میکردند و طبقه دهقان هم آنطور که با پید راضی نبود و یواش یواش در مقابل دولت قرار گرفت و فکر میکرد که حقی هست که دولت از او گرفته است و من فکر میکنم که طبقه زارع حق داشت و مسلما " حق داشت که اینقدر توی سرش بزنند که شهری نان را در پایتخت ارزان بخرند. عرض کنم که اداریه، طبقه متوسط اداری، معلم، انواع و اقسام افرادی که بیک نحو کارمند دولت بودند اینها واقعا " در سالهای آخر با زد دولت در مقابل آنها قرار گرفت و بیک نحوی آنها را ناراضی کرد و اینها همه را که عرض میکنم هیچ لزومی نداشت و من منطقی در آن نمی بینم که یکدفعه دستگای که خودش را مدعی تمام امور مملکتی میدانند و احساس میکنند که باید به تمام مسائل مملکتی پاسخ بدهد، یکعده آدم عجوزه بخواهد جمع بکنند در یک دستگای بنا م دستگاه اداری مملکت و هر چه هم که فشار هست روی آنها بگذارد یعنی راجع به حقوق کارمندان و مزایای دیگری که بایدها میداد، بنده شاهد بودم که چقدر بحث شد و چقدر صحبت شد و چقدر گفتگو شد، هر دفعه هر کس خواست در این داستان باز بکند نگذاشتند. حقوق ها در بخش خصوصی بالا رفته بود سرسام آور، در بعضی از بخشهای دولتی که جزء دستگاه اداری دولت نبود بالا رفته بود، ولی مسئولین دولتی را که در وزارتخانه ها و دستگاههای دولتی بودند با حقوق پائین و وضع بد نگه داشته بودند بعد بعقیده من دولت به آنها توهین میکرد و این بیش از هر چیز باعث ناراحتی آنها میشد توهینی که دولت میکرد از این جهت بود که دولت میدانست که حقوق اینها کم است و زندگانی

آنها را نمیچرخاند با آن توری که در ایران بود و با آن هزینه‌هایی که در ایران بود، با آن رقابت‌هایی که در زندگی در ایران بود، آنوقت توهینش این بود که به هزارویک نیرنگ با آنها پول برساند از اینجا به آنجا، اضافه‌کار، ماموریت، خرید خدمت، بابا یکنفر که "وکاسیون" و آرزوی این را دارد که بدولت خدمت بکند و از طریق دولت بمردم خدمت بکند دیگر بصورت گدا نباید بیرونش آورد. دائم از این کیسه، از آن کیسه، بدود و برود از این رئیس و از آن رئیس موافقت بگیرد که ۱۵ ساعت اضافه‌کار کرده که نکرده و همه میدانند که اضافه‌کار نبود. تمام تاسیسات دولتی ایران مرتب به همه اضافه‌کار میدادند و همه میدانیم که اینها اضافه‌کار نمی‌کردند. بعد ماموریت، چون تعداد بسیار زیادی از ما مورین دولت بودند که در تاسیسات دولتی کار میکردند و اینها سالی شش ماهه حق ماموریت در خارج می‌گرفتند برای اینکه به حقوق آنها کمک بشود. عده زیادی از این اداره به آن اداره میرفتند و وزیر نمیتوانست حقوقش را بدهد و پاس میکرد که آن یکی اداره با او قرار داد خرید خدمت به بندد یعنی نه تنها نفس این امر که کارمندان دولت را واقعا "در سطح بدی دولت اداره میکرد، بدبود ولی بدتر این بود که آنها را بصورت گدا در می‌آورد و حرمت آنها را شکسته بود. من تعجب میکنم زیرا کارمندان هر دستگاره را که میدیدم حرمتش از بین رفته بود، برای کارمندان تمام همش این شده بود که به بیند در این بازچه دستگاره دولتی چطور میتواند آخر ماه حقوقش را بگیرد، از اینرو ناراضی بودند، چطور که بعد از یکماه که در مملکت آشوب شد، تمام درهم ریخت، تمام ریختند، چطور آنها می‌سیون آنها نگاهداری دستگاره بود یک دفعه ول کردند، همانها اتفاقا "انقلابی شدند، همانها به خمینی گرایش پیدا کردند، چرا؟ برای اینکه دولت در مقابل آنها ایستاده بود و این یکی را من خودم شاهد شاهد بودم بارها دیگر نمی‌بینم چه میماند در ایران، همه را همینطور بیخود یکی یکی "کاتگوری‌های" مختلف مردم را ناراضی کردند و لوا این که در اصل دولت و اعلیحضرت تمام هم وزندگیشا ترا گذاشته بودند که به مملکت خدمت بکنند، اینها با هم تضاد داشت یعنی هیچ لزومی نداشت که اعلیحضرت در مقابل مردم قرار بگیرند و هر "کاتگوری" فکر کنند که حقوق مرا گرفته اند و بمن ظلم میکنند. مملکت را خیلی خوب میشد با سرعت جلو برد و خیلی خوب میشد دیسپلین اجتماعی ایجاد کرد بدون اینکه یک دفعه همه اینطور سهل انگاری و بی‌بندوباری، اینرا آدم چطور قبول بکند که هر کاتگوری از مملکت که از آدم ناراضی میشود بیخود ناراضی میشود، خوب نمیشود چون هر ملتی یکمقدار احساسات دارد، نیازها دارد و حرمت دارد، غرور دارد و عزت نفس دارد، اینها را همه را یواش یواش درهم خرد کردند. یک ملتی بی‌قیافه شد و بی‌چهره شد و طغیان کرد و حال آنکه میدانیم که بطور نسبی وضع همه داشت هر سال بهتر میشد و هر سال بیشتر با آنها میدادند و حقوقها با لامیرفت و در آمد کلی مملکت با لامیرفت. یکمقداری شاید این هست که بعضی‌ها آنچه‌ای که عرض کردم و میگویند که اعلیحضرت بیشتر بفکر ایران بعنوان یک مملکت بودند تا بفکر ایرانی، یکمقداری شاید این نوع رفتار یک چنین ایده‌ای را ایجاد کرده ولی من با این ایده مخالفم و معتقد هستم که اعلیحضرت بفکر یک ایران نباشد بودند و ولی اینها اشتباهاتی است که از لحاظ تاکتیک شد. بنا بر این یکمقدار زیادی بطور

غیر لازم دولت طبقات مختلف مردم را در مقابل خودش قرار داد و اینها واقعا " طلبکار شدند، از اجتماع و از دولت و از اعلیحضرت طلبکار شدند تا کار بانجا رسید. یک مطلب دیگر که بنده نسبت به آن حساسیت داشتم این بود که مادام که رفتار اعلیحضرت و بالطبع دولت یکنوع تعادل و توازن داشت با هدفهایی که برای اجتماع ایران تنظیم کرده بودند در مغزشان، گرفتاری کمتر بود یعنی یکنوع "کوهرانس" در کار بود، آنچه که خواسته میشد و میخواستند بکنند و میگفتند، رفتارشان هم تا یک حدی اینطور بود که این را بهمان طریق تضمین و تا مین بکنند ولی وقتی که یواش یواش رفتار طوری شد که دیگر تضاد پیدا کرد با آنچه چیزی که در مغزشان بود دیگر به عقیده بنده سیستم دچار تضاد میشد. بعنوان مثال برای اینکه این مطلب را روشن بکنم اینست که از یکطرف مرتب در دولت بحث این بود که مشارکت مردم برای پیشرفت ایران لازم است، هر جا هر کدام از ما می نشستیم از اعلیحضرت تا نخست وزیر و وزراء این حرف را میزدیم که مردم باید در امر سازندگی ملی مشارکت کنند. خوب بسیار حرف درستی است ولی وقتی که کوچکترین عواملی یکجا درست میشد برای مشارکت مردم، در امر سازندگی ملی، با یک سوری از سیاستهای دیگر دولت، ایجاد تضاد میکرد و خود دولت مجدداً جلوی کار را می گرفت و حال اینکه مشارکت مردم در امر سازندگی ملی یک مسئله ای بود که لزوماً جنبه سیاسی پیدا نمیکرد و لزوماً مشکلات سیاسی برای مملکت ایجاد نمیکرد و خیلی خوب میشد که با آن کنار آمد، بعنوان مثال میگویم آنچه ای که میشد مسائل مردم را بدست خودشان داد یکی آموزش بود، خوب قانون عدم تمرکز آموزش در مملکت تصویب شده بود و شوراهای آموزشی در شهرستانها بود و قرار بود که وزارت آموزش و پرورش فقط مسئول برنامه ریزی و نظارت بر آموزش باشد و شهرهای مختلف ایران هر کدام در شورای خودشان به نشینند و مسائل خودشان را حل کنند و کارهایشان را اداره بکنند و در مقابل وزارت آموزش و پرورش هم البته مسئول باشند ولی این امر هیچوقت اجراء نشد. این مسئله سیاسی نبود و خیلی آسان دولت میتواند آموزش مردم را بخودشان واگذار کند. بچه های مردم در فلان شهر مدرسه میخواستند، همینطوری که مردم پول جمع میکردند و مسجد می ساختند، در ایران ۸۰ هزار مسجد بود، آیا دولت میتواند بگوید که ۸۰ هزار مدرسه بود، تمام این مدرسه ها را دولت پولش را میداد و مسجد ها را مردم پول ایجادش را جمع میکردند. چطور این همه مسجد ساختند و تمام گوشه و کنار تهران شده بود مسجد، پس معلوم میشود که مردم برای بعضی امور میتوانند خودشان دور هم جمع شوند و بسازند. مسجدهای بسیار عالی هم می ساختند و استانها را در آنهم از تمام مدارس که دولت در ایران ساخت بهتر بود ولی مدرسه را نمی ساختند برای اینکه دولت ول نمیکرد و نمی گذاشت در دست مردم. بخدا مردم مدرسه را بهتر از دولت می ساختند اگر گذاشته بودند. این جنبه سیاسی اصلاً پیدا نمیکرد. اگر به کمک دولت احتیاج داشتند کمک بایدمیکرد دولت بلکه، از در آمد عمومی مملکت بایستی که کمک میکرد، ولی چرا نمی گذاشت که آموزش در شهرستانها، یعنی بازی واقعا "عدم تمرکز درست بازی بشود، فوری دستگاها های دیگری از دولت براه می افتادند و آنرا بر هم

میزدند، از این قبیل خیلی مثالهای زیاد میشود گفت که در چه حد مخصوصاً " در مردم ایجاد نا راحتی فکری میکند برای اینکه اگر با آنها نگوئید که شما باید مشارکت بکنید، اگر از مرکز دستور بدهند، که هر چه از مرکز دستور میرسد با یدانجا میدهید و روی سرشان بکوبند خیلی خوب این یک سیستمی است که منطقی هم دارد ولی از آن طرف اگر با آنها بگویند که اینرا از آنها میگیرند خوب معلوم است که این ملت سرخورده میشود و بجای نمی رسد و احساس در واقع سرخوردگی و "فراستیشن" میکند. بنا بر این تضادی که در دولت ایجاد شده بود که از یک جهت یک چیزهایی را لازم میدانستند و میگفتند و از آن طرف جلوی آنها را میگرفتند. دانشگاهها هم همینطوری بود، ادارات دولتی همینطور بود، در زمینه های فرهنگی و ادب و شعر همه جا با این مشکل برخورد میکردیم که از یک طرف از یک چیزهایی خوششان می آمد و قشنگ بود، امروز پسند بود، مردم پسند بود، اینها را میگفتند ولی از آن طرف یکی میرفت و قطعش میکرد. این تضاد مردم را تقریباً " گیج کرد و دیگر مردم نمیدانستند روی چه پائی بر قصد و چطور با دولت مقابل بشوند. این امر باعث شد که سالهای آخر بخصوص هیچکس به هیچ حرف دولت دیگر اکتفا نداشت، یعنی به محض اینکه یکی از مسئولین دولتی حرفی را میزد اگر در نهایت صمیمیت حرفش را میزد و اگر این حرف را در مقابل مردم میزد و با تمام مدارک هم میزد، هیچکس حرفش را قبول نمی کرد. چرا دولتی را که برای مردم کار میکند حرفش را نباید قبول کنند؟ این جز عدم تجانس در رفتار است؟ جز اینکه هر وقت مردم میدیدند که دولت یک چیزی را گفته ولی یک قسمت دیگر از دولت عکس آنرا کرده است. ضربزرگی که این عمل زد این بود که در مردم ایجاد نا باوری نسبت به رفتار دولت و نسبت به گفتار دولت ایجاد شد. اینهم هیچ لزومی نداشت. من اینرا هم هیچ نمی بینم که چرا یک دولت مقتدر که امانیت مملکت را بخواهد در نهایت حفظ کند و از رسوخ بیگانگان، از رسوخ افکار غلط و از رسوخ افکار انقلابی بخواهد جلوگیری کند خیلی خوب اصلاً ارتباطش را من با این داستان نمی بینم، یعنی آنجائی که دولت نتوانست واقعا " مشخص بکند که فرمان حرکت قدرت دولت کجا است، نقطه اساسی قدرت دولت کجا است، گرفتار این داستان شد. نقطه اساسی قدرت دولت این نبود که یک معلمی را حکم از مرکز بدهند که برود در یکی از دهات کوچک سیستان و فلان ماه برود و فلان ماه برود، این قدرت دولت نیست و این ضعف دولت است. پس یک مقدار تشننت در مورد رفتار دولت نسبت به حرفهایی که گفته میشود بود که نا باوری را مخصوصاً " ایجاد کرد و اعتبار حرف و حرکت دولت را کم کرد و از بین میبرد. از آنکه بگذریم یک مطلب دیگر که با جای تا سلف بود انتخاباتی بود که در مورد مسئولین مملکت میشود. بعقیده من نسبت به این مسئله فوق العاده در ایران سهل انگاری میشود، یعنی مسئول گذاشتن برای یک دستگاه مملکتی یا برای یک وزارتخانه یا برای یک موسسه صنعتی یک کار بسیار مهمی است، یک کاری است که در هر جای دنیا روی آن دقت میکنند، بررسی میکنند، روی ضوابط و حساب و کتابی اینکار را میکنند، حالا تا آن حدی که باشد، ولی در ایران اصلاً و مطلقاً " ضوابط خاصی در این زمینه نبود، نمیخواهم بگویم که تمام انتصابات غلط بود، نه، خیلی از آنها درست بود ولی بارها دیدیم که انتصابات بسیار غلط و بیجائی دولت میکرد. دو ماه بعد



هم‌پشیمان میشد و عوض میکرد با زهم همین‌طوری در مرحله دوم با اشتباه میکرد با خودشان می‌فهمیدند که اشتباه کردند و همین‌طور تا آخر و این افرادی را که داشتند همین‌طور مثل مهره‌های شطرنج جا بجا میکردند بدون اینکه منطقی داشته باشد و فلسفه داشته باشد و بدون اینکه مردم بفهمند که چرا یک نفر مسئول میشود، بدون اینکه آن مسئول در مقابل مردم مسئول باشد. باین ترتیب آن اعتباری که برای مسئولین مملکتی یک وقتی بود و اصولاً میبایستی وجود میداشت برای وزیر، برای رئیس دستگاه، اینها همه از بین رفت اصلاً مردم دیگر فکر نمی‌کردند و قبول نمی‌کردند که این وزیر اگر وزیر آموزش و پرورش و وزیر صنایع و وزیر اقتصاد است واقعاً آدمی است که صبح تا عصرش را صرف این مملکت میکند، بدردم مردم می‌خورد و می‌خواهد آموزش آنرا درست کند و اقتصاد آنرا درست کند یک چنین باوری در مردم نبود، در هیچ‌کس تقریباً نبود، چرا؟ بعلمت اینکه افرادی که در راس کارها می‌گذاشتند اغلب آنها شایستگی یا آمادگی آنکارا نداشتند، حالا اینها همه بسته و گریخته است و هر یک از آنها دلیل دارد از لحاظ منطق سیستم که چرا این‌طور میشد، چرا این موضوع اینقدر مورد مسامحه قرار می‌گرفت ولی تجزیه و تحلیل این موضوع کار مفصل‌تری است. از اینکه بگذریم بنده یک مطلب دیگر را میخواهم عرض بکنم و آن برمیگردد به خود اعلیحضرت و قبل از اینکه اینرا بگویم، که آن چیزهایی را که گفتم بوده، گفتم و آن چیزهایی هم که نبوده، بنظر من باید بگویم، من مخالفم با تمام آنهایی که فکر میکنند که انقلاب ایران در اثر این شد که مردم سخت گذشت از لحاظ معیشت آنها در مجموع، من مخالف این هستم، وضع مردم بهتر نشد در مجموع، امکانات مختلف زندگی در مملکت ایجاد نشد در مجموع، پاسخ به نیازهای اساسی مردم داده نشد در مجموع، مثل آموزش و بهداشت، من با همه اینها مخالفم و فکر میکنم که دولت در این زمینه‌ها نسبتاً خوب کار کرده خیلی از نیازها پاسخ داده و خیلی نیازهای تازه ایجاد کرد و این نیازها که ایجاد میشد تا یک مقدار زیادی هم پاسخ داده میشد، دولت در مجموع پاسخ میداد ولی بصورت دیگری در زمانهای مختلف و در طبقات مختلف ایجاد نا رضایتی میکرد با رفتاری که لازم نبود. مخالفم با اینکه میگویند انقلاب ایران یک مقداری زائیده این بود که تعادل بین صنعتی شدن مملکت از یک طرف و زندگی سنتی از یک طرف دیگر نبود. عدم توجه به عوامل فرهنگی، سنتی، مذهبی، ممکن است اینها درست باشد و من نمیخواهم بگویم که اینها هیچ تاثیری نداشته ولی من بشخصه از لحاظ خودم خیلی وزن زیادی آن عوامل از لحاظ درهم ریختگی و انقلاب و آشوبی که در ایران شد نمیدهم. نمیخواهم بگویم که آنها در اجتماع مهم نیستند، بسیار مهم هستند و هر دولتی موظف است که با آنها توجه کند ولی آنها نبود که وضع ما را باین جا کشاند. حالا برگردیم به آن چیزی که بخود اعلیحضرت مربوط میشود، بعقیده بنده در اعلیحضرت تزلزل ایجاد شده بود در سالهای آخر شایددو سال آخر من خیلی ایشانرا متزلزل میدیدم در خیلی از مواقع و این تزلزل هم ناشی از دو مسئله بود. یکی تزلزل ما موریتی بود یعنی آن میسیونری که اعلیحضرت همیشه در مغز شان ترسیم کرده بودند برای خودشان و برای ایران، کم‌کم مثل اینکه در آن داشتند تزلزل پیدا میکردند یعنی نمیدانم آیا فکر میکردند که ملت ایران نمیتواند این بار را

بکشد و وسط راه ول میکند، آیا فکر میکردند که خودشان خسته شدند، خوب سن ایشان بالا رفته بود، حالا موضوع مرض ایشان را بعداً می‌بینیم، چون آنروز کسی اطلاع نداشت، آیا فکر میکردند که خود ایشان این بار را نمیتوانند بکشند، آیا فکر میکردند در سالهای آخر مخصوصاً "آنطوریکه من فکر میکنم که شاید علیحضرت متوجه شده بودند که بالاخره خودشان پیر میشوند، قدرت خودشان و نشان و امکاناتشان در یک حدی است، یکدفعه متوجه شدند که بعد از گذشت ۳۵ سال ۳۷ سال هیچ چیز دیگر در آن پشت نیست که ایجاساد کرده باشند که در نبودن خودشان، بتوانند این بار را بکشند و این را در او خرد استان متوجه شده بودند و واقعاً "این خلا" را همه احساس میکردیم و من فکر میکنم که بیش از هر کس علیحضرت احساس میکرد که ما آن ساخت و استحکام سیاسی را نداریم در مملکت که این بتواند مملکت را اداره بکند، مادام که اراده علیحضرت بود آنهم بود و من فکر میکنم که ایشان باین نتیجه رسیده بودند که اگر خودشان نباشند و حتی این حرف نه باین ترتیب بلکه بطرق مختلف از دهان ایشان پرید و من شنیدم که این احساس را دارند میکنند، فکر میکنم که علیحضرت در هر صورت باین نتیجه رسیده بودند که در خارج از خودشان در ایران اراده سیاسی قوی دیگری وجود ندارد که این حرکت و این تدابیر را تأمین بکنند. امیدشان به پسرشان بود، به ولیعهد ایران بود که هر چه زودتر بزرگ بشوند و بتوانند جانشین پدرشان بشوند، چندین بار البته به خبرنگارهای مختلف گفته بودند که روشن است و همه میدانند، بنابراین تزلزلی که در علیحضرت مشاهده شده بود یکی از دلایل آن میتواند این باشد که خودشان را در مقابل یک خلا میدیدند و دیگر نمیدیدند که چطور باید این راه را ادامه پیدا کند و یک چیزی که بعد معلوم شد یعنی عامل دوم موضوع مرض ایشان بود، آنروز ما نمیدانستیم و در واقع کسی نمیدانست جز یکی دو نفر و بعد معلوم شد که این مرض سابقه داشته و علیحضرت خودشان اطلاع داشته اند و مرض هم از لحاظ فیزیکی ایشان ناراحت میکرده و هم از لحاظ فکری و خیال و از لحاظ زندگی خودشان و آینده مملکت ناراحتشان میکرد و یک مقدار هم شاید تزلزل بود. من فکر میکنم که این هر دو عامل که ایشان را متزلزل کرد یک سری نتایج بسیار آورد در مورد رفتارشان در مقابل بعضی مسائل مملکت مخصوصاً "در مقابل رفتار خارجیها با ایران و مخصوصاً" دولت آمریکا که مسلماً "ارتباط بسیار نزدیکی با علیحضرت داشتند. آمریکا آنها را ایران یک سری کارها انجام میدادند و یک سری مسئولیتها داشتند. بالاخره سیاست ایران یک مقدار خیلی زیادی وابسته به اتمسفر سیاست کلی آمریکا در دنیا بود و نمیگویم وابسته به سیاست آمریکا بود و یکدفعه مثل اینکه علیحضرت ایما نشان نسبت به ایرانها از بین رفت، یا ایما نشان به امکانات مملکت که بتوانند این راه را بپیما یاد از بین رفت و یکدفعه مثل اینکه احساس میکردند که در مقابل یک مملکتی مثل آمریکا ما مجبور هستیم به بعضی از شرایط تن در بدهیم، یعنی استحکامی که یک مدتی حفظ کردند در مقابل خارجیها، یک مدتی بکلی اعمال قدرت میکردند، یکمرتبه مثل اینکه پشت ایشان خالی شد. حالا البته خیلی آدم باید ریزبین باشد و بشکند و به بیند که چرا اینطور شد ولی تا آنجا که من شاهد بودم در دو سال اخیر یا یکسال و نیم اخیر سلطنت که در ایران بودند

شک و تردید بسیار وسیع در این زمینه در مغزشان بود. من فکر میکنم که این شک و تردید زائیده دונگرانی قبلی بود ولی مسلما " برایم گفتن آن مشکل است. در هر صورت این امر که اعلیحضرت در آخرنا یستادند و تقریبا " شانه خالی کردند و فکر میکنم آنطوریکه مسئولیت و وظیفه ایشان و رسالت تاریخی ایشان ایجاب میکرد با مشکلات نتوانستند روبرو بشوند، بعقیده بنده زائیده آن تشتت کلی ایشان بود. اعلیحضرت سی و هفت سال تمام با ملت ایران یک ارتباطی داشتند و در عرض این سی و هفت سال با رها اتفاق افتاد که مجبور شدند خشونت‌هایی بکنند برای اینکه پایه‌های قدرت را نگاهدارند، ولی میدانم چرا یک دفعه در سال سی و هفتم سلطنت با این نتیجه رسیدند که در مقابل ملت ایران هیچ نوع قدرتی نباید خرج داد، آیا این تزلزل نیست. البته هیچ‌شاهی نباید در مقابل ملتش با یستد و هیچ‌شاهی حق ندارد با ملتش خشونت بکند ولی بشرطی که تمام ملت باشد، آنوقتی که مسئله در ایران مطرح شد تمام ملت نبود، گروهی بودند که آشوب میکردند، گروهی بودند که برخلاف قانون، امنیت مملکت را برهم میزدند، اصلا " اعلیحضرت مسئول حمایت اموال و جان مردم بودند و دولت مسئولیت داشت، یک دفعه دولت قبول کرد که هر روز در خیابانهای تهران جان و مال مردم را به هر طریق که میخواهند مردم با آن رفتار کنند. این آزادیخواهی است؟ این فضای باز سیاسی است؟ اسم اینرا چه میگذارند که یک عده بچه بیآیند و یک خانه را آتش بزنند و یک بانکی را داغان کنند و سرباز و افسر و پلیس همینطور دورشان بایستند و نگاه کنند، اینرا به حساب چه نوع تحول اجتماعی میشود گذاشت، این خیانت است بنظر من. مسئولیت دولت دارد و باید حفظ بکند. مردم اگر حرف دارند و اجازه بدهند که بیآیند و روز عید فطر نماز بخوانند و راه بیفتند در خیابانها، خیلی خوب، ولی چرا به آنها اجازه دادند که در و دیوار مردم را بشکنند، میدانم این جز تزلزل است؟ جز "دمیسیون" است؟ جز استعفاء است؟ این استعفاء زائیده چه بود؟ مطلقا " من اعلیحضرتی که در ده سال پیش بودند مسئول این "دمیسیون" میدانم، ایشان چنین مردی نبود. "دمیسیون" مسئولش تزلزل اعلیحضرت در سالهای آخر عمرش بود. عدم کفایت دولت بطور مطلق، اصلا " دولتی وجود نداشت در سالهای آخر، حتی در سالهای آخر هوییدا دولت خیلی ضعیف بود، هیچ نوع "موتیویشنی" من در دولت نمی بینم. آموزگار بدتر، دولت های بعدی که اصلا و ابدا. من فکر میکنم که در سه چهار سال آخر ایران، دولتی خیلی مشخص و مصمم که کنترل کارها در دستش باشد ما نداشتیم و بهمین ترتیب گرفتار این بی نظمی و بلا تکلیفی شدیم.

خیلی متشکرم